ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
چهارشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۷۹ - ۵ آوریل ۲۰۰۰ - دورهٔ سوم - شماره ۲۲۹
KAR. No. 229 Wednesday 5. Avr 2000

به مناسبت ۱۲ فروردین روز استقرار جمهوری اسلامی

برای آنچه که بیست و یک سال پیش از دست رفت!

صفحه ۳

بحران جهانی نفت

بحران بعدی در راه است

صفحه ۱۲

روزنامه نگاران انحراف در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و ترور حجاریان را فاش می‌کنند

- **شاهرودی قاضی‌القضات حکم سانسور مطبوعات را صادر کرد**
- **نیروهای امنیتی سپاه پاسداران خبر دستگیری را یازده روز از مردم پنهان نگهداشتند**
- **آیا سعید عسگر ضارب اصلی است؟**

چرا از میان ده نفری که در ارتباط با ترور سعید حجاریان دستگیر شده‌اند، فقط نام ۶ نفر اعلام شده است؟ ۴ نفر بقیه چه کسانی هستند؟ کدام یک از این ۱۰ نفر یکشنبه ۲۸ اسفند به سوی حجاریان مشاور رئیس جمهور شلیک کرد و پیکر او را در برابر ساختمان شورای شهر تهران در خون نشاند؟ مهاجمان از کجا می‌دانستند که اسلحه نگهبانان ساختمان شورا گلوله ندارد؟ چهره‌های پشت پرده این جنایت چه کسانی هستند؟ چرا حفاظت سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات یازده روز خبر دستگیری افرادی را که به عنوان عوامل اصلی ترور معرفی شده‌اند از مردم پنهان نگه داشتند.و تصویر چهره‌ای را منتشر کردند که هیچگونه شباهتی به سعید عسگر و سایر دستگیرشدگان نداشت؟ آیا فرمانده سپاه و وزیر اطلاعات از این موضوع بی‌خبر بودند یا برای جلوگیری از افشای دخالت سپاه در این جنایت سرگرم آن بودند که سرنخ‌هایی را که به آمران و چهره‌های پشت‌پرده ماجرا می‌رسد کور کنند و راهی برای بایگانی کردن پرونده بیابند؟

شاید اگر حجاریان در جدال با مرگ زنده بماند هرگز این خبر را باور نکند که در جریان ترور او نیروهای حفاظت سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، مسئولان صدا و سیما، روزنامه کیهان، مصباح یزدی و شاگردان مدرسه حقانی، رهبری هیات موتلفه، وزیر اطلاعات و معاون وی، رئیس قوه قضائیه و دادگاه انقلاب هماهنگ عمل کردند و تروریست ها از چنان پشتیبانی برخوردار بودند که محمد مقدم یکی از عاملان ترور پیکر نیمه جان او را تا بیمارستان بدرقه کرد و بدون آنکه از طرف کسی بازخواست شود از بیمارستان به خانه امن بازگشت تا همراه سایر

ادامه در صفحه ۳

پیرامون قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصلاحات، باید قانون اساسی را هم شامل شود

در این روزها، در مبارزه سیاسی جاری در جامعه ما یک خلط مبحث بنیادین وجود دارد که مانع از شفافیت برخی ادعاها و مواضعی است که از سوی نیروهای مختلف ابراز می‌شود. خلط مبحث مزبور، از این قرار است که میان پذیرش اصل قانونیت و تبعیت حکومت و همه مردم از قوانین از یک سو، و پذیرش تغییرناپذیربودن قوانین موجود از سوی دیگر، به عمد یا به سهو تفاوتی قائل نشویم. بدون تردید، یکی از دستاوردهای روند تحول فکری در جامعه ما پذیرش ضرورت قانون‌مندی به مثابه شالوده زندگی اجتماعی است. مردم ما در طول تاریخ خود از عدم پایبندی حاکمان به قوانینی که خود وضع کرده‌اند، مصیبت‌ها کشیده‌اند و اینک می‌خواهند بر اداره کشور، ضوابط قانوني حاکم باشد نه اراده خودسرانه آن کس یا کسان که در صدر اموربد. اما این اصل، بدین معنی نیست مردم حق مبارزه علیه قوانین موجود را نداشته باشند. اصولا یکی از مبانی دمکراسی همین است که

ادامه در صفحه ۶

سیزده بدر، سال دگر...؟

میلیون‌ها ایرانی به دامن طبیعت شتافتند



پس از برگزاری پرشور و با شکوه مراسم چهارشنبه سوری و عید نوروز، که اعتراضی عمومی به تعطیل سنت‌های ملی طی سال‌های گذشته از سوی اقتدارگرایان بود، میلیون‌ها ایرانی در روز ۱۳ فروردین سنت دیرپای خود را پاس داشته و به آغوش طبیعت پناه بردند.

بازتاب انتخابات مجلس ششم در کنگره ششم سازمان

در صفحه ۲

هماهنگی برای لاپوشانی پرونده قتل‌ها و ترورها

ترور حجاریان و رویدادهای بعدی، موضوع انتخابات دوره ششم مجلس شورا، شکست اقتدارگرایان و خشونت طلبان و اراده اکثریت مردم را برای تداوم و تعمیق اصلاحات سیاسی و فرهنگی در سایه قرار داد و بار دیگر بحران ناخواسته‌ای را بر جامعه ما تحمیل کرد. خشونت‌طلبان با این ترور مقاصد مختلفی را تعقیب می‌کردند که از آنجمله سعید حجاریان و تغییر صحنه سیاسی کشور به زیان پیشرفت اصلاحات، تحمیل بحرانی دیگر بر جامعه، و سرانجام ایجاد ناامنی در کشور و بهره‌گیری از آن.

این بار بر خلاف جریان قتل‌های زنجیره‌ای، خامنه‌ای بعد از ترور حجاریان سریعا دست به اقدام زد و ابتکار عمل را به دست گرفت. او بعد از دستگیری قاتلین، به خاتمی نامه نوشت که در آن از یکسو از وی خواست که قاتلین دستگیرشده را «دستگیر» کند واز سوی دیگر اخطار داد که نباید پای سپاه پاسداران را به میان کشید تا مبادا همانند وزارت اطلاعات زیر ضرب برود و در عین حال این فرصت را به سپاه داد تا سرنخ‌ها راگم کند و سپس پرونده را تحویل وزارت اطلاعات دهد. وزارت اطلاعات هم در همراهی با سپاه در جهت پیشبرد خواست خامنه‌ای، موضوع ترور را به چند نفر افراد «خودسر» خلاصه کرد و انگیزه آنها را شخصی خواند و رئیس دادگستری تهران نیز مطبوعات را از افشا گری در این زمینه منع و روزنامه‌نگاران را تهدید نمود.

تاکنون با هماهنگی هایی که صورت گرفته است، ارگانهای رسمی تنها اطلاعات ساخته و پرداخته شده را در اختیار عموم قرار میدهند، اطلاعاتی که پر از تناقضهای آشکار است.

وزارت اطلاعات، قوه قضائیه و سپاه پاسداران در هماهنگی با هم تلاش می‌کنند که باند مافیا را از زیر ضرب خارج سازند، سر نخها راگم کنند، موضوع ترور را به عده‌ای افراد خود سر و با انگیزه شخصی تقلیل دهند در حالیکه آمران، فتوادهندگان و نظریه پردازان قتل عام درمانی به حیات خود ادامه میدهند و بدون واهمه از مجازات به طراحی برنامه‌های دیگر می‌پردازند.

مطبوعات مستقل و منتقد و روزنامه‌نگاران آزادیخواه و اصلاح طلب که شجاعانه همانند قتل‌های زنجیره‌ای دست به افشاگری و به تهدیدهای قوه قضائیه تن نداده‌اند، زیر فشار سنگین وزارت اطلاعات و دادگاههای انقلاب قرارگرفته‌اند، آنها فشارها و تهدیدها را بر مطبوعات

ادامه در صفحه ۲

«کنفرانس ایران» در برلین

روزهای هفتم تا نهم آوریل (۱۹ تا ۲۱ فروردین ۱۳۷۹) کنفراس ایران با عنوان «جامعه مدنی و جوانه‌های اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران» در خانه فرهنگ‌های جهان در شهر برلین کشور آلمان برگزار می‌شود.

برگزارکننده این کنفرانس بنیاد فرهنگی «هانریش بُل» از عده قابل توجهی از چهرهای سیاسی و ادبی از روزنامه‌نگاران و محققین کشور و صاحب‌نظران اروپائی در مورد مسائل ایران دعوت بعمل آورده است.

بنیاد هانریش بُل در معرفی برنامه کنفرانس زمان‌بندی و موضوعات آن مطلبی را منتشر کرده است که برای اطلاع خوانندگان نشریه کار در این شماره نشریه درج می‌شود.

ادامه در صفحه ۴

صبح امروز:

اعضای تحریریه نشریه «خواص» ارگان بسیج شهر ری در ترور حجاریان شرکت داشتند

روزنامه «صبح امروز» در روز ۱۲ فروردین، خبر از عضویت اعضای اصلی تیم ترور سعید حجاریان در تحریریه نشریه «خواص»، ماهنامه‌ای وابسته به گروهان یکم سیدالشهدا بسیج حوزه ۴ شهرری داد.

صبح امروز از سعید عسگر و محمدتقی روغنی به عنوان اعضا تحریریه ماهنامه «خواص» و

ادامه در صفحه ۱۱

کارنامه ۷۸

دو حادثه یکی قیام دانشجویی تیرماه و دیگری انتخابات پارلمانی بهمن‌ماه مهمترین حوادث سال ۷۸ را رقم زدند و بر کل جریان اصلاحات و اوضاع سیاسی ایران تاثیرات ماندنی بر جاي نهادند.

اینک در آستانه سال ۱۳۷۹ قرار گرفته‌ایم. از یک سو با یک پیروزی شیرین در ۲۹ بهمن و از سوی دیگر با یک پیام هولناک در ۲۲ اسفند (روزی که سعید حجاریان ترور شد). کدام یک از این دو حادثه سرنوشت سال ۱۳۷۹ را رقم خواهند زد؟

سال ۱۳۷۸ با حوادث تلخ و شیرینش به پایان رسید. این سال که در هراس و نگرانی از «عملیات محرم» آغاز شد و در فضای ملتهب ترور سعید حجاریان به پایان رسید، حوادث بسیاری را شاهد بود. اما از میان همه این حوادث، بدون تردید دو حادثه یکی قیام دانشجویی تیر ماه و دیگری انتخابات پارلمانی بهمن ماه مهمترین حوادث سال ۷۸ را رقم زدند و بر کل جریان اصلاحات و اوضاع سیاسی ایران تاثیرات ماندنی بر جای نهادند.

قیام دانشجویی تیرماه، علیرغم انتقادهای فراوانی که به آن صورت می‌گیرد، اما فرصتی شد تا «عمق» جامعه ایران و خواست‌های فرو خورده و بر زبان نیامده آن را دستکم برای مدت چند روزی آشکار کند. دانشجویان در فرصت کوتاهی که به دست آوردند، به نیابت از سوی اکثریت عظیم مردم نشان دادند از همه مظاهر استبداد و دیکتاتوری در هر شکلی از آن متنفر هستند. آنان به «حریمی» یورش بردند که «اصلاح‌طلبان قانونی» هرگز نخواسته و نتوانسته بودند حتی به آن نزدیک شوند. بسیاری یورش دانشجویان به حریم ولایت را کاری نسنجیده، نابخردانه و ویرانگر و در قضاوت‌هایی تندتر ویران‌گر خواندند و برخی نیز شجاعانه‌اش نامیدند. اما این تعرض هر چه بود، اعتراض پنهان به «عمود خیمه» را علنی ساخت و نشان داد که خواست‌ها در عمق جامعه عمیق‌تر از آن است که در جریان و ظرف محدود اصلاح‌طلبی رسمی بگنجد.

قیام دانشجویان، اصلاح‌طلبان حکومتی را در موقعیتی دشوار قرار داد. از آن زمان حس بدبینی دایم نسبت به حرکات مستقلانه دانشجویان، جوانان و مردم، که مرزهای رسمی و مورد توافق را به سرعتی حیرت‌انگیز در نوردیدند، مانند بختکی بر اصلاح‌طلبی رسمی و حکومتی سایه افکند. سیاست اعلام‌نشده و رسمی اصلاح‌طلبان یعنی «فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا»، محدودیت‌های بزرگ خود را نشان داد. به بیان دقیق‌تر،

ادامه در صفحه ۵

در این شماره

خط مشی‌های اساسی چپ نو در توسعه
دکتر فریبرز رئیس‌دانا
صفحه ۱۰

ما همگی ساکنین و مالکین خانه بزرگی به نام ایران هستیم
مصاحبه با شیرین عبادی
صفحه ۷

جنبش ضد خشونت را سازمان دهیم
بهروز خلیق
صفحه ۸

کنگره ششم از نگاهی دیگر
مریم سطوت
صفحه ۸

ما هم اصلاح‌طلبیم
جمشید طاهری‌پور
صفحه ۹

بازتاب انتخابات مجلس ششم در کنگره ششم سازمان

زمانی که شورای مرکزی پیشین سازمان در نشست تابستانی خود پیرامون تعویق زمان برگزاری کنگره ششم سازمان تصمیم می‌گرفت، یک موضوع عمده مورد نظر آن بود که آیا کنگره پیش از انتخابات مجلس ششم برگزار شود یا پس از آن؟ در واقع امر تصمیم ما ناگفته معطوف به این موضوع بود که آیا کنگره را باید مرجع تصمیم‌گیری برای تعین چگونگی برخورد ما با انتخابات مجلس ششم تلقی کرد یا آنرا باید محل ارزیابی از سیاست متخذه شورا و نیز تعین راستای کلی حرکت آینده سازمان در قبال روند اصلاحات دانست. آن نشست دو تصمیم درست مرتبط با هم اتخاذ نمود. تصمیم بر شرکت سازمان در انتخابات پیش رو، و تصمیم به برگزاری کنگره ششم سازمان یکهفته پس از انتخابات مجلس ششم.

در ماههای پیش از انتخابات، ما بر این ارزیابی بودیم که انتخابات آتی نیز کماکان در شرایط غیر دمکراتیک و بر مبنای جذب «غیر خودی‌ها» و حتی بخشی از خود اصلاح‌طلبان برگزار خواهد شد و جناح تمامیت‌خواه از هیچ تشبثی برای اینکه از دامنه شکست ناگزیر خود بکاهد، فروگزار نخواهد ماند. در همانحال، همه ما کمابیش این ارزیابی را داشتیم که در این انتخابات اولا ما شاهد حضور بسیار گسترده مردم در پای صندوق‌های رای خواهیم بود و ثانیا درست به همین دلیل، شکست جناح انحصار و خشونت در حکومت در این انتخابات قطعی است. اما اینکه دامنه و عمق این شکست تا کجا خواهد بود و اصلاح‌طلبان حکومتی چه میزان از کامیابی را بدست خواهند آورد، برای ما و البته نه برای هیچکس دیگر، حتی خود جناحین حکومتی دقیقا روشن نبود.

زمانی که کنگره ششم سازمان در روز هفتم اسفند ماه آغاز به کار کرد، از روز انتخابات مجلس ششم تنها یک هفته می‌گذشت و با اینکه نتایج درخشان آن در خطوط کلی روشن شده بود اما هنوز هم شمارش آرا در تهران ادامه داشت. در نخستین روزهای کنگره، هر خبر تازه‌ای که از نتایج انتخابات بر روزنامه دیواری صحن کنگره حک می‌شد، فضای کنگره را گرمای افزونتری می‌بخشید. کنگره ما، از پیروزی ستایش‌برانگیز مردم ایران، هر دم نیروی فزاینده‌ای می‌گرفت واز اینکه سازمان در راستای تحقق این پیروزی قرار گرفته و گام برداشته بود و اینک صحت ارزیابی‌های آن را در میدان عمل باز می‌یافت، اعتماد به نفس سیاسی بیشتری پیدا می‌کرد. این پیروزی بزرگ نیروی دمکراسی، ترقی و اصلاحات، در لحظه به لحظه بحث‌های سیاسی کنگره چهره نمود، خود را در همه مصوبات کنگره بازتاب داد و خود اهرم دیگری شد برای پیش‌راندن ما.

کنگره ششم در نخستین تصمیم اساسی خود، پیامی خطاب به نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم فرستاد که در آن موفقیت آنها بر بستر ابراز اراده عظیم مردم ایران در روز تاریخی ۲۹ بهمن ماه ۱۳۷۸ را شادباش گفت و مسئولیت سنگینی را که این پیروزی بر دوش اصلاح‌طلبان حکومتی قرار داده است، به آنها خاطرنشان ساخت. در این پیام از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس دعوت شد که بر قدرت مردم تکیه کنند، قدر این فرصت طلایی تاریخی را بدانند و با تشکیل مجلس ششم، قاطعانه و وفادارانه به وعده‌های خود در راستای انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در میهنمان، عمل کنند. در این پیام، تاکید به عمل آمد که این نمایندگان می‌توانند در صورت عمل به وعده‌های خود و پیشروی و پیگیری‌های بیشتر، روی پشتیبانی بخش بزرگی از اپوزیسیون یعنی آزادی‌خواهان و دمکرات‌هایی که به روندهای سیاسی جاری در کشور با احساس مسئولیت و امید می‌نگرند، حساب باز کنند و برعکس، مطمئن باشند که مردم و این نیروها بر هیچگونه تزلزل و خلف وعده آنان چشم نخواهند پوشید. این پیام با رای خیلی بالایی به تصویب کنگره رسید، نشانگر روحیه سازمان ما در برخورد با روند اصلاحات و بیانگر احساس مسئولیت آن در قبال بیم و امیدهایی است که بر روند اصلاح‌طلبی در کشور سایه افکنده است.

همزمان با تهیه و تصویب این پیام در کمیسیون قطعنامه‌های سیاسی، همه اعضای این کمیسیون هم‌رای بودند که سازمان با ارسال نامه‌ای به «جبهه مشارکت»، خواهان برقراری مناسبات با آنها شده و اگرچه، امکان طرح این موضوع در کنگره فراهم نیامد، اما عهد ما بر آن شد که این دیدگاه کمیسیون که می‌توان گفت با فکر و اراده کنگره به تمامی همخوان بود، به شورای مرکزی منتخب کنگره پیشنهاد شود تا مسئولان جدید سازمان در جهت تحقق آن به تدبیر بنشینند.

از دیگر بازتاب‌های واقعه ۲۹ بهمن ماه، نوسازی ارزیابی ما از اوضاع سیاسی منتج از انتخابات بود که در سند مصوب با عنوان «اهداف و سیاست‌های سازمان» آمد. گر چه در تدوین سند مصوب فرصت زمانی به دست نیامد تا آنگونه که در خور اوضاع جدید سیاسی کشور است بازنویسی شود، اما به هر حال در سمت یگانگی با اوضاع نوین، در آن بازسازی‌هایی صورت گرفت.

مضمون هر دو پیام پیشنهادی کنگره خطاب به مردم ایران و اعضاء و هواداران سازمان را هم تحول ۲۹ بهمن، چشم‌اندازهای در پی آن و وظائف همه ما مدافعان دمکراسی و اصلاحات در قبال پاسداری از این تحول و گسترش و ژرفش آن تشکیل می‌داد که همه دوستداران سازمان با خواندن آنها، بیگمان حرف رمز هر دو پیام را دریافته‌اند.

چنین است که می‌توان گفت کنگره ششم سازمان، کنگره‌ای بود تحت تاثیر پیروزی شگرف مردم ایران در ۲۹ بهمن ماه گذشته بر آن نیروهایی که از هیچ توطئه سیاسی، ترور، آشوب و خشونت رویگردان نیستند تا شاید که به خیال خام خود بتوانند چند صباحی دیگر سلطه استبدادی و ارتجاعی دو دهه گذشته‌شان را ادامه دهند. کنگره ما، ضمن هشدار به همگان برای حفظ هشیاری سیاسی و حراست از صف مقاومت واحد در برابر این دسایس، اما از همانحال بر نافرجام بودن این تشبثات تاکید کرد.

کنگره ششم سازمان، فرصت‌های تازه‌ای را که جنبش مردم در پی آورده است، احساس کرد. اما، آنجا که بحث حول چگونگی تامین حضور قانونی و آزاد سازمان در پرتو شرایط سیاسی جدید در داخل کشور به میان آمد، پس از مدتی بحث و اظهارنظر و ابراز رای پیرامون پیشنهادهای ناظر بر موضوع – که دستکم پنج پیشنهاد را شامل می‌شد – به درستی دریافت که هنوز آمادگی اتخاذ تصمیم دارای پشتوانه نیرومند در این موضوع را ندارد و لذا به مکث و درنگ در این زمینه رای داد. تدبیر آن شد که طی شش ماه پس از کنگره، و بر بستر بحث‌های نظری و سیاسی سامان‌یافته و در فرجام آن، جمع‌بست نظرات و آراء در یک اجلاس وسیع سازمانی در این زمینه اعلام‌نظر قطعی کند. اراده شرکت‌کنندگان در کنگره این بود که سازمان می‌باید خیزهای بزرگی بردارد تا از روندهای سیاسی پرشتاب کشور که هر لحظه به نیروی عظیم مردم دستاوردهای خلاق می‌آفریند و هر دستاورد خود سکویی می‌شود برای حصول به پیروزی‌های بعدی، عقب نماند و نقش شایسته یک حزب سیاسی جدی و مشرف بر روندهای سیاسی و متکی به آنها، و نیز مصمم برای سمت‌دهی به آنها را بیابد. امید که سازمان پس از کنگره ششم، در این راستا موقعیت خود را ارتقا داده و تداوم بخشد. ▣

آنانی که چشمانشان را می‌بندند، چه می‌شنوند؟

لیلی فرهادپور

عصر آزادگان، ۱۱ فروردین ۱۳۷۹

«نخستین بار آن‌ها برای یهودیان آمدند و من سخن نگفتم، چراکه یهودی نبودم، سپس برای کمونیست‌ها آمدند و من سخن نگفتم، چراکه کمونیست نبودم، برای اتحادیه‌های کارگری بازگشتند و من سخن نگفتم، چرا که از طرفداران اتحادیه‌های کارگری نبودم و وقتی آن‌ها برای من آمدند، هیچ‌کس نمانده بود که برای من سخن بگوید».

برگرفته از ظلمت در نیمروز

● سه چهار سال پیش بود. یکی از دوستان روزنامه‌نگارم قرار بود به منزل ما بیاید. ساعت مقرر نیامد و خبر هم نداد. چند روز بعد او را دیدم، مضطرب بود. داستانی برای من گفت که تا به امروز جرات بازگویی آن را به غیر نداشتم. به دفتر روزنامه‌اش مراجعه کرده و گفته بودند می‌خواهند با او صحبت کنند، خصوصی. چشمهایش را بسته و به جایی برده بودند، رو به دیوار. از دوستانش پرسیده بودند و از گرایش‌های سیاسی‌اش و بعد شماره تلفنی داده بودند که در صورت لزوم! با آن تماس بگیرد. خانواده و نزدیکانم مرا از رابطه با این دوست برحذر داشتند که «سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند».

● مهر ماه ۷۷ بود. روزنامه جامعه ـ توس را مهر و موم کرده بودند. مدیران در زندان بودند. هنوز صدای دیگری آن‌چنان که باید، نبود. صبح امروز و خرداد هنوز منتشر نشده بودند. همکاران ما مثل قوم فاجعه‌زده در گوشه خانه‌ها کز کرده بودند. به قول یکی از آنان که می‌گفت: «اصلا در روزنامه جامعه و توس کار کردن یعنی انگ خوردن، باید از آنان دوری کرد».

● اواخر پاییز ۷۷ بود. برای کاری به خیابان گاندی رفته بودم. احمدرضا احمدی کنار باجه روزنامه‌فروشی ایستاده بود. غمگین و بی‌آنکه شوخی‌های متداولش را داشته باشد. فروهرها را کشته بودند، جنازه مختاری تازه پیدا شده بود و پوینده هنوز گم بود. لیست سیاه ۱۸۰ نفری دست به دست می‌شد اما بسیاری می‌گفتند دگراندیشان را حذف می‌کنند، بقیه بیخود هراسان هستند. به خودی‌ها کاری ندارند، به روزنامه‌نگاران هم.

● زمستان ۷۷ بود. ناصر صفاریان منتقد سینما از بازجویی خود به وسیله افراد ناشناس گفت. برخی گفتند که نه سر پیاز است نه ته پیاز، ممکن است بزرگنمایی کند. به دفتر روزنامه نشاط آمده بود با پدر کهنسالش. جدی نگرفتیم. نویسنده روزنامه سلام بود. سلام هم مورد بغض بود. می‌گفتند این کارها برای فشار آوردن به روزنامه سلام است. با بقیه کاری ندارند.

● ترور کردند. خودی را، فرزند انقلاب را، تقصیر بر گردن عوامل خودسر افتاد. خودسر و محفلی. چند جوان بیکار. برخی می‌گفتند به جان خودشان افتادند. برخی می‌گویند به چپی‌ها کار دارند، به لیبرال‌ها و کم‌خطرها کاری ندارند. برخی می‌گویند: دیگر به دگراندیشان کاری ندارند. برخی می‌گویند: حجاریان اگر مورد سوقصد قرار گرفت به خاطر جایگاه سیاسی او بود نه به خاطر روزنامه‌نگار بودنش. به روزنامه‌نگاران کاری ندارند.

● محمد قوچانی روزنامه‌نگار است. در روزنامه ما نه اتاق کاری جداگانه دارد و نه سمتی سوا. اگر یادداشت با نام می‌نویسد خبر هم می‌نویسد. گزارش هم تهیه می‌کند، صفحه می‌بندد، به دنبال عکس و تیتر، برای مطلب صفحه از صبح تا شب مثل بقیه در روزنامه می‌دود. همین جا در تحریریه عصر آزادگان کنار همه ما نشسته است. سر برج و آخر برج را می‌شناسد. کرایه‌خانه دارد. تاکسی و اتوبوس سوار می‌شود. او را به بازخواست فراخوانده‌اند. دیروز صبح رفته بود. بدون احضاریه، برای گفت‌وگویی که دوستانت کیستند و گرایش سیاسی تو چیست و از کجا منابع خبری خود را می‌یابی. اگر چشمهایش را نبسته بودند و رو به دیوار ننشانده بودنش، اما وقتی از عوامل رادیو و تلویزیون نمی‌پرسند «منابع آگاه» شما که بودند، معلوم است که چشمان خود را بسته‌اند و نکند سرچشمه ترور کور از همین چشمان بسته جاری شود. ▣

جان دکتر چهرگانی را خطر مرگ تهدید می کند!

دکتر محمود علی چهرگانی یکی از شخصیتهای ملی آذربایجان می باشد که به خاطر دفاع از حقوق ملی مردم آذربایجان به یکی از چهره های شاخص آن دیار تبدیل شده است. دکتر چهرگانی با انگیزه دفاع از حقوق ملی آذریها برای راهیابی به مجلس پنجم خود را کاندیدا کرد. با وجود تقلب در آرا ایشان وی توانست با بدست آوردن آرای بالا به دور دوم انتخابات راه یابد. روز انتخابات وی را دستگیر می‌کنند و متعاقب آن خودسرانه اعلام می‌کنند چهرگانی از شرکت در انتخابات منصرف شده است. به این ترتیب مانع از ورود وی به مجلس می‌شوند.

دکتر چهرگانی می خواست برای مجلس ششم نیز کاندید شود که روز ثبت نام او را دستگیر می کنند و بعد از اتمام مهلت ثبت نام وی را آزاد می‌کنند که این هم از شاهکارهای مقامات جمهوری اسلامی است که بخاطر جلوگیری از ورود یک شخصیت ملی که می‌خواهد از حق و حقوق مردمش دفاع کند، به هر شیوه ناروایی دست می‌زنند.

دکتر چهرگانی در مصاحبه‌ای با هفته نامه «مبین» هدف خود را از شرکت در انتخابات این طور توضیح می‌دهد:

۱) بکارگیری تمام توان و استفاده از تمامی نیروها و اهرمها جهت پیشرفت اقتصادی آذربایجان،

۲) مبارزه بی امان با عوامل مزدور و خائن ارتشا، اختلاس، بیکاری، گرانی، تورم، باندبازی و قانون گریزی

۳) احیای زبان و فرهنگ ملی و اسلامی آذربایجان بخصوص زبان رو به موت ترکی آذربایجانی، که از سال ۱۳۰۴ از زمان به روی کار آمدن رضا خان مدام در حال تضعیف و سرکوب بوده و به روزی افتاده است که اکنون ملاحظه می‌کنیم.

بر مبنای اخبار رسیده دکتر محمودعلی چهرگانی در حدود دو ماه پیش در خانه‌اش از طرف نیروهای امنیتی رژیم دستگیر شده است. از دو هفته به این طرف دکتر چهرگانی در اعتراض به وضعیت خود دست به اعتصاب غذا زده است. دکتر چهرگانی در طول بازداشت خود دو بار دچار سکته قلبی شده است. با توجه به بیماری چهرگانی هر لحظه خطر مرگ او را تهدید می کند.

ما ضمن محکوم‌کردن دستگیری، آزار و اذیت دکتر محمودعلی چهرگانی، از تمامی احزاب و سازمانهای چپ و دمکرات ایرانی می‌خواهیم که به دستگیری دکتر چهرگانی اعتراض کنند و با ارسال نامه به سازمانها و مجامع بین‌المللی از آنان بخواهند برای نجات جان دکتر چهرگانی اقدام نمایند. ▣

هماهنگی برای لاپوشانی پرونده قتل‌ها و ترورها

ادامه از صفحه اول

افزوده‌اند تا زبان آنها را به بندند و نگذارند که روزنامه‌نگاران همانند قتل‌های زنجیره‌ای دست به افشاء زنند.

مجموعه شواهد و عملکردهای برخی ارگانها نشان می‌دهد که نقشه خشونت‌گرایان دراین حد نخواهد ماند و احتمالا آنها در حال تدارک برنامه تا قبل از تشکیل مجلس ششم هستند. برنامه‌هائی که می‌تواند از حد ترور فراتر رود. خامنه‌ای مسئله بخطرافتادن امنیت ملی را طرح کرده ودر روزهای اخیر نیز قتل‌های متعددی صورت گرفته است. مسئله امنیت ملی همواره دستاویز نیروهای سرکوب برای اقدامات سرکوبگرانه و پیشبرد برنامه‌های توطئه‌آمیز ایشان بوده است.

در عین حال گفتنی است که خشونت طلبان و اقتدارگرایان که در انتخابات دوره ششم مجلس شورا شکست سختی خوردند بعد از انتخابات در صدد برآمده‌اند که از مردم زهر چشم بگیرند و با ایجاد رعب و وحشت وبا ترور وقتل، مردم را از صحنه سیاسی بیرون برانند و به مردم بگویند که آنها نیستند که سرنوشت سیاسی کشور را رقم می‌زنند. سرکوبگران از اینکه مردم به قدرت رای و اراده خود آگاه شوند،وحشت دارند.

تا تشکیل مجلس ششم، ماههای حساسی در پیش است. اقتدارگرایان و خشونت طلبان می‌خواهند که سر و ته قتل‌های زنجیره‌ای و ترور حجاریان را به هم آورند، و به مجلس شورای آتی امکان ندهند که با تشکیل کمیته حقیقت‌یاب، سازمان دهندگان اصلی قتل‌ها و ترورها را معرفی کند.

در شرایط کنونی لازم است که با تمام قوا در مقابل لاپوشانی قتل‌های زنجیره‌ای ایستاد و برای تشکیل کمیته حقیقت یاب و افشاء عالیجنابان و انحلال باندهای جنایتکار مبارزه فشرده‌ای را پیش برد. و بر هشیاری سیاسی در مقابله با توطئه‌های مخالفین اصلاحات افزود.

کمک‌های مالی رسیده

۱۲۰۰ دلار به خانواده شهدا — داود ـ سوئد(یوتوبوری)

تصحیحات

❊ در شماره قبلی نشریه کار در گزارش ششمین کنگره سازمان نام آقای حسین علوی که از جانب نشریه پیام فردا بعنوان میهمان کنگره شرکت کرده بود، در چاپ مطلب از قلم افتاده است.

❊ در گزارش سیاسی ششمین کنگره سازمان در پیشنهاد رفیق جواهری در سطر اول بجای «فعالیت» کلمه «مخالفت» چاپ شده بود که بدین وسیله تصحیح می‌شود.

روزنامه نگاران انحراف در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و ترور حجاریان را فاش می‌کنند

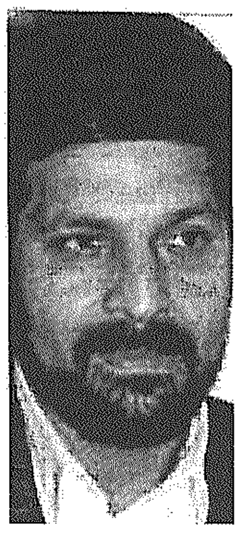
ادامه از صفحه اول

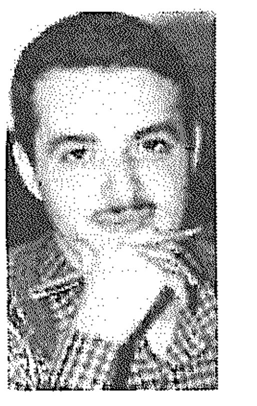
اعضای تیم عملیات، رهنمودهای بعدی ستاد فرماندهی سیاسی را مرور کنند، گفتنی‌ها و ناگفتنی‌ها را با هم هماهنگ سازند و وزیر اطلاعات با آسودگی خاطر بتواند بر این ادعا تاکید کند که ترور حجاریان «خودسرانه» و با انگیزه شخصی بوده است.

در واکنش به سخنان وزیر اطلاعات، خاتمی در نامه‌ای خطاب به وی، جریان ترور را ریشه‌دار و سازمان‌یافته خواند و خواستار برخورد قاطع و خشکاندن ریشه فتنه باندهای جنایتکاران شد. وزیر اطلاعات تاکنون پاسخی به این درخواست نداده و با بی‌اعتنایی از کنار نامه رئیس‌جمهور گذشته است. این سکوت معنی‌دار است. اما تنها این وزیر اطلاعات و معاون وی نیست که در جریان سوءقصد علیه حجاریان با جنایتکاران همراه شده‌اند، برخورد شاهرودی رئیس قوه قضائیه هم‌صدایی و همکاری آشکار با آمران و عاملان جنایت و نقض خشن آزادی خبررسانی است. شاهرودی در پاسخ به درخواست علیزاده رئیس دادگستری تهران ضمن تایید تعیین قاضی ویژه برای رسیدگی به پرونده حجاریان، تصریح کرده است که اطلاع‌رسانی در باره این پرونده منحصراً باید از طریق دادگستری و وزارت اطلاعات باشد در غیر این صورت هرگونه خبر و اطلاعی غیر از این دو مرجع باشد، قابل پیگرد قانونی است. به بیان دیگر شاهرودی به عنوان قاضی‌القضات آشکارا حکم سانسور مطبوعات و کنترل فعالیت روزنامه‌نگاران را صادر کرده است.

اعمال آشکار سانسور مطبوعات و رسانه‌ها، واکنش وزیر اطلاعات، بازخواست روزنامه‌نگاران از طرف دادگاه انقلاب و وزارت اطلاعات، انتساب ترور حجاریان به اختلافات درونی جبهه مشارکت از طرف حمیدرضا ترقی عضو هیئت موتلفه اسلامی، نشان می‌دهد ماجرای ترور اخیر آنگونه که برخی‌ها می‌پندارند به حجت‌الاسلام خاکی از پایه گذاران هیات رزمندگان شهر ری و سعید عسگر، برادران محمد و حسین مقدمی، محسن درچه‌ای، موسی جان‌نثاری و مهدی روغنی از واحد عملیاتی شهر ری محدود نیست و سرنخ ماجراها چنانکه پیگیری شود به مقام‌هایی می‌رسد که با این واحد و پایگاه آنان در شهر ری ارتباط دارند اما در هرم قدرت در جایگاهی نشسته‌اند که برای جلوگیری از افشای این چهره‌ها، وزیر اطلاعات و رئیس قوه قضائیه به تهدید روزنامه‌نگاران رو آورده‌اند.


اکبر گنجی


عمادالدین باقی


محمد قوچانی

بعد از ترور حجاریان، عمادالدین باقی عضو هیئت تحریریه روزنامه فتح و محمد قوچانی از روزنامه عصر آزادگان از طرف دادگاه انقلاب و وزارت اطلاعات احضار و بازخواست شده‌اند. موضوع بازخواست مطالبی است که آنان در ارتباط با عاملان سوءقصد، پیشینه متهمان، وابستگی آنان به نهادهای حکومتی و آمران ترور نوشته‌اند. از عمادالدین باقی پرسیده‌اند چرا ترور حجاریان را به سپاه پاسداران و حفاظت مجلس نسبت داده است. قوچانی را در وزارت اطلاعات وادار کرده‌اند ۷ صفحه پرسشنامه پر کند. اکبر گنجی یکی از روزنامه‌نگاران باشهامتی که به قیمت جانش ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و ترور حجاریان را دنبال می‌کند صراحتاً تهدید به مرگ شده است. یک «ناشناس» روز هفتم فروردین به دنبال ترور حجاریان به دفتر روزنامه تلفن زده و به گنجی گفته است: منتظر دستور «آقا» هستند تا سر او و «رئیس اصلاح‌طلبان ایران» را از تنش جدا کنند. به دنبال این تهدید اکبر گنجی در روزنامه آزادگان با تیتر درشت از وزیر اطلاعات خواست مشروح مذاکرات مصباح یزدی با مدیر کل اطلاعات قم را منتشر کند. گنجی در این مقاله فاش ساخت مصباح یزدی در گفتگوی محرمانه با مقام امنیتی قم نکات مهمی در باره خاتمی، کدیور، عبدالله نوری، سروش و مجتهد شبستری مطرح کرده است.

سعید حجاریان هم بارها پیش از ترور تهدید به مرگ شده بود. آخرین بار بعد از ماجرای کوی دانشگاه یکی از واسطه‌ها پیام رساند که:«روی ترور سعید دارند کار می‌کنند». خشونت‌طلبان با سوءقصد به جان حجاریان تهدیدشان را عملی ساختند.

اکنون روزنامه‌نگاران و مطبوعات از دو طرف تهدید می‌شوند. از یک سو وزارت اطلاعات، دادگاه انقلاب و قوه قضائیه با اعمال سانسور آنان را با چماق پیگرد قانونی تحت فشار قرار می‌دهند و از سوی دیگر خشونت‌طلبان و مخالفان اصلاحات گلوله‌ها را به سوی آنان نشانه گرفته‌اند. فشاری که از آغاز سال و بعد از ترور حجاریان علیه روزنامه‌نگاران اعمال می‌شود قابل توجه است. و این دغدغه قوت می‌گیرد که آیا آمران ترور قادر خواهند بود با تهدید، قلم و زبان نویسندگان را بی‌اثر سازند، دانشجویان را پشت نرده‌های دانشگاه محبوس کنند، پرونده ترور را کور کنند و به بایگانی بسپارند.

ارزیابی نوشته‌های مطبوعات امیدبخش است. شوک روزهای نخست ترور سپری شده و روزنامه‌نگاران شجاع با همان جسارتی که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را دنبال کردند و علیرغم سرکوب، و زندان موضوع پرونده قتل‌ها را تا سطح فلاحیان و عالیجناب سرخ‌پوش نقب زدند با همان شهامت ماجرای حجاریان را دنبال می‌کنند.

ترور حجاریان ادامه قتل‌های زنجیره‌ای است و وابستگان به پایگاه عملیات شهر ری با رشته‌های نامرئی به آمران قتل‌های زنجیره‌ای وصل می‌شوند. تصویر ترور حجاریان قطعه‌ای از پازل معمای قتل‌هاست که باید در جای خود گذاشته شود. بازی را نباید از نو شروع کرد. با تصاویر موجود سریع‌تر می‌توان معمای قتل‌ها را گشود. روزنامه‌نگاران در این شرایط سهم و وظیفه مهمی برای جلوگیری از انحراف پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و پرونده ترور حجاریان بر عهده دارند. ◘

آیا رژیم توان یک مرحله پوست‌اندازی در آینده‌ی نزدیک را خواهد داشت؟

با گذشت سه هفته از زمان ترور سعید حجاریان و دو هفته از زمان دستگیری ضاربان او گمانه‌زنی‌ها در این مورد که آمران این ترور چه کسانی هستند و پیوند این ترور با قتل‌های سیاسی زنجیرئی سال‌های اخیر و وقایع کوی دانشگاه چگونه است، ادامه دارد.

در نخستین بررسی‌ها مشخص شد که اگر در واقعه‌ی اول بخش‌هایی از وزارت اطلاعات رژیم قتل‌های سیاسی پی‌درپی را سازمان می‌داد و در وقایع کوی دانشگاه واحدهای ویژه‌ئی از نیروهای انتظامی به علاوه‌ی لباس شخصی‌های معینی دانشجویان و کوی دانشگاه را به خاک و خون کشیدند، ترور حجاریان را افرادی از حفاظت سپاه پاسداران با اختیار تردد با اسلحه در جاهایی که مقامات رژیم «امن» تلقی می‌کنند، مرتکب شدند.

به این ترتیب روشن شد که افراد و محافلی در ارگان‌های مختلف سرکوب رژیم هم‌دل و هم‌آهنگ سعی می‌کنند که به اهداف سیاسی خود از طریق حذف فیزیکی مخالفان خویش برسند.

در دوهفته‌ی اخیر بحث‌های زیادی پیرامون این که آیا این محافل در تهران و شهرستان‌ها ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک با هم دارند و تحت فرماندهی واحدی عمل می‌کنند و یا این‌که مستقل از هم هستند و تنها آبشخور عقیدتی واحدی دارند مطرح شد و ادامه دارد که امیدواریم اطلاعات واقعی مربوط به آن در آینده‌ی نزدیک روشن شود. اما چه این صحت داشته باشد و چه آن، در هر حال بدیهی است که بخش نه چندان ناچیزی از رژیم در تمام ارگان‌ها و به ویژه در دستگاه‌های سرکوب آن به افراطی‌ترین نظرات راست‌گرایانه گرایش دارد و حاضر است در قمار برای حفظ سیادت خود با بسیج تتمه‌ی امکاناتش به هرگونه ماجراجویی خطرناک دست زند. این قشر از جناح راست که آینده را برای خود تیره و تار می‌بیند با تکیه بر تجارب قبلی خویش، در محاسبات خود کماکان این برآورد را دارد که اقشار دیگر جناح راست و بخش اعظم نیروهای میانه‌رو و حتا نیروهایی از اصلاح‌طلبان در مقابل اعمال فشار، زورگوئی و ایجاد ترور و وحشت آنان مقاومتی نخواهند کرد و در نتیجه، آنان قادر خواهند بود با حذف فیزیکی دگراندیشان و اصلاح‌طلبان رادیکال روندهایی را که در کشور در مسیر اصلاحات جریان دارد کند کنند و در انتظار معجزه‌ئی که اوضاع کشور را به پیش از خرداد ۷۶ برگرداند، بنشینند.

اما نفرت فزاینده‌ی مردم از اقدامات تروریستی در شرایط کنونی به حدی است که حتا کسانی چون عسگراولادی نیز مجبور به اعلام این نکته گشتند که دوران ترورهای سیاسی به سر رسیده است و به این ترتیب سعی کردند که حساب خود را از حساب «فدائیان اسلام ناب محمدی»، «جبهه‌ی مقاومت اسلامی» و هیئت‌هایی چون «هیئت اهل بیت» جدا سازند.

ولی این «تسویه حساب»ها تا زمانی که به واکَندَن کامل این قشر از پیکر رژیم جمهوری اسلامی در آینده‌ی نزدیک منجر نشود، ثمر قابل توجهی نخواهد داشت. جمهوری اسلامی برای آنکه از کراهت چهره‌ی خود بکاهد ناچار است که هرچه زودتر این بخش پوسیده و به شدت متعفنش را از خود دور سازد و به اجتماع بسپارد تا در تیزاب گندزدای آن حل گردد.

با سیاست کج‌دار و مریز و منفعلانه‌ئی که به خصوص در هفته‌ی اخیر از سوی سران حکومتی و مسئولان پرونده‌ی ترور حجاریان اعمال شده است، این خطر که تروریست‌های حکومتی دست به ماجراجوئی‌های جدیدی بزند افزایش یافته است. مصباح یزدی دوباره از پیروان خود خواسته است که «ولو به قیمت جان» به «وظیفه‌ی خویش» عمل کنند و «محرم» ماهی که احساسات مذهبیون از جمله افراطی‌ترین آنان غلیان می‌یابد نزدیک است.

اگر جمهوری اسلامی هرچه زودتر روند یک مرحله از پوست‌اندازی‌اش را با دفع این قشر از خود آغاز نکند، احتمال این‌که بخش‌هایی از جامعه و حتا خود رژیم زیر ضربه‌ی وحشت‌افکنان قرار گیرند، بسیار بالاست.

در همین روزها خواهیم دید که آیا رژیم به خواست مؤکد مردم تن خواهد داد و در جهت بازسازی هرچند اندک خود را در این زمینه گام بر خواهد داشت یا خیر؟

در این صورت با اینکه تقریباً به طور کامل قابل تصور است که پس از انجام مرحله‌ئی از پوست‌اندازی رژیم، با چه موجودی مواجه خواهیم بود و هیئت و منظر آن در کلیت خود چنگی به‌دل نمی‌زند، اما شکی نیست که آن چهره به کراهت چهره‌ی کنونی آن نیز نخواهد بود. ◘

به مناسبت دوازده فروردین روز استقرار جمهوری اسلامی

برای آن‌چه که بیست و یک سال پیش از دست رفت!

روز دوازده فروردین ۱۳۵۸، پنجاه روز بعد از پیروزی انقلاب و سرنگونی رژیم سلطنتی، حکومت نوپای اسلامی نخستین رفراندم خود را برگزار کرد و رژیم جمهوری اسلامی رسما استقرار یافت. بسیاری از تحلیل‌گران وابسته به حکومت برگزاری رفراندم جمهوری اسلامی را در این فاصله کوتاه، نشانه دلبستگی رهبران حکومت به استقرار قانونی جمهوری اسلامی بر اساس رای مردم و در کوتاه‌ترین زمان می‌دانند و این دلبستگی را مورد تجلیل قرار می‌دهند. اما هم نحوه برگزاری این رفراندم و هم ماهیت آن، با این ادعا بیگانه است. نخستین رفراندم جمهوری اسلامی بیش از این‌که نشانه دلبستگی سران حکومت به استقرار قانونی حکومت تازه باشد، تعجیل آنان در بهره‌گیری از اتوریته عظیم آیت‌الله خمینی برای جلب هرچه بیشتر آرای مردم بود.

آیت‌الله خمینی، گوش خود را بر اعتراض سراسری احزاب سیاسی غیروابسته به حکومت در مورد نحوه همه‌پرسی ۱۲ فروردین بست و «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر!» را به رای مردم گذاشت. معنای این همه‌پرسی آن بود که مردم مجبور شدند تنها به یک سوال پاسخ بدهند و نیک روشن بود رای «نه» به حکومت تازه عملا به معنای رای «آری» به حکومت سرنگون شده بود که در آن دوران کسی آن را نمی‌خواست. تلاش احزاب و گروه‌های سیاسی برای آن‌که نظام‌های مطلوب و پیشنهادی آن‌ها نیز به رای مردم گذاشته شود به جایی نرسید. بدین ترتیب مردم مجبور شدند به رژیمی رای دهند که هنوز نه قانون اساسی‌اش نوشته شده بود، نه اصول اساسی‌اش به تصویب مجمع معتبری رسیده بود. مردم در دوازده فروردین سال ۱۳۵۸ به وعده‌های آیت‌الله خمینی در مورد استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی رای دادند. وعده‌هایی که بعدا متاسفانه به تحقق درنیامدند. با چارچوبه تنگ و غیردمکراتیکی که برای این رفراندم درنظر گرفته شد، بخشی از احزاب و سازمان‌های سیاسی غیرحکومتی رفراندم دوازده فروردین را تحریم کرده و در آن شرکت نکردند. با این حال بیش از ۹۸ درصد مردم به پای صندوق‌های رای رفتند. از همان فردای این رفراندم، شعاری رعب‌انگیز در آسمان ایران طنین‌افکن شد: «کسی که رای نداده، حق نظر نداره!» اگر چه شیفتگانی که در هر رویایی با مخالفین این شعار را فریاد می‌زدند، معنای آن را به درستی نمی‌دانستند، اما بدون شک طراحان این شعار خطرناک می‌دانستند چه می‌کنند. با این شعار سیاستی طراحی شد که دمکراسی را به قربانگاه برد و تا همین امروز نیز ادامه یافته است: اپوزیسیون بودن ممنوع، مخالفت با جمهوری اسلامی ممنوع!

جلوگیری از ابرازنظر مخالفین که با در رفراندم دوازده فروردین به صورت «آری یا نه!» جلوه گر شده بود، از همان فردای این رفراندم به سیاست اعلام‌نشده حکومت تبدیل شد و به تدریج نیروهای مخالف حکومت را یکی بعد از دیگری از صحنه سیاسی کشور حذف کردند. گفتمان‌های حکومتی بعد از دو خرداد مدعی‌اند گروه‌های سیاسی اپوزیسیون با نپذیرفتن رای اکثریت مردم و دست بردن به خشونت و ترور راه حذف خویش را هموار کردند. این یک ادعای غیرواقعی است. روند حذف نخست از نیروهای ملی و لیبرال، یعنی نیروهایی آغاز شد که هیچ قرابتی با خشونت، مبارزه مسلحانه و تروریسم نداشتند. بعد از آن‌ها بود که نوبت به مجاهدین خلق و نیروهای چپ تندرو رسید. روزنامه‌ها را صرف‌نظر از خط مشی آنها بستند، دفاتر حزبی را بدون توجه به سیاستی که آن احزاب دنبال می‌کردند، تعطیل کردند. در سیاست قدم به قدم حذف نیروهای سیاسی فقط یک معیار عمل می‌کرد: با حکومت هستی یا با آن مخالفی؟ حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به عنوان آخرین احزاب باقی‌مانده، زمانی مورد سرکوب قرار گرفتند که نه تنها هیچ خط مشی خشونت‌آمیزی نداشتند، نه تنها «رای اکثریت» را پذیرفته و از جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند، بلکه سیاست‌های خود را در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش می‌بردند. سرکوب حزب توده ایران و فدائیان خلق (اکثریت) به روشنی تمام غیرواقعی بودن توجیهات اصلاح‌طلبان را در مورد دلایل حذف مخالفین نشان می‌دهد.

به این ترتیب با حذف قدم به قدم اپوزیسیون، دمکراسی نوپایی راکه می‌رفت در جامعه ایران شکل بگیرد نیز حذف کردند و سال‌های سیاهی در این کشور آغاز شد که امروز بخش بزرگی از حکومت نیز به نیکی از آن یاد نمی‌کند.

بعد از اینکه دیگر کسی باقی نماند، حکومت به درون خود روی آورد. ایدئولوژی تمامیت‌خواه و انحصارطلب چون مارهای نشسته بر دوش ضحاک هر روز قربانی تازه می‌خواست. روند حذف غیرحکومتی‌ها که به سرانجام رسید، رژیم به حذف پاره‌های تن خود مشغول شد. (آن‌ها که می‌گویند حذف اپوزیسیون ناشی از سیاست‌های خود آن بود، در مورد حذف «فرزندان امام» چه می‌گویند؟) در هرگام تکه‌ای از خود را حذف کردند. در آستانه دوم خرداد، وقتی همه گروه‌های رقیب از

ادامه در صفحه ۷

«کنفرانس ایران» در برلین

روزهای هفتم تا نهم آوریل (۱۹ تا ۲۱ فروردین ۱۳۷۹) کنفرانس ایران با عنوان «جامعه مدنی و جوانه های اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران» در خانه فرهنگ‌های جهان در شهر برلین برگزار می‌شود. برگزارکننده این کنفرانس بنیاد «هانریش بُل» از عده قابل توجهی از چهرهای سیاسی و ادبی از روزنامه‌نگاران و محققین کشور و صاحب‌نظران اروپائی دعوت بعمل آورده است.

بنیاد هانریش بُل در معرفی برنامه کنفرانس زمان‌بندی و موضوعات آن مطلبی را منتشر کرده است که برای اطلاع خوانندگان نشریه کار در زیر درج می‌شود.

* * *

در سالهای اخیر بحثی همه‌جانبه در جمهوری اسلامی ایران درباره‌ی تعریف و تعیین حکومت، رابطه‌ی دین و علم، و همچنین دین و سیاست آغاز گشته که در جهان اسلام بی‌همتاست. در عین حال در حدی گسترده و همه گیر، در همه‌ی بخش‌های اجتماعی، و به ویژه در بین طرفداران و فعالین با سابقه‌ی دوران انقلاب و تشکیل‌دهندگان جمهوری اسلامی، اقداماتی اولیه برای ایجاد یک جامعه مدنی در حال انجام گرفتن است.

موضوع مجادله‌ی اجتماعی در ایران، بسی بیش از نقد ساختار کنونی قدرت است. بحث بر سر اصلاح فهم از اسلام، همخوان و همسازکردن اصول اسلامی با موازین یک جامعه‌ی بیدار و آزاد، و جدایی دین از حکومت است. این حداقل، برداشت ناظران مطلع در آلمان است. هدف بنیاد هاینریش بُل این است که نمایندگان نیروهای اصلاح‌طلب را، چه آنان که درون نظام قرار دارند و چه آنان که در نهادهای مدنی و خودگردان غیر حکومتی فعالند، به آلمان دعوت کند تا از ارزیابی ایشان در باره‌ی خویش و اوضاع کنونی ایران آشنا شود و برای ایجاد یک افکار عمومی مطلع و مشتاق آلمانی، به اطلاعاتی دست اول در باره‌ی تحولات جاری ایران دست یابد.

موضوع سخنرانی‌ها، مقاله‌ها و بحث‌های کنفرانس به قرار زیر است:

ایران پس از انتخابات مجلس

به دلیل انجام انتخابات اخیر مجلس، کنفرانس را با بحثی عمومی در باره‌ی نتایج و پیامدهای انتخابات و تاثیر آن بر روند توسعه سیاسی در ایران افتتاح خواهیم کرد.

اسلام، اصلاح و جامعه مدنی مدرن

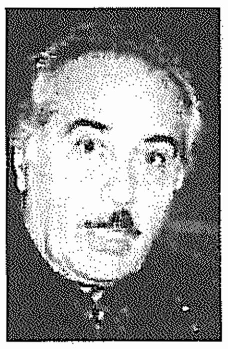
در حال حاضر در ایران روحانیان فراوانی یافت می‌شوند که سئوالات بنیادینی را به طور علنی مطرح می‌کنند. این سئوالات از طرف روحانیان محافظه کار صریحاً کفر خوانده می‌شوند. آیا باید بعضی از سنت‌های قرآنی را که برای دوره‌های تاریخی معینی کاربرد داشته‌اند، اکنون در متن زمان حال و از منظر آن معنا کرد؟ آیا ارایه یک تعریف جدید از جدائی دین از حکومت، پیش شرط ناگزیر برای ایجاد و کارآمد کردن یک جامعه‌ی دمکراتیک است؟ جالب توجه است که یک چنین سئوالاتی از جمله از طرف روحانیون بلندمرتبه‌ای مطرح می‌شوند که خود از مبارزان فعال برای استقرار جمهوری اسلامی بوده‌اند. از درون این گفتمان اصلاح، طرحی کلی و فهمی جدید از اسلام در حال شکل‌گیری ست که برای کل جهان اسلام بسی با اهمیت خواهد بود.

حقوق و جنبش زنان

شک نیست که بدون همت و شرکت زنان، جنبش اجتماعی حاضر در ایران، نه کیفیت، ونه وسعت کنونی را می‌توانست داشته باشد. هم‌اکنون تعداد فراوانی سازمان، نشریه و انتشارات زنان و همچنین جنبش‌هایی به ابتکار زنان در ایران فعالند. انبوهی از این گروه‌ها خواهان سهیم‌شدن زنان در امور اجتماعی و تساوی حقوق زن ومرد هستند. بسیاری از این زنان خود را فمینیست‌های مسلمان می‌دانند. آنان بنا به تعبیر جدید از قرآن و حدیث و با اتکا به آن، خواهان بهبود وضع اجتماعی و حقوقی زنان هستند و از نهادهای قضائی، قانون‌گذار و اداری به خاطر عقاید مردسالارانه‌شان انتقاد می‌کنند و زنان ایران را به عملی‌کردن شعار شرکت زنان در عرصه‌ی فعال سیاست، که از انقلاب اسلامی تا به کنون در حد شعار مانده، فرا می‌خوانند. اگرچه برای افکار عمومی آلمان غیر قابل تصور است، ولی گویا روسری و آزادگی در ایران تناقض نیست.



محمود دولت‌آبادی



محمدعلی سپانلو



منیرو روانی‌پور

جوانان در ایران امروز و مطالبات دانشجویی

درکنار زنان، نسل جوان نیز یکی از ارکان جنبش اصلاح طلبی در ایران است. دقیقاً ۴۰ در صد جمعیت ایران، یعنی سی میلیون نفر زیر بیست و پنج سال قرار دارند. جوانان سالیان دراز یکی از پر جنب و جوش‌ترین و مصمم‌ترین بخش جامعه برای برقراری حکومت اسلامی در ایران بوده‌اند. آنان یکی از خود گذشته‌ترین طرفداران آیت‌الله خمینی بودند، یعنی طرفدار یکی از سرسخت‌ترین مخالفان لیبرالیسم. آنان آماده بودند به خاطر اسلام و در جنگی مقدس علیه عراق بجنگند و شهید شوند. اما بسیاری از آنان در این فاصله جزو منقدین وضعیت اجتماعی کنونی در ایران شده‌اند. به راستی جوانان در ایران چه می‌خواهند؟ آیا خواست آنان فقط این است که بدون دنباله‌روی از یک خط ایدئولوژیک تحمیلی و بدون تحمل فشار اخلاقی حکومت، که مدام تبلیغ و موعظه می‌شود، بتوانند آزاد بیندیشند؛ و به دنبال پرورش استعدادهای خود و شکوفایی آزاد خویش باشند؟ کنفرانس ایران علاقمند است که به این موضوع، به افکار جوانان در ایران امروز و به مطالبات دانشجویی که در تابستان گذشته عیان شد، بپردازد.

رسانه‌ها، هنر و ادبیات
در روند اصلاحات و دموکراسی

با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، گشایشی درونی در ایران حادث شد که کاهش سانسور و پیدایش مطبوعات آزاد از نتایج آن گشایشند. اگرچه تا تثبیت آن هنوز راه درازی در پیش است. روزنامه‌ها و مجلات مکرراً توقیف می‌شوند. خبرنگاران و نویسندگان محبوس می‌شوند. وابستگان وزارت اطلاعات بی‌هیچ واهمه‌ای نویسندگان را به قتل رساندند. رادیو و تلویزیون همچون گذشته در اختیار کامل محافظه کاران است. با این همه، طلیعه فصل نوین در ایران را نمی‌توان نادیده گرفت. حضور مطبوعات لیبرال، کاهش سانسور و گشایش مرزها حتی برای نویسندگان و هنرمندان منتقد از برجسته‌ترین دستاوردهای جنبشی است که خواهان توسعه یک جامعه‌ی مدنی کارامد است.

اقتصاد و سیاست زیست‌محیطی
در جمهوری اسلامی ایران

کشور ایران از نظر اقتصادی و زیست محیطی با مسایل بس بزرگی مواجه است. بخش بزرگی از بازار اقتصاد در ایران در دست نهادهای مذهبی است و بازار سیاه بسیار پر رونق است. جنگ ایران و عراق و نارضایتی از سیاستهای جمهوری اسلامی سبب مهاجرت صدها هزار نفر متخصص از کشور شده است. یک چنین زیانی برای هر کشوری غیر قابل جبران است. سقوط قیمت نفت در سال‌های اخیر سبب کسری بودجه‌ی دولت شده است. آلودگی هوای تهران، کمبود آب و در عین حال آلودگی منابع آبی سبب شده که مسئله حفاظت محیط زیست روز به روز اهمیت فزاینده‌ای در سیاست داخلی یابد. تمامی این علایم نشان دهنده‌ی ضرورت تغییر در سیاست اقتصادی و زیست محیطی در ایران است.

ارزیابی و چشم‌انداز سیاست آلمان
در برابر ایران

روابط ایران و آلمان از زمان انقلاب اسلامی همواره حساس بوده است. دلایل تیرگی پیش آمده در روابط بین دو کشور، از نظر آلمان، انتقادهایی بوده که به بعضی رفتارهای ایران داشته است؛ از جمله انتقاد به بی‌توجهی به رعایت حقوق بشر، به سیاست خارجی ایران در برابر ایالات متحده‌ی آمریکا و اسرائیل، به پشتیبانی از گروه‌های معروف به تروریست و بالاخره انتقاد به سوءقصد و قتل مخالفان سیاسی در خارج از کشور.

کوشش دوجانبه‌ی این دو کشور برای نزدیکی و تفاهم متقابل از طریق به اصطلاح «گفتگوی انتقادی» نتوانست راه به جایی ببرد و به شکست انجامید. حکم دادگاه میکونوس که مسئولان بالای حکومتی در ایران را آمرین این قتل‌ها دانسته بود، باعث تعطیل موقت سفارت‌خانه‌های هر دو کشور شد. ولی از سرگیری روابط دیپلماتیک هنوز نتوانسته روابط بین آن دو را به حالت عادی بازگرداند. امید است در بحث نهایی کنفرانس که به موضوع سیاست خارجی آلمان در برابر ایران اختصاص یافته، پیشنهادهای راه‌گشایی دراین باره به میان آورده شوند.

زمان‌بندی و موضوعات کنفرانس:

جمعه ۷ آوریل
ساعت ۱۸ تا ۱۹:۲۰ نمایش
فیلم «دو زن» به کارگردانی تهمینه میلانی
ساعت ۲۰:۰۰ افتتاح کنفرانس.
خیر مقدم توسط پترس زیل (خانه فرهنگهای جهان) و کلاوس لینزه مایر (بنیاد هاینریش بُل)
ساعت ۲۰:۱۰ تا ۲۲:۳۰ میزگرد
ایران بعداز انتخابات مجلس: تحرک روند اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی مسایل مورد بحث روز با شرکت:
عزت‌الله سحابی (مدیر مسئول نشریه «ایران فردا» و نماینده سابق مجلس)
حجت‌الاسلام یوسفی اشکوری (سرپرست دفتر فرهنگی دکتر شریعتی)
کاظم کردوانی (سرپرست دپارتمان فرانسه «کانون زبان ایرانی» و عضو هیئت مدیره کانون نویسندگان ایران)
اکبر گنجی (نویسنده، خبرنگار آزاد، نویسنده مقالات در «صبح امروز»، «عصر آزادگان»، «فتح» و دیگر نشریات)
مهرانگیز کار (وکیل دادگستری، مدافع حقوق زنان و نویسنده)
گرداننده بحث: احمد طاهری (خبرنگار «فرانکفورتر روندشاو» و اسلام‌شناس)

شنبه ۸ آوریل
ساعت ۱۰ تا ۱۲:۳۰ سخنرانی و بحث
وضعیت و موقعیت دانشگاهها: اسلام و دمکراسی در آیینه اعتراضات دانشجویی
علیرضا علوی‌تبار (سردبیر «صبح امروز» عضو مؤسس انجمنهای اسلامی دانشجویان)
علی افشاری (عضو هیئت مدیره انجمنهای اسلامی دانشجویان)
کاظم کردوانی (سرپرست دپارتمان فرانسه «کانون زبان ایرانی» و عضو هیئت مدیره کانون نویسندگان ایران)
شرکت کننده در بحث: توماس درگر (خبرنگار روزنامه‌ی «تاگس سایتونگ»)
گرداننده‌ی بحث: هاینر بیلفلد (پژوهشگر رشته فرهنگ شناسی از بیلفلد)
ساعت ۱۴ تا ۱۶:۳۰ سالن (A) سخنرانی و بحث اصلاح‌طلبی اسلامی و جامعه مدرن
حجت‌الاسلام یوسفی‌اشکوری (سرپرست دفتر فرهنگی دکتر شریعتی)
حمیدرضا جلایی‌پور (رئیس شورای سیاست‌گذاری روزنامه عصر آزادگان)
شرکت کننده در بحث: مهدی سردانی (نویسنده و اسلام‌شناس)
گرداننده بحث: برت فراگنر (پرفسور ایرانشناسی)
ساعت ۱۴ تا ۱۶:۳۰ (همزمان در سالن B)
سخنرانی و بحث مسایل اقتصادی و محیط زیست در جمهوری اسلامی
فریبرز رئیس دانا (اقتصاددان و محقق دفتر پژوهش‌های فرهنگی)
علیرضا علوی‌تبار (سردبیر «صبح امروز» و استاد دانشگاه در رشته جامعه‌شناسی توسعه)
خدیجه مقدم (سرپرست سازمان غیر دولتی جمعیت زنان برای مبارزه با آلودگی محیط‌زیست)
شرکت کننده در بحث: م. بودنبرگ رایسنر (محقق علوم سیاسی، عضو بنیاد «علم و سیاست»)
ادامه برنامه شنبه ساعت ۱۷ تا ۱۹:۳۰
سخنرانی و بحث مهرانگیز کار (وکیل دادگستری، مدافع حقوق زنان و نویسنده)
شهلا شرکت (سردبیر ماهنامه «زنان» در ایران)
شرکت کننده در بحث: ریتا گریس‌هابر (نماینده پارلمان آلمان، عضو حزب سبزها)
گرداننده بحث: کتایون امیرپور (خبرنگار روزنامه «فرانکفورتر روند شاو» و اسلام شناس)
ساعت ۲۰ تا ۲۲:۳۰ موسیقی ایرانی و کتابخوانی نوازندگان:
حمید متبسم (تار و سه‌تار) و بهنام سامانی (دف و تنبک)
کتابخوانی: محمود دولت‌آبادی، منیره روانی‌پور و محمدعلی سپانلو
گرداننده برنامه: بهمن نیرومند (نویسنده)

یکشنبه ۹ آوریل
ساعت ۱۰ تا ۱۳ سخنرانی و بحث رسانه‌های عمومی، هنر و ادبیات در روند ایجاد اصلاحات و دمکراسی
چنگیز پهلوان (پرفسور جامعه شناسی فرهنگی)
شهلا لاهیجی (مدیر انتشارات «روشنگران»)
محمد علی سپانلو (شاعر، مقاله‌نویس و منتقد ادبی)
اکبر گنجی (نویسنده، خبرنگار آزاد، نویسنده‌ی مقالات در «صبح امروز»، «عصر آزادگان»، «فتح»)
گرداننده بحث: نوید کرمانی (خبرنگار روزنامه‌ی «فرانکفورتر آلگماینر سایتونگ» و اسلام شناس)
ادامه برنامه یکشنبه ساعت ۱۴:۳۰ تا ۱۷
میز گرد ارزیابی و آینده روابط ایران و آلمان تزها و نظرات مقدماتی (۱۵ دقیقه):
یوهانس رایسنر (محقق علوم سیاسی، عضو بنیاد «علم و سیاست»)
بحث با یکی از نمایندگان وزارت خارجه آلمان ریتا گریس‌هابر (وکیل پارلمان آلمان، عضو حزب سبزها و بوندس ۹۰ و عضو کمیسیون خارجی پارلمان آلمان)
بهمن نیرومند (نویسنده)
چنگیز پهلوان (پرفسور جامعه شناسی فرهنگی)
جمیله کدیور (نماینده مجلس آینده ایران، مشاور سابق رییس جمهور آقای خاتمی)
گرداننده بحث: رالف فوکس (عضو هیئت مدیره بنیاد «هاینریش بُل»)

* * *

سخنرانی‌ها و بحث‌های این کنفرانس به زبانهای فارسی و آلمانی ایراد شده و گفتارها بطور همزمان به فارسی و آلمانی ترجمه می‌شود. ورود برای همه آزاد است.

برنامه ریزی و سازماندهی: توماس هارتمن، مهدی جعفری گرزینی و بهمن نیرومند برای اطلاعات بیشتر با این آدرس تماس بگیرید.

Heinrich- Boel -Stiftung, Rosenthaler St. 40/41, 10178 Berlin, Telefon:030-28534- 240

همایش فدراسیون سندیکایی جهانی در دهلی نو

دهلی نو، پایتخت هندوستان در روزهای ۲۲ تا ۲۸ مارس شاهد برگزاری چهاردهمین کنگره کنفدراسیون سندیکایی جهانی (اف. اس. ام) بود.

فدراسیون سندیکایی جهانی با بیش از نیم قرن فعالیت جدی برای احیای حقوق کارگران به تدارک کنگره چهاردهم خود رفت. بررسی تحولات جهان و سیر شتابان تحولات تکنولوژیک به ویژه در عرصه انفورماتیک، موضوع اصلی برنامه کار کنگره را تشکیل دادند.

کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران، عضو دایمی کنفدراسیون سندیکایی جهانی در پایان کار کنگره اطلاعیه‌ای انتشار داد که در زیر بخش‌هایی از آن را درج می‌کنیم:

۲۳ مارس: نشست کنفرانس سندیکایی بین‌المللی برای همبستگی با زحمتکشان جهان و بر علیه تحریم‌های اقتصادی کوبا،ایران و عراق... و صدور قطعنامه در این موارد.

۲۴ مارس: تشکیل جلسه شورای رهبری... و شورای عمومی با حضور نماینده کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران.

۲۵ مارس: آغاز کار رسمی کنگره با نطق رییس جمهور هندوستان و وزیر کار این کشور و پس از آن گزارش دبیر کل sfm در باره فعالیت پنج ساله این نهاد بین المللی.

۲۶ مارس: برگزاری نشست‌های منطقه‌ای با شرکت اعضارسمی و منطقه‌ای. نماینده کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران در یکی از این نشست‌ها در باره وضعیت کارگران و مزد بگیران و سایر امور مربوط به ایران اطلاعاتی به شرکت کنندگان ارائه داد.

۲۸مارس: تصویب قطعنامه‌ها و انتخاب شورای عمومی sfm. نماینده کمیسیون ارتباط سندیکایی ایران از جمله کسانی بود که به عضویت شورای عمومی در آمد.

در روزهای ۲۵ و ۲۹ مارس سمیناری توسط اتحادیه‌های کارگران کشاورزی وابسته به sfm برگزار شد. در این سمینار در باره سیاست نئولیبرالی و جهانی شدن و آثار مخرب آن برای کشاورزان در آسیا و سایر مناطق بحث و گفتگو صورت گرفت.

نمایندگان حاضر در چهاردهمین کنگره فدراسیون سندیکایی جهانی،الکساندر ژوری‌کوف را به عنوان دبیر فدراسیون برگزیدند و با خواندن سرود به کار پایان بخشیدند. ▣

اطلاعیه گروهی از انجمن‌ها و نهادهای دمکراتیک ایرانیان در خارج از کشور

از گفتگو بین ایرانیان داخل و خارج از کشور استقبال می‌کنیم

روزهای ۷ تا ۹ آوریل ۲۰۰۰ میلادی برابر با ۱۹ تا ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۹ خورشیدی سمیناری زیر عنوان «ایران پس از انتخابات مجلس» در خانه فرهنگ‌های جهان در برلین به زبان‌های فارسی و آلمانی برگزار می‌شود. که این سمینار که به ابتکار و پشتیبانی بنیاد فرهنگی HEINRICH BOLL در آلمان و با همفکری و همکاری گروهی از ایرانیان علاقه‌مند در خارج از کشور تدارک یافته است، میهمانانی از ایران شامل نویسندگان، روزنامه‌نگاران، دست‌اندرکاران مطبوعات و سینما، صاحب‌نظران مسائل سیاسی، پژوهشگران مسائل زنان و متخصصان اقتصاد و مسائل زیست‌محیطی شرکت دارند.

هدف از برگزاری این سمینار تبادل فرهنگی بین ایران و آلمان در سطح نهادها، تشکل‌ها، و افراد غیردولتی و نیز بحث و تبادل نظر بین ایرانیان داخل و خارج از کشور پیرامون چشم‌اندازهای تحول در ایران است.

ما برگزاری این سمینار را نه فقط امکانی برای تبادل فرهنگی بیشتر بین مردم ایران و آلمان بلکه فرصتی نیز جهت تقویت زمینه‌های گفتگو و برخورد نظرات بین دست‌اندرکاران عرصه‌های مختلف فرهنگ و سیاست در ایران با ایرانیان خارج از کشور ارزیابی می‌کنیم. اما در همین جا باید یادآور شویم که جای نمایندگانی از ادب و فرهنگ و سیاست از بین ایرانیان خارج از کشور در این سمینار و در کنار همگنان داخل خالی است.

ما بر این باوریم که جامعه ما در حال گذار از یک دگرگونی ژرف فرهنگی و در آستانه یک تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی است. برای موفقیت در این راه و برای دستیابی به افق‌های روشن آینده شرکت دمکراتیک همه گروه‌های اجتماعی و فرد فرد شهروندان ایران از جمله میلیون‌ها ایرانی خارج از کشور امری ضرور و اجتناب‌ناپذیر است. بدین منظور مسائل مهمی چون پذیرش اصل تنوع فرهنگی و تنوع آراء و عقاید در بین ایرانیان، آزادی جمعیت‌ها، و احزاب، نفی مرزبندی‌های مصنوعی بین شهروندان در داخل کشور و بین داخل و خارج از کشور زیر عنوان «خودی و غیرخودی»، و تامین شرایط بازگشت آزاد و شرافتمندانه ایرانیان خارج از کشور بویژه بر اساس منع پیگرد سیاسی و عقیدتی، از جمله مسائلی است که باید به راه‌حل قطعی دست یابد.

ما ضمن احترام به حق همه ایرانیان خارج از کشور برای انتخاب شیوه مبارزه در راه دستیابی به این اهداف، طرح علنی و آزاد مسایل و پیشبرد راه گفتگو و بردباری و تفاهم بین طیف‌های مختلف و در سطوح متفاوت ایرانیان در داخل و خارج از کشور در این زمینه را مفید و ثمربخش و در جهت تقویت روندها و تحولات دمکراتیک در کشور می‌دانیم و بر همین اساس از برگزاری سمینارهایی از این دست استقبال می‌کنیم. ما امیدواریم و به سهم خود می‌کوشیم تا در آینده فضا و امکانات گسترده‌تری برای برگزاری این گفتگوها بویژه با شرکت موثرتر ایرانیان خارج از کشور فراهم گردد. ▣

کارنامه ۷۸

ادامه از صفحه اول

محدودیت‌های کسانی را که قرار بود چنین سیاستی را پیش ببرند آشکار کرد. از آن زمان آن چه برجسته بوده، نگرانی مداوم اصلاح‌طلبان حکومتی از شعله کشیدن دوباره حرکات خارج از کنترل و تلاش بسیار برای کشاندن نیروی مردم به کانال مطمئن «رای» بوده است.

توده‌های مردم، در ۲۹ بهمن ماه در میدان محدودی که برای آن‌ها تعیین کرده بودند، با «رای» خود دومین حادثه بزرگ سال را رقم زدند و خواست قاطع خود برای تحولات بنیادین را، این بار در شکلی کاملا مسالمت‌آمیز اعلام کردند. ۲۹ بهمن چنان پیروزی بود که به تعبیری می‌تواند همه شکست‌ها و ناکامی‌های جنبش اصلاح‌طلبی را جبران کند و چشم‌اندازهای تازه‌ای را بر روی اصلاحات در ایران بگشاید. این انتخابات بسیار فراتر از پیروزی یک جناح بر جناح دیگر بود و نه تنها معادله قدرت در ایران را برهم زد، بلکه نماینده برجسته بیست سال حکومت جمهوری اسلامی را نیز رسوا و بی‌اعتبار ساخت و مخالفت خویش با درک بسته، محدود و محافظه کارانه از اصلاح‌طلبی، که نمایندگان پرمدعایی نیز در درون جبهه دوم خرداد دارد را آشکار ساخت. مردم ایران به صدای رسا اعلام کردند ایران را برای همه ایرانیان و اصلاحات را با دامنه گسترده‌تر، فراتر و با سرعت بیشتر می‌خواهند.

بر پیشانی سال ۱۳۷۸ می‌توانست یک حادثه بزرگ، ماندگار و تاریخی دیگر نیز به ثبت رسد اگر جنایتکارانی که در پاییز ۷۶ روشنفکران و آزادیخواهان ایران را به قتل رساندند در برابر دادگاه قرار می‌گرفتند. این اتفاق نیفتاد. «عالیجنابان خاکستری» نه تنها توانستند خود را حفظ کنند، بلکه با قربانی ساختن چند «مهره» کار پیگیری این جنایت بزرگ را به مسیری کشاندند که افشاگر چهره قاتلین نباشد. آنان هرچند موفق شدند یک سال دیگر را نیز بدون مجازات و گزند سپری کنند و در حکومت موقعیت خود را همچنان آسیب‌ناپذیر نگاه دارند، اما در جامعه به لبه پرتگاه رسیده‌اند و این مرهون شجاعت تحسین‌برانگیز روزنامه‌نگارانی است که در مقابله با «عالیجنابان» وارد «بازی مرگ» شدند و اکنون یکی از آنان به عنوان آخرین قربانی این عالیجنابان، در تخت بیمارستان با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند. پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در دستگاه پوسیده و فاسد قضایی در بن‌بست است اما در افکار عمومی و در عمق جامعه بسیار پیش رفته است. هم به سوی بالا و هم به سوی گذشته حرکت کرده است. حالا همه مردم ایران «شاه کلید» را می‌شناسند، با «عالیجنابان خاکستری» آشنا هستند و حتی بسیار چیزها در باره «عالیجناب سرخپوش» شنیده‌اند. می‌دانند که موضوع تنها جنایت علیه چهار و یا پنج نفر نیست، بلکه دست‌کم از مرگ «هشتاد و خرده‌ای» سخن می‌رود. سطح آگاهی و توقعات در جامعه به جایی رسیده است که نمی‌توان آن‌ها را به سادگی حتی با یک «شاه کلید» فریب داد. به تعبیری می‌توان گفت این «پرونده» به بزرگ‌ترین مشکل در جمهوری اسلامی تبدیل شده است و دامن آن بی‌هیچ تردیدی کل دستگاه جنایت و ترور را خواهد گرفت.

از پیروزی‌های بزرگ سال ۷۸ که بر زمینه یک شکست روی داد، دفاعیات شجاعانه عبدالله نوری بود. هر چند روزنامه او را بستند و او را از حضور در مجلس محروم کردند، اما عبدالله نوری با دفاعیات ماندگار خود نه تنها حاکمیت استبدادی را بی‌اعتبار ساخت و نه تنها اصلاح‌طلبان راستین مذهبی را به یک برنامه روشن سیاسی مجهز نمود، بلکه کل جامعه ایران را رادیکال‌تر، روشن‌تر و مصمم‌تر ساخت. از دل چنین محاکمه و محاکمات نظیری بود که اکنون دادگاه ویژه روحانیت خود با خطر مرگ روبرو شده و با هراس به مجلسی می‌نگرد که در خرداد آینده قرار است تشکیل شود و خط و نشان‌های بسیار برای آن کشیده است.

و از حوادث تلخ سال ۷۸، افزوده‌شدن بر قربانیان سعید مرتضوی قاضی جوان و گستاخ دادگاه مطبوعات بود که توانست با حمایت بی‌دریغ همفکرانش روزنامه‌های زن، نشاط، سلام، خرداد را نیز بر تعداد قربانیان دادگاه مطبوعات بیافزاید.

و اینک در آغاز سال ۱۳۷۹ قرار داریم. از یک سو با یک پیروزی شیرین در ۲۹ بهمن و از سوی دیگر با یک پیام هولناک در ۲۲ اسفند (روزی که سعید حجاریان ترور شد).

کدام یک از این دو حادثه سرنوشت سال ۱۳۷۹ را رقم خواهند زد؟ مردم با انبوهی از خواست‌ها و انتظارات به سال نو پای می‌گذارند. بسیاری معتقدند چالش بزرگ اصلاح‌طلبان تازه آغاز شده است. چالشی که دیگر مساله بزرگ آن مقاومت محافظه کاران در برابر اصلاحات نخواهد بود، انتظارات به



شدت افزایش یافته توده مردم خواهد بود. آیا موتور اصلاحات در سال ۷۹ چنان سرعتی خواهد گرفت که عقب‌ماندگی خود از انتظارات توده مردم را جبران کند؟

* * *

بررسی کوتاه رویدادهای برجسته سال ۱۳۷۸ در دلهره «پروژه محرم» آغاز شد، تعطیلی روزنامه زن، استیضاح وزیر فرهنگ، زندانی کردن محسن کدیور، تشکیل نخستین شورای شهر تهران را از سر گذراند و با یک جنبش دانشجویی پرشور، یک جامعه مطبوعاتی شجاع و یک علامت سئوال بزرگ به نام سعید امامی، وارد روزهای داغ تابستان شد.

بهار ۱۳۷۸، اوج دوران فعالیت و جوش و خروش دانشگاه بود. دانشگاه‌ها و دانشجویان هر چند بسیار پخته‌تر و آگاه‌تر، اما همان شور و نشاط دوران انقلاب را در خاطره‌ها زنده می‌کردند. فاصله گیری مداوم دفتر تحکیم وحدت به عنوان تنها تشکل رسمی و مجاز دانشجویی از مواضع گذشته خویش و اتخاذ مواضعی که بیشتر بر خواست‌های دانشجویان منطبق می‌شد، دانشجویان را نیز به شور می‌آورد. چارچوبه تنگ حرکت در محدوده حکومت، این بار نیز قبل از هر جا در دانشگاه‌ها شکاف خورد و دانشجویان و تشکل‌هایی که به احزاب و جریان‌های بیرون از حکومت تمایل داشتند آغاز به فعالیت کردند. جنبش دانشجویی در کلیت خویش چنان به سرعت در مسیر ایده‌های اصلاح‌طلبانه و دمکراتیک پیش می‌رفت که مرزهای «خودی» و «غیرخودی» در آن همواره کم‌رنگ‌تر می‌شد.

در نوزدهم اردیبهشت به دعوت انجمن‌های اسلامی در دانشگاه تهران تظاهرات بزرگی در حمایت از محسن کدیور و با خواست آزادی او بر پا شد. در دانشگاه تهران سرود «ای ایران» و «قسم به اسم آزادی» طنین‌افکن شد و زیر حملات مداوم و وحشیانه باندهای فشار مورد حمایت نیروی انتظامی با فریادهای «زندانی سیاسی آزاد باید گردد!» و «اسامی قاتلین اعلام باید گردد!» همراه شد.

اسامی قاتلین هنوز قرار نبود اعلام شود. فشار سه‌جانبه از سوی دانشجویان، مطبوعات و احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون به منظور به نتیجه رساندن پرونده قتل آزادیخواهان و روشنفکران ایران برای تسلیم کردن «عالیجنابان» کافی نبود. در پشت‌پرده زمانی که تلف می‌شد، آنان مشغول کور کردن سرنخ‌ها و بی‌خطر کردن پرونده بودند. چالش‌های بزرگ در این راه هنوز در آغاز کار بود.

۳۰۰ نفر از آزادی‌خواهان کشور در اواخر اردیبهشت در هم‌صدایی با دانشجویان بیانیه‌ای را منتشر کردند و از مقامات حکومت خواستند عاملان و آمران قتل‌های زنجیره‌ای را در دادگاه علنی محاکمه کنند. این خواست در هر اجتماع و محفلی تکرار می‌شد، اما خبر جنجالی هنوز در راه بود.

در اوج کشاکش پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای و در حالیکه نخستین جرقه‌های مبارزه‌ای (انتخابات مجلس) که قرار بود همه نیمه دوم سال را تحت تاثیر قرار دهد، زده می‌شد، روزی فرا رسید که جنبش اصلاح‌طلبی خود را مدیون آن می‌دانست. به همت دانشجویان این روز گرمی ویژه‌ای یافت. هزاران دانشجو به دعوت دفتر تحکیم وحدت در روز دوم خرداد در پارک ملت گرد آمدند و بر ادامه اصلاحات، بر آزادی زندانیان سیاسی، بر معرفی عاملان و آمران قتل‌های زنجیره‌ای، بر پایان دادن به فشار علیه مطبوعات و بر سرعت گرفتن اصلاحات سیاسی تاکید کردند. در سخنرانی محمد خاتمی رئیس‌جمهور دوم خرداد در استادیوم آزادی اما نشانی از هیچ یک از این‌ها نبود!

و درست در آخرین روزهای بهار خبری مانند بمب در ایران ترکید: سعید امامی معاون پیشین امنیتی وزارت اطلاعات و متهم اصلی قتل‌های زنجیره‌ای در حمام زندان اوین خودکشی کرده است! و به این ترتیب ایران با یک جنبش دانشجویی پرشور، یک جامعه مطبوعاتی شجاع و یک علامت سوال بزرگ به نام سعید امامی، وارد روزهای داغ تابستان ۱۳۷۸ که قرار بود ایران را تکان دهد، شد.

تابستان ۷۸ برای جنبش اصلاح‌طلبانه و دمکراتیک ایران با روزهایی سخت همراه بود. روزهایی که جنبش دانشجویی تحلیل رفت و نه به تقصیر خویش بسیاری از امکانات خود را از دست داد، دو روزنامه اصلاح‌طلب تعطیل شدند، بر تعداد قوانین ضددمکراتیک علیه مطبوعات و انتخابات افزوده شد. در برابر این ناکامی‌ها اما جهان به صدای بلند مخالفت قشرهای جوان و پیشرو ایران با حکومت استبدادی ولایت‌فقیه را به صدای رسا شنید، و هر چند متهم شماره یک قتل‌های زنجیره‌ای «خودکشی» کرد اما «عالیجنابان خاکستری» و «شاه کلید» در معرض تابش نور قرار گرفتند!

شاید آن‌ها که اطلاعیه خودکشی سعید امامی در حمام زندان اوین را تنظیم می‌کردند، در پیش خود به ختم ماجرا می‌اندیشند. اما این اطلاعیه جرقه‌ای بود بر یک انبار آماده انفجار. هنوز می‌بایست بسیار در مورد سعید امامی گفته و شنیده شود و نام‌هایی تازه‌ای در کنار نام او قرار گیرد. یکی از این نام‌های جنجالی نام آقای روح‌الله حسینیان بود. تنها کسی که ارتباطات خود با سعید امامی را تکذیب نکرد و تا پایان سال با سخنرانی‌های جنجالی خود همواره در زمره «خبرسازان» بود. به غیر از او هیچکس دیگر حاضر به دفاع از سعید امامی و اقرار به داشتن ارتباط با او نشد. یکی از این کسان حسین شریعتمداری مدیر مسئول روزنامه کیهان بود که روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب تمام ارتباطات پنهان او با سعید امامی و نقش او در «تاریکخانه» اشباح را بیرون ریختند اما او خود به چیزی مقر نیامد. مجلس ترحیم سعید امامی که با حضور ۴۰۰ نفر از آشنایان و همکاران او تشکیل شد، نشان داد که سعید امامی تنها نیست، حتی اگر کسی جز حجت‌الاسلام حسینیان این شجاعت را نداشته باشد عملا به دفاع از او برخیزد.

پرونده قتل‌های زنجیره‌ای با اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح در مورد خودکشی سعید امامی بار دیگر از سوی مسئولین پیگیری موضوع به «اتاق سکوت» رفت تا قریب به پنجاه روز بعد دوباره از این اتاق بیرون بیاید و مردم از زمان مسئولین بشنوند که همه «آمرین، مسببین و عوامل داخلی قتل‌ها» شناسایی شده‌اند و به غیر از یک نفر که خودکشی کرده است، همگی در زندان به سر می‌برند، قتل منتقدان حکومت، نه توطئه حکومت علیه دگراندیشان، که «توطئه‌ای شوم علیه نظام» بوده است، مسئولین مافوق متهمان در وزارت اطلاعات، نه تنها نقشی در قتل‌ها نداشته‌اند، بلکه دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات وقت بوده است که ماجرا را تا دستگیری عوامل قتل‌های زنجیره‌ای پیگیری کرده است.

در گرماگرم افشاگری علیه قتل‌های زنجیره‌ای اتفاقی به سرعت برق جامعه ایران را به سوی دیگری برد. محافظه کاران برای تضمین پیروزی خود دو اقدام را در دستور کار مجلس گذاشتند. تغییر قانون مطبوعات و تغییر قانون انتخابات. همان روزی که مجلس قرار بود در مورد کلیات طرح قانون مطبوعات تصمیم بگیرد، روزنامه سلام با درشت‌ترین تیتر صفحه اول خود خبر داد طرح جدید قانون مطبوعات دستپخت سعید اسلامی است. نسخه‌های سلام در ساعتی نایاب شد و خبر مانند بمب در جامعه صدا کرد. تنها کسانی که این صدا را نشنیدند نمایندگان محافظه کار مجلس بودند که کلیات «طرح سعید امامی» را به تصویب می‌رساندند. بعد از تصویب این طرح بلافاصله روزنامه سلام توقیف شد.

در همان زمان که نمایندگان محافظه کار مست از باده پیروزی به خانه‌های خود بازمی‌گشتند، فرماندهان نظامی برای ماموریتی بزرگ‌تر آماده می‌شدند تا پروژه بر زمین مانده «محرم» به پایان خوش خود برسد. نیروهای انتظامی و لباس شخصی‌ها به دستور فرماندهان عالی‌مقام خود در تعقیب دانشجویانی که علیه تعطیل روزنامه سلام دست به تظاهرات زدند، شبانه به کوی دانشگاه ریختند و چنان قساوت و جنایتی را مرتکب شدند که به گفته دانشجویان «حتی در جبهه‌های جنگ» نیز اتفاق نیفتاده بود. این همه قساوت برای یکسره کردن کار و پایان دادن به جنبش دانشجویی بود که در ماه‌های بهار بی‌امان بر محافظه کاران تاخته بود. با این یورش حوادث به سویی رفت که دیگر هیچ کس جلودارش نبود. در فاصله چند روز، تظاهراتی که شامگاه ۱۷ تیر ماه از کوی امیرآباد دانشگاه تهران با شرکت چند صد دانشجو آغاز شده بود، به یک حرکت سراسری با شرکت هزاران دانشجو تبدیل شد و ده‌ها هزار دانشجو با شعار «یا مرگ یا آزادی!» به خیابان‌ها ریختند و توطئه کودتای ضربتی علیه جنبش دوم خرداد را با مقاومتی غیرقابل پیش‌بینی روبرو کردند. طراحان «سرکوب ضربتی»، دریافتند کار مشکل‌تر از آن است که تصور می‌کردند. دانشجویان گروه گروه به تظاهرکنندگان می‌پیوستند و جنبش اعتراضی از تهران راهی تبریز و شهرهای بزرگ و کوچک دیگر شد. سیزده شهر در ناآرامی فرو رفت. اخبار این تظاهرات به موضوع مهم خبری اول جهان تبدیل شد. خبرگزاری‌های معتبر از «قیام بچه‌های انقلاب» خبر دادند. در همان نخستین روز یعنی جمعه ۱۸ تیر ماه وزارت اطلاعات عقب نشست و شکایت خود از روزنامه سلام را پس گرفت. شورای عالی امنیت ملی تشکیل جلسه داد و یورش به کوی امیرآباد را محکوم کرد و وعده داد فرمانده مسئول نیروی انتظامی را از کار برکنار کند. وزیر فرهنگ و آموزش عالی و وزیر بهداشت و درمان در اعتراض به یورش وحشیانه نیروهای انتظامی به کوی دانشگاه و در حمایت از دانشجویان از سمت‌های خود استعفا دادند. اما دانشجویان که فرصتی به دست آورده بودند، بدون محاسبه عواقب کار پیش می‌تاختند. خواست‌های فرو خورده به صورت فریاد درآمد: «قاتلین فروهر، زیر عبای رهبرا!»، «خامنه‌ای حیا کن، سلطنت را رها کن!». با به میان آمدن شعارهایی که متوجه ولایت فقیه بود، در میان دانشجویان شکاف افتاد. دفتر تحکیم وحدت کوشید دانشجویان را در دانشگاه و شعارهایشان را در مرزهای «قانونی» نگاه دارد. اما دفتر تحکیم وحدت نتوانست در برابر خشمی که سرریز کرده بود سدی بسازد. دانشجویان به خیابان‌ها رفتند و آن‌چه را در نهان داشتند بی‌مهابا فریاد زدند. شب بیست و یکم تیر آیت‌الله خامنه‌ای با صدایی لرزان در صفحه تلویزیون ظاهر شد و به هوادارانش دستور داد عقب بنشینند و در نطقی که نطق معروف شاه را به یاد می‌آورد گفت: «اگر عکس مرا هم پاره کردند، سکوت کنید!» خیابان‌ها هنوز مملو از جمعیت بود، دسته‌های جوانان که از گوشه و کنار شهر می‌آمدند در برابر دانشگاه تهران به دریای جمعیت می‌پیوستند و هم‌صدا با آنان فریاد می‌زدند: «انصار جنایت می‌کند، رهبر حمایت می‌کند»، «توپ، تانک، بسیجی دیگر اثر ندارد»، «مرگ بر استبداد، زنده‌باد آزادی!».



در آن لحظات دشوار، رهبر جمهوری اسلامی برای نجات خود به دو چیز امید بسته بود. نخست تشدید شکاف در میان دانشجویان و دوم همراه ساختن رییس‌جمهور. او به خوبی می‌دانست بدون تامین این دو شرط به نبردی می‌رود که پایان آن معلوم نیست.

و این دو شرط فراهم شد. کسی نمی‌داند در جلسه عالی سران رژیم در شب بیست و دوم تیر ماه چه گذشته است. بسیاری می‌گویند هاشمی رفسنجانی در این شب تاریخی سخاوتمندانه زیر بازوی رهبر حکومت را گرفته و به او قوت قلب داده است. برخی گفته‌ها حاکی است وقتی نامه محرمانه ۲۴ نفر از فرماندهان سپاه که در آن خطاب به خاتمی گفته بودند «بیش از این را تحمل نخواهند کرد» را روی میز رییس‌جمهور قرار دادند، او چاره‌ای جز تسلیم نیافت. بدبین‌ترها می‌گویند هیچ دلیل ویژه‌ای لازم نبود. مرزهای رژیم به خطر افتاده بود و همه مقامات عالی آن جلسه برای حفاظت از این مرزها هم‌قسم بودند. هر چه بود در آن جلسه توافق بر سرکوب حاصل شد. هم خامنه‌ای و هم خاتمی از آن جلسه به گونه‌ای دیگر بیرون آمدند. خامنه‌ای وقتی به نیروهای نظامی و بسیجی هوادار خود فرمان سرکوب می‌داد، دیگر صدایش مثل شب گذشته نمی‌لرزید و به حمایت همه عالی‌مقامان مطمئن بود. این بار نوبت رییس‌جمهور بود که با رنگ پریده و صدای لرزان بر صفحه تلویزیون ظاهر شود. رییس‌جمهور محبوب دانشجویان در سخنرانی خود با سرکوب‌گران همراه شد. شکاف در جنبش دانشجویی پیش از آن روی داده بود. دانشجویان در دو گروه با محکوم ساختن یکدیگر به «سازشکاری» و «تندروی» راه خویش را از یکدیگر جدا کرده بودند.

نیروهای انتظامی، بسیج و گروه‌های فشار به حرکت درآمدند. دفتر تحکیم وحدت شبانه با تشکیل یک کمیته منتخب برای پیگیری خواسته‌های دانشجویان دانشگاه تهران را تخلیه کرد و از سرکوب در امان ماند. صبح سه‌شنبه ۲۲ تیر ماه بسیجی‌ها و لباس‌شخصی‌ها به خیابان‌ها ریخته بودند و با ایجاد آتش‌سوزی و ویرانی به نام دانشجویان، زمینه را برای تار و مار کردن بیشتر آنان فراهم آورده بودند.

چهارشنبه صحنه کاملا عوض شده بود. محافظه کاران نمایش قدرت به راه انداخته و نیروهای خود را به خیابان‌ها آورده بودند. در پایان این مراسم که بسیار از اصلاح‌طلبان نیز از جمله شرکت‌کنندگان آن بودند، در قطعنامه‌ای رعب‌انگیز سرکوب دانشجویان خواسته شد و آنگاه دسته‌های موتورسواران در خیابان‌ها به راه افتادند و بار دیگر بازگشت خود به صحنه سیاست در ایران را اعلام داشتند.

در تبریز سرکوب زودتر آغاز شده بود. در ۲۰ تیر تبریز در برابر شقاوت و جنایت گروه‌های فشار و نیروهای انتظامی روز سیاهی را پشت سر گذاشت. انصار حزب‌الله دانشجویان را تا اتاق رئیس دانشگاه و اتاق‌های سی. سی. یو بیمارستان نیز تعقیب کرده بودند. آن شب دانشجویان خوابگاه ولیعصر تبریز، از ترس حملات شبانه مهاجمین، شب را در پارک‌ها و خیابان‌ها و مهمان‌خانه‌های شهر به صبح رساندند. دانشجویان تار و مار شدند و بگیر و ببند آنان آغاز شد. مطابق آمارهای رسمی بیش از ۱۵۰۰ نفر دستگیر و



راهی بازداشتگاه‌ها شدند. ده‌ها نفر مفقودالاثر بودند. کسی از تعداد کشته‌ها و مجروحین به درستی اطلاعی نداشت.

وزارت اطلاعات که در جریان کشف باند سعید امامی ضربات بزرگی خورده بود، موقعیت را برای تثبیت وضعیت خویش مناسب یافت و میدان‌دار روزهای بعد از سرکوب شد. برای آن

ادامه در صفحه ۱۱

بحثی پیرامون قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصلاحات، باید قانون اساسی را هم شامل شود

ادامه از صفحه اول

قانونگذاری، روندی باشد که از اراده مردم نشأت می‌گیرد. قانونگذاران، نمایندگان مردمند و اراده مردم که تنها در جریان بحث آزاد در سطح جامعه قابل شکل‌گیری است، باید در رأی آنها به نمایندگانشان در قوه مقننه و در رأی نمایندگان مردم به قوانین، جاری شود. اگر قوانین، شمول ابدی داشتند، نیازی به قوه مقننه نبود.

قانون اساسی، از این حکم مستثنی نیست. در همه نظام‌های دمکراتیک، تغییر قانون اساسی نیز پیش‌بینی و مکانیزم آن تعریف شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز نحوه بازنگری همین قانون را گنجانده‌اند. بنابراین، هر کس که خواهان تغییر قانون اساسی شود، نه تنها مرتکب عملی غیرقانونی نشده است، بلکه باید حق مبارزه او برای تغییراتی که در هر قانون و از جمله قانون اساسی پیشنهاد می‌کند، تضمین گردد.

سازمان ما در کنگره ششم خود، خواهان تغییر قانون اساسی در جهت انطباق آن با موازین جهان‌شمول حقوق بشر و حاکمیت مردم شد. هدف از نوشتار حاضر، اثبات این مدعاست که این خواست کنگره ششم سازمان، در مرحله کنونی مبارزه برای اصلاحات در ایران، ضرورتی مبرم و درنگ‌ناپذیر است. در این مقاله به طور فشرده به برخی از عمده‌ترین موارد عدم انطباق قانون اساسی جمهوری اسلامی با معیارهای شناخته‌شده حقوق انسانی و دمکراسی که اهداف جنبش اصلاحات در ایران نیز هستند، پرداخته شده است. لازم به توضیح است که آنچه در زیر می‌آید، شامل همه مواردی که در نوعی بازنگری در قانون اساسی باید مورد بحث قرار گیرد، نیست، بلکه تنها به ذکر فاحش‌ترین موارد تضاد قانون اساسی جمهوری اسلامی با اهداف جنبش اصلاحات در ایران اکتفا شده است.

۱ـ حقوق بشر

معمولا قوانین اساسی با اصولی آغاز می‌شود که مبین بنیادی‌ترین حقوق مردم بر اساس معیارهای به رسمیت شناخته‌شده جهانی است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین نیست. فصل اول و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی به تعریف نوع حکومت، مذهب رسمی و غیره اختصاص دارد و تنها فصل سوم است که به حقوق مردم می‌پردازد. در اصل دوم، «کرامت و ارزش والای انسان» تنها پس از اصول پنجگانه مذهب شیعه به عنوان مبنای نظام جمهوری اسلامی مورد اشاره قرار می‌گیرد.

فصل سوم، «حقوق ملت» نام دارد. نخستین اصل در این فصل (اصل نوزدهم) مقرر می‌دارد که «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». در کنار «رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها» جای مذهب خالی است. این امر، تصادفی نیست. سراسر قانون اساسی جمهوری اسلامی، مشحون از امتیاز مثبتی است که برای یک مذهب خاص قائل شده است.

اصل بیستم، حقوق بشر را تابع موازین اسلام می‌کند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همه حقوق انسانی مشروط به آن است که مغایر با «موازین اسلام» نباشد.

بسیاری از حقوق انسانی علاوه بر موازین اسلام، مشمول استثناهای «قانونی» نیز شده‌اند. از آن جمله است:

اصل بیست و دوم: حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند.

اصل بیست و پنجم: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.

اصل بیست و هفتم: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

اصل سی و هشتم: هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است...

با این استثناهای شرعی و قانونی، حقوق اولیه انسانی از محتوی تهی می‌شود. در جمهوری اسلامی مرجعی برای شکایات شهروندان در زمینه نقض حقوق انسانی آنها وجود ندارد. تفسیر قانون اساسی طبق اصل نود و هشتم بر عهده شورای نگهبان است که مکانیزمی برای مراجعه به آن توسط شهروندان پیش بینی نشده است. ارگان مفسر قانون اساسی در جمهوری اسلامی، به جای آنکه ملجأ مردم باشد، ابزار رهبری برای وتوکردن مصوبات مجلس منتخب مردم است. در قوانین اساسی دمکراتیک، معمولا بالاترین دادگاه یک قوه قضائیه مستقل از قوای دیگر، تفسیر قانون اساسی را بر عهده دارد و آحاد مردم می‌توانند شکایات خود را از عملکرد حکومت یا قوانین حاکم به این نهاد تسلیم کنند. در جمهوری اسلامی چنین نیست. اولا هر قانونی می‌تواند حقوق اولیه انسانی را محدود کند و ثانیاً مردم مرجعی برای به کرسی‌نشاندن حقوق مصرح در قانون اساسی در اختیار ندارند. اگر قرار باشد اعتماد مردم به روند قانونیت کسب شود، باید مردم بدانند در صورتی که حکومت حقوق آنها را نقض کرد، کدام مرجع مستقلی داد آنان را خواهد ستاند.

آزادی بیان در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح نشده است. تنها در اصل بیست و چهارم آمده است نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگرآنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. بدین ترتیب، تحت تعقیب قراردادن افراد به جرم بیان شفاهی مطالب یا ایراد سخنرانی منافاتی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ندارد. اگر چه تفتیش عقاید طبق اصل بیست و سوم ممنوع است، اما بیان عقیده تحت حفاظت قانون اساسی نیست. در کشوری که به قولی در آن آزادی بیان هست اما آزادی پس از بیان نیست، تصریح آزادی بیان به عنوان اصول تغییرناپذیر قانون اساسی ضرورت مبرم دارد.

حقوق بشر، در زمره اصول تغییرناپذیر قانون اساسی نیست. در اصل ۱۷۷ آمده است: «محتوای اصول مربوط به اسلامی‌بودن نظام و ابتنای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری‌بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است». در قوانین اساسی دمکراتیک، حقوق بشر از زمره اصول تغییرناپذیرند تا مبادا اکثریتی موقت، بتوانند آزادی‌ها را تعطیل و حقوق اقلیت را پایمال کند.

در زمره حقوق اقلیت‌ها، قانون اساسی جمهوری اسلامی تنها مقرر می‌دارد مسیحیان، کلیمیان و زرتشتیان در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می‌کنند (اصل سیزدهم). معلوم نیست «احوال شخصیه» به عنوان نمونه مقررات ارث را هم شامل می‌شود یا نه. فعلا در ایران وضع به گونه‌ای است که اگر در یک خانواده متعلق به یک اقلیت مذهبی، فرزندی به اسلام بگرود یا با مسلمانی ازدواج کند، مابقی اعضای خانواده از ارث محروم می‌شوند. این، تنها یک نمونه از تبعیضی است که در مورد غیرمسلمانان اعمال می‌شود و قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز آن را منع نکرده است.

مورد دیگر، محدودیت اقلیت‌های به رسمیت شناخته شده به سه مذهب نامبرده است. بیست سال است که جمهوری اسلامی اقلیت بهایی را به شدت سرکوب می‌کند و هزاران ایرانی وابسته به این اقلیت را تنها به جرم دگرباوری به زندان انداخته، شکنجه کرده یا حتی به چوبه دار سپرده است. همین تبعیض در مورد کسانی که به تعبیر حکومت، «از اسلام برگشته‌اند» اعمال می‌شود. هزاران ایرانی تنها به دلیل مارکسیست‌بودن سالها در زندان به سر برده، شکنجه شده و اعدام گردیده‌اند. قانون اساسی جمهوری اسلامی، در اصل چهاردهم خود راه را برای این سرکوب خونین گشوده است و مقرر می‌دارد: «دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند». یا به عبارت دیگر، اگر کسی علیه جمهوری اسلامی اقدام کرد، طبق قانون اساسی می‌توان او را از حقوق انسانی محروم کرد. شاید در هیچ جای دنیا چنین به صراحت، نقض حقوق بشر مجوز قانونی نداشته باشد. یک اصل مسلم و پذیرفته‌شده جهانی، این است که حتی جنایتکاران را نیز نمی‌توان از حقوق انسانی محروم کرد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اتهام اقدام علیه این حکومت آن هم به تشخیص خود حکومت کافی است که فرد را از حقوق بشر محروم کند.

۲ـ زن در قانون اساسی

مقدمه قانون اساسی بر «بازیافتن وظیفه خطیر و پرارج مادری در پرورش انسان های مکتبی» به عنوان راهی که جمهوری اسلامی پیش پای زنان می گذارد، تأکید دارد. انتخاب واژه «بازیافتن» تصادفی نیست. کسانی که این قانون را در سال ۱۳۵۸ نوشتند، معتقد بودند در سالهای قبل از آن، زنان از «وظیفه خطیر مادری» باز مانده‌اند که معنایی جز ضرورت به کنج خانه‌راندن زنان از عرصه‌های اجتماعی ندارد. این اعتقاد نویسندگان قانون اساسی، به صورت روح زن ستیز حاکم بر این قانون، در جا به جای آن بازتاب می‌یابد.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی از برابری حقوق زن و مرد سخنی نیست. در اصل بیست و یکم، پس از کلی‌بافی در حمایت از زنان، نخستین مورد مشخصی که به آن اشاره شده است، «حمایت مادران» و حمایت از کودکان بی سرپرست است (معلوم نیست این مورد دوم چه ربطی به حمایت از حقوق زنان دارد).

در اصل ۱۱۵ آمده است رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی انتخاب گردد. در آخرین انتخابات ریاست جمهوری، شورای نگهبان که طبق قانون اساسی مفسر این قانون است، واژه «رجال» را چنین تفسیر کرد که زنان از رئیس جمهور شدن محرومند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، سخنی از تبعیض جنسی و ضرورت پایان‌دادن به آن در میان نیست. بار دیگر اصل نوزدهم را می‌خوانیم که می‌گوید «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». علاوه بر مذهب، جای «جنس» نیز در این جمله خالی است که قطعاً تصادفی نیست.

زنان ایران در جنبش اصلاحات در کشور ما حضوری فعال دارند، حضوری که در مخیله نویسندگان قانون اساسی ۱۳۵۸ نمی گنجید. تفکر حاکم بر نگرش قانون اساسی به زن، از واقعیات جامعه ایران و نقش زنان ایران در حیات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی عقب‌تر است و تنها با تلاش جناح ارتجاعی حکومت برای حفظ تبعیض جنسی از طریق گذراندن قوانین قرون وسطایی مانند جدایی زن و مرد در بیمارستانها انطباق دارد. این گونه تلاش‌ها محکوم به شکست است. زنان ایران حکومت طالبانی را نمی‌پذیرند. بیست سال تلاش جمهوری اسلامی برای آنکه زنان ایرانی نقش مادر را «بازیابند» و به آن اکتفا کنند، بی سرانجام ماند. وقت آن است که نگرش امروزی‌تری در قانون اساسی بازتاب یابد.

۳ـ حکومت غیردمکراتیک

یکی از نخستین اصول (اصل پنجم) که در پایان متن قانون اساسی تغییرناپذیر اعلام شده است، مقرر می‌دارد: «ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است». اصل ۱۰۷ می افزاید رهبر را خبرگان تعیین می‌کنند. اصل بعدی می‌گوید تصویب مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.

در جمهوری اسلامی، این دو اصل چنین اجرا می‌شود که فقهای شورای نگهبان را رهبر تعیین می‌کند. حقوقدانان این شورا نیز از سوی رئیس قوه قضائیه که منصوب رهبر است به مجلس پیشنهاد می‌شوند. این شورایی که همه اعضای آن، مستقیم یا غیرمستقیم منصوب رهبرند، اختیار تعیین کاندیداهای مجلس خبرگان را دارد، و این مجلس رهبر را انتخاب می‌کند. در این مدار بسته، آنچه محلی از اعراب ندارد، اراده مردم است.

اختیارات رهبر علاوه بر تعیین سیاست‌های کلی، شامل امور مشخصی مانند فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، نصب و عزل فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس صدا و سیما، رئیس ستاد مشترک، فرمانده سپاه و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی نیز هست (اصل ۱۱۰). بدین ترتیب، همه این ارگان‌ها از کنترل دمکراتیک معافند. آیا سابقه دارد که مجلس فرمانده سپاه را مورد مؤاخذه قرار دهد؟

انتصاب از سوی رهبر، برای همه ارگانهای نامبرده حکم چک سفید برای هر اقدام خودسرانه و ضدمردمی است. شورای نگهبان، به خود اجازه دخل و تصرف در رأی مردم و تعیین نامزدهایی را می‌دهد که مردم باید انتخاب کنند. قوه قضائیه، مردم را به جرم نوشتن مقاله، بیان عقیده و امثالهم به زندان می‌اندازد. صدا و سیما، با انعکاس یکجانبه و قلب واقعیات، مردم را به خشم می‌آورد. اعضای سپاه پاسداران روز روشن با موتورسیکلت دولتی نایب رئیس شورای شهر تهران را ترور می‌کنند. نیروی انتظامی دانشجویان بی دفاع را از طبقات بالای خوابگاه به پایین می‌افکند و در محوطه دانشگاه مرتکب قتل می‌شود.

علاوه بر اختیارات مستقیم رهبری، قانون اساسی به رهبر «وکالت در توکیل» هم داده است. طبق اصل ۱۱۰، «رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند». این نیز شاید در دنیا نظیر نداشته باشد که اختیاراتی چنین تعیین‌کننده، به سادگی نوشتن یک نامه قابل انتقال باشند. هیچ مقام دیگری حتی در خود قانون اساسی جمهوری اسلامی نمی‌تواند اختیارات خود را به دیگری واگذار کند. چنین اختیاری، راه را بر کسانی می‌گشاید که از راه نزدیک‌ترشدن هر چه بیشتر به رأس هرم قدرت، کسب قدرت بیشتر را می‌جویند. این، سرمنشأ فساد است. نمونه دیگر از اختیارات بیکران رهبری، اصل ۱۱۲ است که به موجب آن، رهبر همه اعضای مجمع تشخیص مصلحت را تعیین می‌کند که آخرین مرجع تصمیم‌گیری در مورد قوانین است. بدین ترتیب معلوم نیست اصلا چرا مجلسی تشکیل می‌شود. وقتی شورای نگهبان منصوب رهبری طبق اصل چهارم قانون اساسی و در مرحله بعد مجمع تشخیص مصلحت منصوب رهبری، در مورد قوانین تصمیم نهایی را می‌گیرند، ساده‌تر نبود که رک و پوست‌کنده بگویند مرجع قانون‌گذاری، رهبری است؟

۴ـ اقتصاد

در اصل ۴۴ آمده است: «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتی رانی، راه و راه‌آهن و مانند اینهاست». صرفنظر از اینکه خود جمهوری اسلامی هم این اصل را رعایت نمی‌کند و هر جا مصلحت پیوند حکومتگران با صاحبان سرمایه ایجاب کند، اصل ۴۴ را به فراموشی می‌سپارد، این اصل مانع پیشرفت اقتصادی (و در مورد رادیو و تلویزیون فرهنگی و سیاسی) در بسیاری از عرصه‌هاست. مثلا معلوم نیست چرا کشتی‌رانی باید در انحصار دولت باشد. تکلیف رشته‌های جدیدی مانند اینترنت نیز که در مقوله پست و تلگراف و تلفن می‌گنجند معلوم نیست. همچنین معلوم نیست بزرگترین انحصار ایران یعنی بنیاد مستضعفان طبق این اصل دولتی محسوب می‌شود یا نه. اگر دولتی است، چرا مشمول اصل ۵۳ نیست که می‌گوید «کلیه دریافت‌های دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و همه پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد». اگر دولتی نیست، چرا بسیاری از صنایع بزرگ، بازرگانی خارجی، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه را در اختیار دارد؟ آیا غیر از این است که نهادهایی مانند بنیاد مستضعفان، نه تعهدات بخش خصوصی مانند پرداخت مالیات را دارند نه الزامات بخش دولتی یعنی حسابرسی در برابر مجلس و دیوان محاسبات، و بدین ترتیب نقش پشتوانه اقتصادی نهادهای غیردمکراتیک در حکومت و سازماندهی مافیایی الیگارشی حاکم را دارند؟

اصل ۸۱ می‌گوید «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجارتی و صنعتی وکشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است». این اصل، علاوه بر آنکه مانع همکاری اقتصادی با دیگر کشورهاست و ایران را منزوی می‌کند، غیردمکراتیک و تبعیض‌آمیز نیز هست. طبق این اصل، به عنوان نمونه افغانی‌های مقیم ایران حق داشتن یک زراعت محقر را هم ندارند.

۵ـ حکومت جدا از مردم

طبق اصل ۶۹، مجلس می‌تواند به تقاضای رئیس جمهوری یا یکی از وزرا یا ده نفر از نمایندگان، جلسه غیر علنی تشکیل دهد. کیست که باور کند آن نامحرمی که نباید مذاکرات چنین جلساتی را بشنود، بیگانگانند نه مردم. مذاکرات مجلس باید همواره علنی باشد. این، اصل مسلم دمکراسی است. بدون مذاکرات علنی، مردم چگونه عملکرد نمایندگان خود را بسنجند و بر چه اساس درباره انتخاب یا عدم انتخاب مجدد آنان تصمیم بگیرند؟

طبق اصل ۱۰۳، استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مقامات کشوری از سوی دولت مرکزی تعیین می‌شوند. این، نشان چیزی نیست جز بی‌اعتمادی بیکران به مردم. چرا باید بخشدار را مردم یا شورای آنها انتخاب نکنند؟

۶ـ نیروهای مسلح

طبق مقدمه قانون اساسی، نیروهای مسلح ایران علاوه بر حفاظت از مرزها، «مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان» را نیز بر عهده دارند. این، نقض آشکار مقررات بین‌المللی است. یک دولت به خود اجازه می‌دهد نیروهای مسلحش را مأمور تحمیل تفسیر خاصی از یک ایدئولوژی کند. آیا جمهوری اسلامی می‌خواهد این گونه اعتماد جهانیان و به ویژه همسایگان را به نیات خود جلب کند؟

۷ـ قوه قضائیه

رئیس قوه قضائیه طبق اصل ۱۵۷ یک مجتهد منصوب رهبر است. این اصل از مواردی است که در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی وارد شد و قوه قضائیه را از آنچه که بود نیز عقب‌تر برد. طبق قانون اساسی ۱۳۵۸، اختیارات فعلی رئیس قوه قضائیه را شورای عالی قضائی داشت که اکثریت اعضای آن منتخب قضات کشور بودند (اصل ۱۵۸ قانون قبلی).

در قانون اساسی ۱۳۵۸، تغییر سمت یک قاضی بر خلاف میل خود او، منوط به اتفاق آرای اعضای شورای عالی قضائی بود (اصل ۱۶۴ همان قانون).

بدین ترتیب، در قانون اساسی ۱۳۵۸، حد معینی از استقلال قوه قضائیه پیش‌بینی شده بود. جناح حاکم در سال ۱۳۶۸، این حد از استقلال را هم تحمل نکرد و یک فرد منصوب رهبر را به جای شورای عالی قضائی گذاشت. نتیجه، همین است که می‌بینیم. قوه قضائیه، مجری منویات رأس هرم قدرت است و قاضی در ایران، استقلالی ندارد.

در قانون اساسی ایران، یک اصل مسلم عدالت در دادرسی یعنی استقلال قضات از دادستانی، مسکوت گذاشته شده است. طبق قانون اساسی رئیس دادگاه می‌تواند جلسات دادگاه را به طور غیرعلنی برگزار کند (اصل ۱۶۵). اینکه در صورت تقاضای متهم، جلسات دادگاه غیرعلنی باشد، قابل بحث است. اما چرا باید رئیس دادگاه بتواند رأساً تصمیم به غیرعلنی‌بودن دادگاه، آن هم به دلیل بودار «نظم عمومی» بگیرد؟

اصل ۱۶۸ از جرایم سیاسی سخن می‌گوید و تعریف آن را به قانون دیگری واگذار می‌کند. در کشوری که چه در دوره جمهوری اسلامی و چه قبل از آن، حقوق انسانی صدها هزار متهم به دلایل سیاسی لگدمال شده است، قانون اساسی باید اصولا مقوله‌ای به نام جرم سیاسی را به صراحت منتفی اعلام کند. اگر منظور از جرم سیاسی، جرایم دولتمردان باشد که مقولاتی مانند اختلاس و سوءاستفاده از قدرت و غیره، گویاتر است. اما قطعاً منظور نویسندگان قانون اساسی از مجرم سیاسی، مخالف حکومت بوده است نه عضو آن. از آنجاکه اتهاماتی مانند قیام مسلحانه را حکومتگران قطعاً جرم سیاسی نمی‌خوانند و حاضر به پذیرش هیأت منصفه برای رسیدگی به آن نیستند (آنگونه که اصل ۱۶۸ مقرر می‌دارد)، مراد از جرم سیاسی چیزی جز مخالفت مسالمت‌آمیز با حکومت نیست. چنین مخالفتی، نه تنها نباید جرم محسوب شود، بلکه باید در قانون اساسی به عنوان حق مسلم همه شهروندان ایرانی اعلام و سرکوب آن جرم محسوب شود.

۸ـ نتیجه گیری

قانون اساسی جمهوری اسلامی، مانعی مهم در برابر روند اصلاحات در ایران است. اصلاح‌طلبان باید تغییر قانون اساسی را در دستور کار خود بگذارند. در غیر این صورت، تحقق حقوق اولیه، آزادی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش، قابل تصور نیست.

اصلاح‌طلبان همچنین باید راه را برای بحث آزاد پیرامون قانون اساسی و ضرورت اصلاح آن بگشایند. مخالفت با اصول عقب‌مانده قانون اساسی، نه جرم است نه دلیلی بر عدم اعتقاد به ضرورت حکومت قانون. بر عکس، حکومت واقعی قانون به جای اراده خودسرانه این و آن، با اصلاح قانون اساسی میسر است. ◘

مصاحبه با خانم شیرین عبادی

«ما همگی ساکنین و مالکین خانه بزرگی به نام ایران هستیم»

خانم شیرین عبادی، نخستین زن ایرانی است که در تاریخ دادگستری ایران، به ریاست دادگاه شهرستان تهران منصوب گردید.

وی در سال ۱۳۲۶ در همدان، در خانواده‌ای حقوقدان به دنیا آمد. در سال ۱۳۴۸ در رشته حقوق قضائی فارغ‌التحصیل شد و به سمت قاضی در دادگستری استخدام گردید و دو سال بعد فوق لیسانس خود را از دانشکده حقوق دانشگاه تهران دریافت کرد. خانم عبادی در سال ۱۳۵۴ به ریاست دادگاه منصوب شد و تا سال ۱۳۵۸ نیز در این سمت انجام وظیفه کرد. ولی مدتی بعد از انقلاب بهمن به خاطر زن بودن از شغل قضاوت برکنار گردید و به بخش اداری انتقال یافت و در سال ۱۳۶۳ خود را بازنشسته کرد. هم‌اکنون وکیل پایه یک دادگستری، و مدرس حقوق دانشگاه تهران و رئیس انجمن دفاع از حقوق کودک است. وی در زمینه تاریخچه حقوق، حقوق کلی اصناف و حرفه‌های مختلف، و حقوق کودکان و پناهندگان و نیز در زمینه تاریخچه حقوق بشر در ایران تألیفاتی دارد.

* * *

□ عفت ماهباز: خانم عبادی بیش از پنج سال است که خوانندگان روزنامه کار با شما و دیدگاه‌های شجاعانه‌تان از طریق مصاحبه‌هایی که با این روزنامه انجام داده‌اید آشنا هستند. شما جزو اولین کسانی از ایران بودید که با شجاعتی بی‌نظیر با همه نیروهای ایران برون‌مرزی وارد گفتگو شدید.

با تشکر از شما، آیا توصیه خاصی برای خوانندگان ما دارید؟

■ شیرین عبادی: با سلام خدمت شما و دوستداران عزیز بایستی عرض بکنم که گفتگوی خاصی ندارم که گفتگوی عامی دارم و آن این است که ما همگی ساکنین و مالکین خانه بزرگی به نام ایران هستیم. بایستی دست در دست هم برای آبادی و برقراری هر چه بیشتر آزادی در این مملکت بکوشیم و در این راه از وجوه اشتراک حرکت کنیم نه از وجوه افتراق و اینجاست که ما پیروز خواهیم شد.

□ گفتید ما همگی ساکنین و مالکین این خاک هستیم! من موضوع را برمی‌گردانم به وضعیت مهاجرین و تبعیدیان در خارج از کشور، هر چند می‌دانم که شما هنوز با مشکلات عدیده از قبیل پرونده قتل‌های زنجیره‌ای پرونده دانشگاه و... درگیر هستید. با این وجود با توجه به موقعیتی که هم‌اکنون در ایران بوجود آمده، شرایط امن برای بازگشت تبعیدیان فراهم نیست. تا به خانه خود بازگردند. شما موقعیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا به عنوان یک حقوقدان فرصت این کار را دارید که به امر بازگشت که خواست تک تک ایرانیانی است که به اجبار سرزمین‌شان را ترک نموده‌اند بپردازید؟

■ من عرض کردم که ساکنین و مالکین، یعنی اگر ساکن ایران هم نباشیم مالک واقعی کشور ایران، ایرانیان هستند. بنابراین در آبادی خانه خود بکوشیم، سعی نکنیم ویرانش کنیم. این که عده‌ای این دور از وطن و دور از مادر بسر می‌برند بسیار دردناک است از این مسئله نه تنها فرزندان دور از مادر، در عذابند که مادر وطن هم دلش برای بچه‌های دورافتاده از خودش تنگ شده در این راستا آرزومندیم هر چه زودتر با وضع قوانینی مناسب، راه را برای ورود افرادی به ایران، که تصور می‌کنند مشکلاتی دارند هموار شود جز این که آرزو کنم هر چه زودتر آن روز فرابرسد و این فراغ به پایان برسد، چیز دیگری نمی‌توانم بگویم.

□ خانم عبادی همانطور که می‌دانید دو روز دیگر روز جهانی زن است. از ۸ مارس در پیوند با موقعیت اکنونی زن ایرانی، سخن بگوئید.

با توجه به این که زنان ایرانی در انتخابات دوم خرداد و ۲۹ بهمن نشان داده‌اند که دیگر چون گذشته نمی‌خواهند نقش سیاهی‌لشکر را بازی کنند بلکه می‌خواهند تعیین‌کننده سرنوشت خویش و مردم ایران باشند آنها در دو دوره انتخابات نشان داده‌اند که با گذشته خود بسیار فاصله گرفته‌اند. شما آینده زن ایرانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ با برگزاری روزهائی چون ۸ مارس باید با دید مثبت نگریست. بالاخره یک روز زنان ایران همراه زنان جهان گرد هم می‌آیند و ظلم رفته بر خود را فریاد می‌کنند و به یاد خود و جهانیان می‌آورند که زن هم موجودی است چون مرد و اگر هم به آقایان برنخورد، موجودی است با ارزش‌تر، زیراکه زن بیش از اندازه تحت ستم اجتماعی واقع می‌شود. وظایف دوگانه زن را وادار می‌کند که برای اثبات موجودیت خویش بیشتر بکوشد. این بسیار زیباست. ضمن این که دردناک و غم‌انگیز است. روز ۸ مارس یادآور مظلومیت زنان جهان است و زن ایرانی جزو ستم‌دیده‌ترین آنهاست. در مورد موقعیت کنونی زن ایرانی بایستی به مسئله‌ای اشاره کنم. در زمان شاه علیرغم قوانین مترقی که وجود داشت، برخی زنان که به خانواده‌های سنتی تعلق داشتند از این قوانین نمی‌توانستند بهره‌مند شوند. به عبارتی خانواده‌های سنتی بر این اعتقاد بودند که چون دانشگاه‌ها، ادارات و کارخانه‌ها مختلط هستند زن نمی‌تواند در این محیط‌ها کار کند. این چنین محیط هایی موجب فساد زنان می‌شود و مقاومت می‌کردند. در بهترین شرایط زمان شاه تعداد دانشجویان دختر ما ۲۵ تا ۳۰ درصد بود در حالیکه در سال ۱۳۷۸ ۵۳درصد دانشجویان دانشگاه‌ها دختر هستند. فرهنگ مردسالار و زن‌ستیز حاکم بر جامعه ایران امروز نمی‌تواند به بهانه مذهب زن را در منزل نگه‌دارد و امکان تحصیل و کار در اجتماع را از او سلب کند و همین مسئله کلید رهایی زن ایرانی است، یعنی زنی که از چهار دیوار منزل، مطبخ بیرون آمد و به دانشگاه راه یافت و آگاه شد نسبت به وضعیت اجتماعی خویش، در صدد مطالبه حقوق تضییع شده خودش برمی‌آید. اگر در زمان شاه زنان سنتی رو در رو زنان روشنفکر می‌ایستادند و به گونه‌ای دیگر خواسته‌های خویش را مطالبه می‌کردند که در تضاد بازنان روشنفکر و خواسته‌هایشان بود الان این چنین نیست. مثلا اگر در زمان شاه مردی دو همسر می‌گرفت و ما با زن، صحبت می‌کردیم که چرا تحمل می‌کنی؟ بلافاصله یک نگاه به وضعیت ظاهر ما می‌کرد و می‌گفت: حکم خدا و رسول خدا است به تو چه مربوط است خودم اعتراضی ندارم! تو چه می‌گویی این در حقیقت یک نوع مقاومت بود در مقابل زنان



روشنفکر، اما الان زنان آگاه‌تر شده‌اند زیرا که از خانه بیرون آمده‌اند و دیگر تحت ستم مردان خانواده نیستند به تدریج این مقاومت‌ها شکسته و الان زنان خانواده‌های سنتی هم در کنار زنان خانواده متجدد و روشنفکر، هر دو در کنار هم ایستاده‌اند رو در روی حکومت و خواهان حقوق انسانی تضییع‌شده خود هستند و این اتحاد در حقیقت، طلیعه پیروزی و رهایی زن ایرانی است.

□ ارزیابی شما از مجلس ششم و چشم‌انداز کار آن در آینده چیست. آیا امکان تغییر قوانین زن‌ستیز مردسالار، وجود دارد؟

■ مجلس ششم با حمایت و پشتیبانی ۳۰ میلیونها رای بوجود آمد. اگر زن‌ها خودشان را درگیر انتخابات نمی‌کردند مسلما نتیجه انتخابات این نبود. زنان تاثیرگذار در ترکیب نمایندگان مجلس بودند. بنابراین مجلس ششم، خودش را وامدار زن ایرانی باید بداند. مطمئنا زن ایرانی از این انتخابات حمایت کرد زیراکه در آرزوی تغییر قوانینی است که حقوق انسانی او را به رسمیت بشناسد. به همین دلایل است که مجلس ششم را بایستی بر آن بدارد ـ اگر مجلس آگاهی باشد و من امیدوارم این گونه باشد ـ که ادعای قانونی و انسانی و بر حق زنان را برآورده سازد و قوانین را عوض بکند.

من بر این باورم که امکان تغییر قوانین ضد زن وجود دارد زیراکه خواست عموم ایرانیان بر این است. بر این اعتقادم که همواره اگر مردم متفق باشند به آن خواهند رسید.

□ به نظر شما علت کم بودن شمار زنان، در مجلس ششم چیست؟ بی‌شک زنان نماینده در پنج دوره مجلس، تنها در چهارچوب سیستم حکومتی عمل کردند و در رفع مشکلات حقوق زنان، نه تنها گامی به پیش برنداشتند، بلکه در عوض قوانینی با تلاش به تصویب رسانند که خلاف مصداق ضرب‌المثل معروف چاقو نمی‌تواند دسته خودش را ببرد. در مجلس پنجم چاقو توانست دسته خودش را ببرد. دو مصوبه مجلس پنجم:

۱ ـ ممنوعیت دفاع از حقوق زنان

۲ ـ جداسازی جنسی امکانات درمانی

اما علیرغم این مسایل به نواندیشان دینی یا گروه مشارکت لیستی را که برای انتخابات ششم ارایه کردند سئوال‌برانگیز است. اینها زنان همفکر خودشان را قابل ندانستند و جز انگشت‌شماری کسی را به میدان نیاوردند! در تهران از ۳۰ نفر نماینده تنها سه زن را کاندید نموده‌اند!

■ من مسئله را به این صورت نگاه نمی‌کنم بلکه این گونه می‌بینم که در پنج دوره قانون‌گذاری که داشتیم، زنانی که به مجلس راه‌یافتند چگونه عمل کردند؟ تنها وقتی کارنامه اینها را بررسی می‌کنیم متاسفانه نقطه روشنی در کارنامه اکثر این‌ها نمی‌بینیم بنابراین به عنوان یک انسان ایرانی وقتی که می‌خواهم رای بدهم زن یا مرد بودن برای من فرقی نمی‌کند. آنچه که فرق می‌کند آن است که کسی انتخاب شود که به شایسته‌سالاری اعتقاد داشته باشد والا زنانی چون خانم‌ها منیره نوبخت یا فیاض‌بخش یا وحید دستجردی که چندین طرح ضد زن را به مجلس آوردند و با اصرار به تصویب رساندند. این‌ها دردی از جامعه زنان ایرانی دوانمی‌کنند بلکه درد جامعه ایرانی زمانی درمان می‌شود که قوانین ضد زن را در آن برداشته باشند با این ترتیب من خود به شخصه با وجود این که زن هستم زن یا مرد بودن معیاری برای من در رای دادن نیست، آنچه که مهم است آن است که فرد معتقد به برابری انسان‌ها باشد.

□ شما به شایسته‌سالاری اشاره می‌کنید. علیرغم این که نکات بسیار دقیقی در صحبت‌های شما وجود دارد که مورد قبول من است، اما فکر می‌کنم می‌توان راهی پیدا کرد که هم شایسته‌ها مسئولیت بگیرند، هم برای زنان ما امکان مساوی به وجود بیاید. شایسته‌سالاری زمانی خوب خواهد بود که این قبایی فقط برتن زنان نباشد.

چراکه در طول ۲۰۰ سال گذشته برای ورود زنان به عرصه‌های سیاسی ـ اجتماعی همیشه با پیش کشیدن بحث شایسته‌سالاری مانع پیشرفت زنان به جلو شده‌اند! چرا آقایان بدان نیازی ندارند؟ آیا مردان نماینده مجلس که پاترول‌سوار و موبایل به دست چهار سال بر صندلی‌های مجلس تکیه زدند عملکرد بهتری داشته‌اند؟! تاریخ جنبش زنان نشان می‌دهد که همیشه ظرفیت واقعی زنان ناچیز ارزیابی شده، همانگونه که در انقلاب کبیر فرانسه، زنان در قانون اساسی سهمی پیدانکردند. همانگونه در دو انقلاب ایران، یعنی انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن زن‌های ما سهمی نبردند و امکاناتی برای جبران عقب‌ماندگی خود پیدانکردند. هروقت خواستند به میدان آیند، همیشه دیوار بلند جنسیتشان ویژگی‌های بیولوژیک زنانه و... مطلوبیت‌های سنجیده‌شده با معیارهای قوانین مردسالار، چون مطلوبیت‌های زنانه معتدل سربزیر و آراسته و... مانع ورودشان به میدان شده و طبیعتا امروز شایسته‌های مورد نظر طبیعتا مردانی تشکیل می‌دهند که به نوعی سهم زنان را نصیب خودکرده‌اند. اگر زنان بیشتری می‌توانستند به عنوان کاندیدا معرفی شوند.

■ من عقیده خودم را گفتم و کسانی راکه لیست‌های انتخاباتی را بیرون می‌دادند نمی‌دانم چگونه می‌اندیشیدند. من خوشبختانه یا متاسفانه هرگز جزو هیچ گروه و جناحی نبودم خصوصا اگر دستی در حکومت می‌داشتم چه در زمان گذشته و چه در زمان حال بنابراین عملکرد خودشان از خودشان سئوال کنید. من فقط می‌توانم بیان‌کننده عقاید خودم باشم. گفتم برای من شایسته‌سالاری اهمیت دارد و طرز تفکر درست. بنابراین اگر در یک گروهی بخواهیم افرادی را انتخاب کنیم به طرز تفکر و عملکرد بایستی رای بدهیم نه به جنسیت. حال اگر بین گروه نواندیش زنان لایق کمی وجود دارد وای به حال این‌ها!. اگر از جهاتی و اما از جهت دیگر آفرین بر این‌ها که معتقد به شایسته‌سالاری هستند جابزنند. چند تا زن هم باب دکور به خودشان اضافه نکردند. من موضوع را از این جهت بررسی می‌کنم. زیراکه در جناح‌بندی‌های گذشته در ادوار قبلی مجلس می‌بینیم که گروه‌هایی که اساسا اعتقادی به حقوق زن نداشتند صرفا برای این که تظاهر بکنند. به چیزی که اعتقاد ندارند همواره چند تا زن هم در لیست‌شان به عنوان شاخص‌شان معرفی کردند بنابراین اجازه بدهید شفاف فکر کنیم و تظاهر به خود دروغین نداشته باشیم.

□ خانم عبادی حتما یادتان نرفته که شما را به خاطر جنسیتتان، از سمت قاضی دادگستری و رئیس دادگاه شهرستان برکنار نمودند و خانه‌نشین کردند امثال شما در ایران کم‌نیستند!

■ لازم است توضیحی را اضافه کنم. من وقتی از شایسته‌سالاری صحبت می‌کنم طبیعتا بایستی به فرصت‌های برابر برای بازسازی خود نیز اشاره بکنم زیرا بدون این صحبت، شایسته سالاری بحث ناقصی خواهد بود. مردان به مناسبت این که در اجتماع فقط وظایفی برعهده دارند، عهده‌دار امور خانواده نیستند. مشکلاتشان کمتر است و بهتر می‌توانند به خودشان بپردازند مثلی است معروف می‌گوید پشت سر هر مرد موفقی زنی ایستاده می‌دانید چرا برای این که حق‌شان را به آن مرد داده‌اند. خوب حتی در اروپا هم این چنین است چه برسد به ایران و کشورهای شرقی، زن و مرد هر دو کار می‌کنند. امازن است که باردار می‌شود و مدتی از کار بازمی‌ماند. هر دو کار می‌کنند اما زن است وقتی که به خانه می‌آید بایستی به فکر آذوقه و غذای شب بچه‌ها باشد. هر دو کار می‌کنند اما زن است که بایستی مهمان را راه بیاندازد و مرد اگر روشنفکر باشد با فراغت کتابش را می‌خواند و اگر غیر از این باشد در کافه‌ها می‌نشیند و عرق می‌خورد چیز دیگری نیست. خوب در چنین حالتی مردان امکان بازی و رسیدن به اهدافشان را بهتر و راحت‌تر دارند. از همین روست که همواره با ستم مضاعف بایستی اشاره کرد و در رفع این ستم کوشید. از چه طریق. از این طریق که با ایجاد امکانات و تسهیلات بیشتر برای زنان اجازه بدهید از چهاردیواری مطبخ بیرون بیایند و بیشتر بتوانند به خودشان و افکارشان بپردازند. و در شرایطی مثل ایران که بامشکلات عظیمی دست به گریبان است باید تلاش بیشتری نماییم. ■

سرب مذاب در دهان آزادی

عبدالصمد یزدان‌شناس

گلوله‌های سربی در گلوی جامعه مدنی! سرب مذاب در دهان آزادی! آتش در کانون قانونمندی! شلیک گلوله سرخ بر حلقوم دگراندیشان! این بود پیام نفرت‌انگیز ترور سعید حجاریان.

سعید حجاریان سعید بود اما از سلسله سعید امامی نبود! سعید بود اما بر خلاف اندیشه‌های سعید اسلامی فکر می‌کرد و در راهی دیگر متفاوت از راه سعید امامی گام برمی‌داشت. در فضای سیاسی بعد از دوم خرداد این سعید به آزادی، دمکراسی، قانون‌مندی، جامعه مدنی و آزادی بیان و قلم عشق می‌ورزید ولی آن سعید دیگر به تحدید آزادی، تهدید مخالفان، شکنجه و ارعاب، زندان و اعدام، کشتن و قطعه قطعه کردن نواندیشان و دگراندیشان و راست‌قامتان ملت خود کمر بسته بود. این از روشنی حرف می‌زد و آن در سیاهی قدم برمی‌داشت، این دوگانگی راه و روش و این تضاد فکر و اندیشه بود که سرنوشت سعید حجاریان را بگونه‌ای دیگر رقم زد. سعید حجاریان را در روز روشن و در هنگامه حرف زدن در میان تنی چند از مشتاقان کلامش به گلوله بستند. گلوله دقیقاً به دهان او اصابت کرد و از میانه دهان به گردن او نشست. این تصادفی نیست! طراح و آمران این ترور دهان او را نشانه گرفته بودند. آنان دهان باز و سخنگو را دوست ندارند، دهان‌های بسته و دوخته و سرهای به زیر افکنده می‌خواهند! راستی دشمنان آزادی و مشتاقان ترور از کدام دیار آمده‌اند! در سرزمین نور و اندیشه چه سودایی دارند؟ آنگونه‌اندیشان به دگراندیشان و مخالفان با چشم دشمن نگاه میکنند و برای حذف آنان از صحنه کارزار به هزاران حیله و ترفند متوسل می‌شوند.

آنگونه‌اندیشان خود را نماینده آسمانها می‌دانند و بر زمینیان با چشم حقارت نگاه می‌کنند و برای منکوب کردن اینان هزاران گونه راه را تجربه کرده‌اند که آخرین آن ترور است. حذف فیزیکی نواندیشان و دگراندیشان اکنون در دستور کار کسانی قرار گرفته است که خشونت و ارعاب و کشتن را اعمالی درست و مطابق با دستور می‌دانند! ریشه‌یابی و تحلیل اندیشه‌های کهنه‌ای که ترور را توجیه می‌کند وظیفه همه نیروهای مترقی و آزادی‌خواه سرزمین گسترده ایران است. این وظیفه‌ای است ملی و در جهت تعمیق و نهادینه شدن قانونمندی و دمکراسی. ■

برای آن‌چه که بیست و یک سال پیش از دست رفت!

ادامه از صفحه ۳

صحنه حذف شده و جناح‌های عمده‌ای از حکومت در حاشیه مانده و محافظه کاران انحصارطلب خود را برای بلع کامل آن‌ها (نیمی از حکومت) آماده می‌کردند، جامعه واکنش نشان داد.

دوم خرداد آغاز یک روند معکوس بود. مردم از خود و رای خود که آن را وسیله حذف مخالفین و دمکراسی ساخته بودند، اعاده حیثیت کردند. با این جنبش آن‌چه که طی سالیان دراز، که سرآغازی جز دوازده فروردین ۵۸ نداشت، از مردم بازستانده شده بود، مورد مطالبه دوباره قرار گرفت. هیچ‌کس پنهان نمی‌کند در صدر این مطالبات بازگشت آزادی‌های سیاسی و استقرار دمکراسی در کشور قرار دارد.

در دوازده فروردین، یعنی روزی که آغاز ممنوعیت حق مخالفت با حکومت و حق اپوزیسیون بودن شد، جا دارد باز بر این موضوع تاکید کنیم که حق مخالفت با حکومت و حق اپوزیسیون بودن، از حقوق خدشه‌ناپذیر و اولیه مردم ایران است و مردم و احزاب سیاسی باید حق داشته باشند با حکومت کنونی مخالفت کنند و بر مبنای اصول دمکراتیک و به طور مسالمت‌جویانه برای استقرار حکومت مطلوب خود مبارزه نمایند.

باید کوشید که این ایده اساسی دمکراسی در میان جنبش اصلاح‌طلب وابسته به حکومت مورد توجه قرار گیرد. شعار «زنده‌باد مخالف من» مخالفین حکومت را نیز در بر گیرد. و شعار «ایران برای همه ایرانیان» به معنی این باشد که مخالفین حکومت در این کشور همان‌قدر حق دارند که موافقین آن.

بدون وجود مخالف و بدون وجود اپوزیسیون، سخن گفتن از دمکراسی فریب است. برای بازگشت دمکراسی به کشور باید اپوزیسیون به صحنه سیاسی کشور بازگردد، همانگونه که هست و نه آن‌گونه که حکومت می‌خواهد.

کنگره ششم از نگاهی دیگر

مریم سطوت

کنگره ششم سازمان اکثریت در شرایطی برگذار شد که نتایج انتخابات مجلس ششم اعلام شده بود و فضای موفقیت‌آمیز انتخابات بر کنگره نیز حاکم بود. بحث نتایج انتخابات و وظایف سازمان در این رابطه بسیار داغ بود، هر چند نتایج یکسانی از این بحث‌ها گرفته نمی‌شد.

در این کنگره در مقایسه با کنگره‌های قبلی آرامش و منطق بیشتری حاکم بود. تعداد بیشتری از شرکت‌کنندگان می‌کوشیدند به ایده‌ها توجه کنند و مسائل را در محیطی آرام حل نمایند. حرکات شورشی و نگرانی از اقلیت و اکثریت شدن، آنچنان که در کنگره چهارم وجود داشت، ضعیفتر شده بود. تعداد سخنرانیهایی که سخنران راجع به آنچه می‌گفت، اندیشیده بود و فکری را مطرح می‌کرد و تعداد کسانی که به سخنان مضمون‌دار ولو مخالف نظرات خود بدقت توجه می‌کردند، بیش از کنگره‌های پیشین بود. این‌ها همه نکاتی مثبت و نشانه پیشرفت سازمان اکثریت است، هر چند این پیشرفت نسبت به نیاز زمان ماکند است.

نمایندگان فکری ۷ سند ارائه شده به کنگره، که قبلا در نشریه کار نیز به چاپ رسیده بود، توضیحات بیشتری در باره پایه‌های فکری نظری خود ارائه دادند. این اسناد از طیف فکری رضا جوشنی تا طیف فکری علی‌اکبر را در بر می‌گرفت. ۴ سند (نگهدار - جوشنی، فتاپور، ممبینی، مقصودنیا) در موضع انتقاد از سیاست‌های دو ساله اخیر، از زاویه اعتدال و یک سند (علی‌اکبر) در موضع رادیکال (سرنگونی) بودند. سلیمی و رئیسی سند خود را در حمایت از سند کمیسیون پس گرفتند.

سند کمیسیون با ۶۶ درصد آرا بعنوان سند مبنا انتخاب شد. سند بعدی سند ارایه شده از طرف فتاپور بود که ۴۶ درصد آرا را بخود تخصیص داد. با توجه به ۱۲ درصد آرا مشترک این دو سند، می‌توان گفت موضع اعتدال در این کنگره حدود ۴۰ درصد آرا را بخود تخصیص داد و این در مقایسه با کنگره‌های گذشته نشانه پیشرفت این مواضع بود. این پیشرفت هم در افزایش تعداد آرا اقلیت و مهمتر از آن هم در مواضع منعکس شده در همه اسناد منجمله سند کمیسیون که در مقایسه با مصوبات پیشین سازمان، سیاستی کیفیتا معتدلتر را مطرح می‌کرد مشهود بود. ۴ سال پیش در برابر اکثریتی که استراتژی مبارزه برای آزادیهای سیاسی را رد می‌کرد و تشکیل سازمان مخفی در ایران را از وظایف اصلی خود می‌دانست، آرا اقلیتی که بر استراتژی مبارزه برای آزادیهای سیاسی تاکید داشت و خط مشی موازی مبارزه برای گسترش برنامه دمکراتیک و پیشبرد رفرمهای معین را طرح می‌کرد، (ایده‌هایی که پایه‌های آن در اکثر اسناد این کنگره منجمله سند کمیسیون مورد تائید قرار گرفته) کمتر از امروز بود. این تغییر نه تنها غیر منتظره نبود بلکه برای کسانیکه در حاشیه سازمانند، پس از تغییرات عظیم جامعه ما در چند سال اخیر کند می‌نمود و پابرجایی و نیرومندی ایده‌های رادیکال عجیب بود.

بنا به گزارش کمیسیون اسناد، مبنای سند تهیه شده، دو سند ارایه شده به کمیسیون توسط سهراب مبشری و بهروز خلیق بوده است. هر چند این دو سند انتشار بیرونی نیافتند و مورد بحث قرار نگرفتند، ولی با توجه به مواضع و مقالات انتشار یافته در دو سال اخیر، آشکار بود که رفقای مدافع این دو سند در رابطه با مرکزی‌ترین مسایل سیاسی در دو سال اخیر، مواضع متفاوت و حتی متضادی داشته‌اند و این نمی‌توانست در اسناد منعکس نباشد. سند کمیسیون توافقی بود که طیف‌های فکری مختلفی را در بر می‌گرفت. زمانیکه در رابطه با یکی از مباحث مرکزی یعنی مبارزه برای فعالیت قانونی بحث دقیقتر شد، سه نظر کاملا متفاوت توسط کسانیکه از سند کمیسیون دفاع کرده بودند، به کنگره ارایه گردید: (اسناد ارایه شده توسط پورنقوی، کریمی و سند ۱۲ امضایی). در سند پیشنهاد شده توسط پورنقوی پذیرش التزام به قانون طرح گردیده و در سند ۱۲ امضایی از بکارگیری جمله مبارزه برای فعالیت قانونی اجتناب شده و از واژه فعالیت آزاد استفاده گردیده. این دو سند دو سیاست کاملا متفاوت را در این زمینه نمایندگی می‌کردند. قابل پیش‌بینی بود که اگر در سایر مسایل نیز بحث‌های جدی صورت می‌گرفت، همین وضعیت تکرار می‌شد. سند کمیسیون حاصل توافق حداقل دو گرایش سیاسی در درون سازمان بود.

در مبارزه سیاسی توافق و ائتلاف امری عادی و پذیرفته شده است. در یک توافق (سازش) اصولی طرفین نظرات خود را ارایه داده و از آن دفاع می‌کنند و زمانیکه ایده‌های آنها در کلیت خود مورد پذیرش حزب (و یا جامعه) قرار نمی‌گیرد، با نزدیکترین نیروها سازش می‌کنند. در چنین شرایطی نظرات نیروهای توافق کننده و دلایل توافق روشن است و همه قادرند در رابطه با درستی و یا نادرستی این توافق قضاوت کنند. در سازمانهای معتقد به سانترالیزم دمکراتیک (دیکتاتوری پرولتاریا) اصولی دیگر حاکم است. در این احزاب افراد همه میبایست پشت چهره حزب پنهان شوند و تنها زمانی مجاز به طرح و دفاع از نظرات خود در سطح جامعه هستند، که این نظرات در حزب اکثریت یافته باشد. مبارزه درون حزبی می‌بایستی از مردم پنهان بماند زیرا اختلاف نظر به چهره استوار، مصمم و یکپارچه حزب خدشه وارد می‌کند. در درون حزب نیز کمیته مرکزی سند خود را تهیه کرده و به کنگره ارایه می‌دهد و کنگره بر آن صحه می‌نهد. بحث‌ها و توافق‌ها در درون کادر بسته رهبری پیش برده می‌شود و ائتلافی که بتواند اکثریت را داشته باشد قبل از کنگره و دور از چشم اعضا حزب شکل می‌گیرد. در این احزاب مثلا شکست سیاست خروشچف و غلبه سیاست برژنف نه در کنگره حزب، بلکه در کمیته مرکزی و دقیقتر در هیات سیاسی صورت می‌گرفت و وظیفه کنگره تایید نظر اکثریت کمیته مرکزی است.

سازمان اکثریت سالهاست که تیوری سانترالیزم دمکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی نموده است. ولی بازمانده روشهای پیشین کماکان در این سازمان عمل می‌کند. روش کار کمیسیون اسناد از این بازمانده‌هاست. اکثریت کمیسیون (اکثریت شورای مرکزی) خود را موظف می‌دانند که یک سند، که بتواند کنگره را هدایت کند، تهیه و تنظیم نمایند. سندهای مبنای کار (مبشری، خلیق) منتشر نمی‌شوند، زیرا می‌توانند «اغتشاش فکری» پدید آورند. حتی اعتراض می‌شود که چرا نگهدار و جوشنی سند خود را منتشر کرده‌اند. دو گرایش سیاسی در درون کمیسیون به بحث می‌نشینند و با یکدیگر توافق کرده و سندی ارایه می‌دهند که هم پورنقوی معتقد به اعلام التزام به قانون و هم کریمی معتقد به مبارزه برای فعالیت قانوني و هم احمدی معتقد به مبارزه برای فعالیت آزاد (نه قانونی) می‌توانند با آن توافق داشته باشند. کمیسیون ضرورتی نمی‌بیند توضیح دهد که اصل نظرات چه بوده، کدام توافق‌ها صورت گرفته و دلایل آن چه بوده. اکثریت کنگره نیز ضرورتی نمی‌بیند که توضیح بخواهد، که احمدی مدافع سیاست سازمان در جریان دانشگاه و خلیق منتقد بدان، چگونه و چرا به توافق با یکدیگر قادر شدند و مثلا چرا این توافق نمی‌توانست بین سند خلیق و فتاپور انجام شود. از آنجاکه هیچیک از این مسایل توضیح داده نمی‌شود، افراد می‌توانند بر حسب موضع خود قضاوت کنند و مثلا بدبین‌ترها می‌توانند به این نتیجه برسند که این روش نه برای حل مسایل سازمانی، بلکه برای حفظ موقعیت «اکثریت بودن» در سازمان پیش برده شده و ائتلاف، نه مابین نظرات که مابین افراد صورت گرفته است.

برای یک سازمان معتقد به سانترالیزم دمکراتیک بکارگیری این روش یک موضع نظری بوده و می‌بایست پایه‌های فکری آن مورد بحث قرار گیرد. ولی بکارگیری این شیوه در سازمان اکثریت و توسط کسانیکه در نوشته‌ها و مقالات خود از «ارایه آشکار نظرات» و «شفافیت در طرح ایده‌ها» دفاع می‌کنند، و «پنهان‌کردن ایده‌ها از توده‌ها» را مورد نقد قرار می‌دهند، غیرقابل پذیرش و یک بی‌پرنسیپی محسوب می‌گردد.

* * *

در این کنگره نیز مانند کنگره‌های پیشین تعداد موضوعاتی که از طرف شورای مرکزی برای بحث در کنگره پیشنهاد شده بود، بیش از توان واقعی کنگره و کار تدارکاتی قبلی آن بود. شورای مرکزی سازمان ۵ موضوع را برای بحث و تصمیم گیری پیشنهاد کرده بود. اعضا کنگره ۵ موضوع را به موضوعات مورد بحث افزودند. در میان موضوعات افزوده‌شده به دستور کار، مسایل پر اهمیتی مثل جهان و جایگاه ما و تصویب طرح در باره مسایل ملی، بعنوان مسایل پر اهمیت و اینکه سازمان می‌بایست حتما سیاست روشنی در قبال آنها داشته باشد، وجود داشت. در مورد برخی از این مسایل طی دو سال اخیر هیچ بحثی صورت نگرفته و حتی یک مقاله در نشریه سازمان درج نگردیده بود.

از چند ماه قبل از کنگره روشی در رابطه با تغییر متد متداول تعیین دستور کار کنگره طرح گردید. این روش بر کیفیت تصمیم‌گیری تاکید داشت و می‌کوشید با محدودکردن موضوعات کیفیت را ارتقا دهد. شورای مرکزی و تدوین‌کنندگان اسناد بدون آنکه با این متد کار مخالفت کنند، آنرا بکار نگرفتند. اعضا کنگره نیز در یک تصمیم‌گیری افراطی تقریبا هر چه راکه پیشنهاد شده بود به دستور افزودند. در دستور قرارگرفتن مباحثی که افراد، قبل از کنگره آنرا مورد بحث قرار نداده و برای آن آماده نبودند در عمل به معنی آن بود که اعضا کنگره از حق خود برای رای آگاهانه صرف‌نظر کردند.

تعدادی از اعضا کنگره منجمله هیات رئیسه با تکیه به امکانات عملی کنگره بدرستی با این نحوه کار مخالفت کردند ولی از آنجاکه این نوع مخالفت‌ها تنها بر امکانات اجرایی در طی ۴ روز کنگره تاکید می‌کرد و این تصور را بوجود می‌آورد که اگر امکانات اجازه می‌داد و مثلا مدت کنگره طولانی‌تر بود، در دستور قراردادن مطالب فوق فاقد ایراد می‌بود، این خطا را به تصمیم افراطی کنگره در افزودن همه موارد پیشنهادی به دستور کار کنگره محدود می‌کرد. در حالیکه این روش به تصمیم افراطی شرکت‌کنندگان محدود نمی‌شود و می‌بایست نحوه کار و تفکر خود شورای مرکزی در تعیین دستور و تهیه اسناد مورد نقد قرار گیرد.

فدائیان در آغاز حیات خود می‌پنداشتند که می‌توانند و می‌بایستی پاسخگوی همه مسایل باشند. با چنین اعتقادی طبیعتا پاسخ‌های ارایه شده آنها فاقد کیفیت بود. سازمان اکثریت پس از همه تحولاتی که پشت سر گذاشته هنوز نتوانسته بر این پندارباقی خود غلبه نماید. این سازمان هنوز می‌کوشد در رابطه با همه مسایل نظر داده و عمل کند. محدودشدن عرصه‌های فعالیت سازمان نه با تصمیم آگاهانه بلکه بدلیل اجبار و با بی میلی صورت گرفته. سازمان می‌بایست میان اظهار نظر و فعالیت در ابعاد گسترده و بدون کیفیت با محدودکردن موضوعات و عرصه‌های فعالیت ولی اهمیت به کیفیت یکی را انتخاب کند. این هر دو همزمان با یکدیگر ناممکن است و شورای مرکزی سازمان (در عمل و نه در حرف) نشان داد که راه اول را کماکان ترجیح می‌دهد و اعضا کنگره سازمان با تصمیم خود نشان دادند که حاضر به تماس با این بحث نیستند. شرایط جامعه ما ارایه کیفیت می‌طلبد و دیدگاه حاکم بر روش کار سازمان با این نیاز بیگانه است.

در حاشیه کنگره

در این کنگره نیز برخی مسایل مطرح در همه کنگره‌های پیشین کماکان مورد توجه بوده و موضوع بحث در کنگره و حاشیه کنگره بود.

این کنگره نیز نشان داد که سیاست سازمان در رابطه با نیروهایی که زمانی با سازمان بوده‌اند و امروز در چارچوب ایده‌های مورد پذیرش سازمان فعالند ولی بدلایل مختلف با فاصله از تشکیلات سازمان حرکت می‌کنند ناروشن است. سازمان از یک طرف این نیروها را به سوی خود می‌خواند و در بحثها و جلسات منطقه‌ای و سراسری و حتی کنگره‌های خود از آنها دعوت می‌کند و از طرفی از آنان واهمه داشته و نگران آینده این رابطه است.

در این کنگره دعوت از این نیروها گسترده‌تر بود و شاید بتوان گفت برخی تنگ‌نظری‌ها و برخوردهای فردی گذشته، کمتر عمل کرده بود و بنظر می‌رسید که این نشانه تاکید بیشتر سازمان در جهت نزدیکی با این نیروهاست. ولی اظهار نظرها و واکنش‌های درون کنگره نشان داد که کماکان بخش بزرگی از اعضا سازمان به چنین نیروهایی و رابطه با آنان بی‌اعتمادند. بدلیل روشن‌نبودن سیاست سازمان در قبال این نیروها، اعضا سازمان بسته به اینکه خود چگونه به این نیروها می‌نگرند، با آنها برخورد می‌کنند. این عدم تجانس رفتاری باعث دوری بیشتر نیروهای حاشیه‌ای سازمان می‌گردد.

باقی‌ماندن رهبران قدیمی در موقعیت رهبری و بازنکردن فضای بیشتر برای نیروهای جوان یکی از مباحثی بود که در این کنگره نیز طرح گردید. این بحث سالهاست که در میان کادرهای سازمان در پائین جریان دارد و هیچگاه بطور جدی به آن پرداخته نشده.

این واقعیت است که در هر یک از کنگره‌های سازمان کادرهای جدیدی به عضویت کمیته مرکزی سازمان افزوده شده‌اند و برخی از سرشناس‌ترین رهبران گذشته سازمان در ۱۰ سال اخیر عمدتا عضو ارگان مرکزی رهبری سازمان (هیات سیاسی) نبوده و مسئولیت‌های مرکزی سازمان را بر عهده نداشته‌اند و از سوی دیگر این هم واقعیت است که چنین احساسی در درون کادرهای سازمان وجود دارد. هیچگاه سازمان تلاش ننموده که این موضوع را بطور جدی مورد بررسی قرار دهد و روشن نماید که کجای این احساس بر واقعیات متکی است و باید تغییراتی در روابط پدید آید و آنجایی که این احساس بر واقعیات متکی نیست، به بررسی دلایل آن بپردازد. تنها برخوردی که با اینگونه احساسات در سازمان شده ، استفاده از این احساسات در نطق‌های تبلیغاتی در کنگره و اجلاسهای سازمانی بوده و متاسفانه هنوز اینگونه شیوه‌ها از طرف اکثریت اعضاء کنگره تائید می‌گردد. ▣

جنبش ضدخشونت را سازمان دهیم

بهروز خلیق

ترور سعید حجاریان بار دیگر موضوع خشونت و خشونت‌طلبان را به صحنه سیاسی کشور آورد و برخلاف گفته خاتمی و خوشبینی برخی نیروها، مسلم گشت که ریشه خشونت و خشونت‌طلبان نه تنها کنده نشده است، بلکه آنچنان در تار و پود جمهوری اسلامی ریشه دوانده است که با کشف این یا آن محفل از بین رفتنی نیست.

بعد از قتل‌های زنجیره‌ای و رو آمدن جریان خشونت‌طلب، موضوع خشونت به یک مسئله جدی سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه و به ویژه مطبوعات تبدیل گردید و از جانب نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب مبارزه فکری و سیاسی سنگینی پیش برده شد. صاحب‌نظران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران قلم به دست گرفتند و ابعاد مختلف آن را شکافتند. پیشبرد مبارزه فکری - سیاسی و ریشه‌یابی خشونت کاری بود موثر. اما هم‌وزن کار فکری - سیاسی اقدامات عملی برای شناسایی و انحلال باندهای جنایتکار صورت نگرفت و پرونده قتل‌ها و تلاش روزنامه‌های اصلاح‌طلب برای افشاء عاملین و آمرین قتل‌ها بجای موثر نرسید و شبکه مافیایی به حیات خود ادامه داد و این بار به سراغ عناصر موثر اصلاح‌طلبان حکومتی رفت.

قتل‌های زنجیره‌ای، فجایع کوی دانشگاه و ترور حجاریان و اطلاعاتی که در طی این مدت در مطبوعات انتشار رفته است، نشان می‌دهد که سالهاست شبکه مافیایی در بطن جمهوری اسلامی شکل گرفته است که حیات خود را در تداوم استبداد مذهبی می‌بیند و مرگ خود را در پیشرفت اصلاحات سیاسی و فرهنگی در جامعه. آنها حاضرند بر ماجراجویی و کشتار دست بزنند تا به مقاصد خود دست یابند. در ذهنیت آنها جنایت، ترور و شکنجه امری است مقدس و وظیفه‌ای است شرعی.

لذا این واقعیت مسلم را بپذیریم که باند مافیا مقاومت قهرآمیز را در مقابل پیشرفت اصلاحات سیاسی و فرهنگی سازمان داده و خواهد داد. نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب نیز لازم است که مبارزه علیه خشونت و تروریسم را بطور پیگیر سازمان دهند و جنبش ضدخشونت را پی بریزند.

در این ارتباط لازمست جایگاه امر مبارزه با خشونت را شناخت و سیاست‌های ضرور را تدوین و اقدامات مبرم را پیش برد:

۱ - مسئله خشونت و خشونت‌طلبان به گرهگاه امر توسعه سیاسی در کشور تبدیل شده است. هر آنجاکه اصلاحات سیاسی می‌خواهد گامی به جلو گذارد با سد خشونت و خشونت‌طلبان روبرو می‌شود. آنها آشوب می‌آفرینند، دست به ترور می‌زنند و جو سیاسی کشور را تغییر می‌دهند. آنها استراتژی «بحران‌سازی» را برای پیشبرد اهداف خود طراحی کرده‌اند.

امروز پیشرفت توسعه سیاسی با تضعیف و طرد خشونت و خشونت‌طلبان پیوند خورده است. در سطح جامعه صف‌بندی روشنی بین خشونت‌طلبان و مخالفین آن شکل گرفته است.

۲ - باید از ایجاد هرگونه خوشبینی نسبت به این نیرو دوری جست. این نیرو با نصیحت و سخنرانی سر عقل نخواهد آمد. این نیرو در کانون‌های مختلف و در درون نهادها و ارگان‌های جمهوری اسلامی و در بیرون از آن متشکل است. کانون آن تنها در وزارت اطلاعات نیست که با دستگیری عده‌ای ریشه آن خشک شود.

۳ - باند مافیا را نباید با جمهوری اسلامی و جناح اقتدارگرا یکسان گرفت. بین خشونت‌طلبان و اقتدارگرایان منافع و اعتقادات مشترک و فراوانی وجود دارد که گاه تمایزشان را از یکدیگر دشوار میسازد. جناح اقتدارگرا در عملیات و اقدامات خشونت‌گرایان ذینفع است ولی کارگردان اصلی نیست. آنها بر این باورند که اقدامات باند مافیا، جنبش اصلاح‌طلبی را تضعیف و پیشروی آن راکند خواهد کرد. از سوی دیگر خشونت‌طلبان از پوشش اقتدارگرایان برای بقاء خود بیشترین بهره را می‌گیرند. آنها روی پایگاه اجتماعی اقتدارگرایان حساب باز کرده‌اند و بر این تصورند که با اتکا به آن نیروی اجتماعی و با عملیات نظامی «جبهه مقاومت اسلامی» را سازمان داد. و سرانجام جنبش اصلاح‌طلبی را شکست خواهند داد.

اما فشار اجتماعی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و در رویدادهای بعدي موجب شد که اقتدارگرایان در پیشبرد آن شیوه‌ها با خشونت‌گرایان همراهی کامل نشان ندهند، بین خود و آنها مرزبندی کم‌رنگ بکشند تا مجبور به پرداخت تاوان سنگینی نگردند تا سرنوشت سیاسی‌اشان با شرنوشت آنها گره نخورد.

جنبش اصلاح‌طلبی باید بکوشد که خط فاصل بین آنها را پررنگ‌تر کند و سیاست‌های متفاوتی را نسبت به آن دو اتخاذ کند.

۴ - خشونت در تاریخ ما ریشه‌های عمیقی دارد. خشونت در جامعه ما با استبداد آنچنان جوش خورده است که یکی بدون دیگری نمی‌تواند حیات داشته باشد. استقرار مردم‌سالاری و جامعه مدنی منوط به طرد خشونت از جامعه ما است. باید توجه کرد که خشونت جایگاه ویژه‌ای در گذار کشورمان از جامعه سنتی به جامعه مدرن پیداکرده است.

۵ - اگر بپذیریم که استقرار مردم‌سالاری با نفی خشونت در جامعه ما پیوند خورده است، اگر بر این نظر باشیم که پیشرفت رفرم‌های سیاسی مرتباً به سد و مانع خشونت و خشونت‌گرایان برمی‌خورد، و اگر قبول داشته باشیم که خطر آشوب‌طلبی، قتل و کشتار و سرانجام وارد آوردن ضربه به نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلبی منتفی نشده است، ضروریست همه قوایمان را برای شکل دادن جنبش ضدخشونت در داخل و خارج از کشور جمع کنیم و حرکت وسیعی را سازمان دهیم.

این موضوع از جانب برخی از نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب کشور مطرح گردیده است. باید به این خواست پاسخ مثبت داد و در جهت سازمان دادن جنبش ضدخشونت حرکت کرد. قتل‌های زنجیره‌ای و به دنبال آن ترور حجاریان به مسئله کانونی در مبارزه با خشونت‌طلبان و باند جنایتکار تبدیل شده است. باید انحلال باندهای جنایتکار و خشکاندن ریشه‌های آن را به شعار عمومی مردم فراارویاند.

وجه دیگر این موضوع، مبارزه فکری و فرهنگی با دیدگاه‌ها و فرهنگ خشونت‌طلب است که در جامعه تولید خشونت می‌کند. بعد از قتل‌های زنجیره‌ای کار فکری، فرهنگی و سیاسی قابل ملاحظه‌ای در سطح جامعه صورت گرفته است، ولي موضوع خشونت در جامعه ریشه‌دارتر از آن است که با این حد از فعالیت بتوانَ آن را ریشه کن کرد.

ضروری است خیز دیگری برداشته شود و جریان‌های سیاسی، تشکل‌های دمکراتیک، صاحب‌نظران و اندیشه‌ورزان به فعالیت گسترده‌ای در این زمینه دست بزنند و با قلم و قدم خود به پیکاری سخت علیه این معضل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ما برخیزند. می‌توان در نشریات بحث‌هایی را در این زمینه سازمان داد، سمینارهایی برگزار کرد، گردهمایی‌هائی در نفی خشونت تشکیل داد، از صاحب‌نظران دعوت به سخنرانی کرد، مقالاتی را نگاشت و انتشار داد. در این زمینه دنیایی کار وجود دارد که تنها با همکاری و هماهنگی نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب می‌توان پیش برد. ▣

ما هم اصلاح‌طلبیم

جمشید طاهری‌پور

نوشتار زیر متن سخنرانی آقای جمشید طاهری‌پور در کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است که سخنران آن را جهت انتشار در اختیار «نشریه کار» قرار داده است.

سرنوشت تازه

در دوم خرداد ۷۶ و در همین هفته گذشته، در ۲۹ بهمن ۷۸، مردم ما سرنوشت تازه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران رقم زدند. این سرنوشت تازه برای ما هم سرنوشت تازه‌ای پیشارو دارد.

اکنون اکثرا می‌پذیرند که دوم خرداد و ۲۹ بهمن، روزهای تاریخی هستند اما کسی در باره معنای تاریخی این روزها، حرفی به میان نیاورده است. بنظر من، دوم خرداد و ۲۹ بهمن، به این دلیل روزهای تاریخی هستند که اکثریت قاطع مردم ما بر مطالبه‌ای پا فشردند که از روشنگران عصر انقلاب مشروطیت گرفته تا بهترین نمایندگان جامعه روشنفکری ایران در دو دهه اخیر، تحقق آن را در ایران، پایان گذار از جامعه سنتی به جامعه مدنی توصیف کرده‌اند.

این مطالبه چه بود؟ مختصر و مفید باید بگویم این مطالبه، مطالبه‌ی حقوق شهروندی بود. به این ترتیب معنا و مضمون تاریخی این روزها را می‌توان اینگونه بیان کرد: جنبشی که یک حیات جنینی صد ساله‌ای داشت در این روزها متولد شد. در این روزها، مردم ما جنبشی را به عرصه آوردند که بنظرم صحیح این است آن را جنبش حقوق مدنی مردم ایران نام بگذاریم. جنبشی که اهداف محوری آن استقرار دمکراسی و بر پایی جامعه مدنی در کشور است، یعنی آن جامعه‌ای که - تا آنجاکه به درک ما مربوط می‌شود - جدایی دین از حکومت از ارکان آن بحساب می‌آید.

سرنوشتی که برای جمهوری اسلامی رقم زده شده است، ناشی از این جنبش است و آن عبارت از اینست: برای اینکه نظام قدرت این را داشته باشد که از موجودیت خود دفاع کند باید با دمکراسی، با حقوق شهروندی مردم، با ارزش‌ها و معیارهای جامعه و جهان مدنی سازگاری پیدا کند. یعنی انجام اصلاحات در نظام حقوقی، در ساختار سیاسی و نظام فرهنگی جمهوری اسلامی یک ضرورت گریزناپذیر است و بحران در رابطه میان حکومت و مردم، وقتی قابل رفع تواند بود، که این رابطه بر اصل و بنیان حاکمیت مردم و حقوق شهروندی استوار گردد.

سرنوشت جمهوری اسلامی با آینده اصلاحات گره خورده است. اگر اصلاحات از بالا، با آهنگی که جامعه طلب می‌کند، با موانع و بویژه با انسداد در حکومت مواجه شود - که موانع وجود دارند و انسداد نیز امری محتمل است - مطالبه‌ی اصلاحات از پائین طنین دیگری پیدا خواهد کرد و بر حسب اینکه کدام ائتلاف از اصلاح‌طلبان بیرون حکومت و با چه کیفیتی، در رهبری جنبش حقوق مدنی مردم ایران قرار بگیرند، سرنوشت جمهوری اسلامی در منظر دیگری رقم خواهد خورد و آینده کشور صورت دیگری پیدا خواهد کرد.

و اما سرنوشتی که پیشاروی ما قرار گرفته است، فراروییاندن جنبش چپ ایران - جنبشی که با آرمانخواهی سوسیالیستی هویت دارد - به مؤلفه‌ای از جنبش حقوق مدنی مردم ایران است. شرط مقدم این کار بدست دادن تعریف تازه‌ای از چپ ایران است. جنبش چپ ایران اگر آینده‌ای برای خود می‌خواهد ناگزیر باید تعریف تازه‌ای از خود بدست دهد. تعریفی موافق ذات و هستی جنبش حقوق مدنی مردم ایران.

ما برای آنکه بتوانیم چونان مؤلفه‌ای از جنبش حقوق مدنی مردم ایران برآمد کنیم، نیازمند فرهنگ سیاسی نوینی هستیم. فرهنگ سیاسی که هر گفت و کرد مدنی را - موافق روح جنبش حقوق مدنی - با این میزان به داوری می‌نشیند که هیچ فرد و گروهی حقیقت را در انحصار خود نداند. از ناحیه این جنبش است که ما به نقد فرهنگ سنتی چپ فراخوانده می‌شویم و همین جنبش است که ما را در برابر ضرورتی قرار داده است که باید به آن پاسخ دهیم: با ضرورت تجهیز چپ ایران به فرهنگ نوین سیاسی.

چنین فرهنگی تنها از رهگذار نقد سرنوشت ایدئولوژیک جنبش چپ ایران در صفوف ما سر راست تواند کرد. همانگونه که در صفوف روشنفکران مسلمان و روشن‌بین‌ترین دولتمردان اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی، با نقد ایدئولوژیک‌کردن دین، سر بر افراشته است.

هر دیدگاه ایدئولوژیک - حال می‌خواهد یک دیدگاه دینی باشد یا یک دیدگاه لائیک - به هر نسبتی که ایدئولوژیک شده است، حقیقت را در انحصار خود می‌شناسد و هر دیدگاهی به هر نسبتی حقیقت را در انحصار خود بشناسد به همان نسبت نیز در تحقق دمکراسی ناپیگیر و سترون خواهد بود و خواسته ناخواسته در تعارض با ارزش‌های جنبش حقوق مدنی مردم ایران قرار خواهد داشت. بنابراین اگر ما خواستار شکوفایی جنبشی هستیم که مردم ایران آنرا برپا ساخته‌اند و دولتمردان اصلاح‌طلب با الهام از آن، خود را متعهد اصلاحات و پاسخ به مطالبات حقوق مدنی مردم ایران اعلام داشته‌اند، اگر ما به ژرفش اصلاح‌طلبی در کشور می‌اندیشیم، اولین گام نقد فرهنگ سیاسی سنتی چپ - که اساسا فرهنگ انقلاب و شورش و پنهان‌کاری است - با هدف تجهیز به فرهنگ سیاسی نوین - فرهنگ اصلاح و قانون‌گرایی و علنیت است.

گام اول ترک فرهنگ پرخاش و طرد خشونت و خانه کردن در فرهنگ گفتمان و مدارا و مسالمت است.

متاسفانه نهضت چپ ایران در نقد بنیان‌های ایدئولوژیک خود توفیق چندانی نداشته و هم از اینرو در مجموع و ماهیت امر، به فرهنگ سیاسی سنتی دلبسته باقی مانده است. اما این یکسوی حقیقت است، حقیقت سوی دیگری هم دارد، بسیاری از عناصر فرهنگ نوین سیاسی و حتی برخی از مؤلفه‌های اصلی آن، توسط این یاآن شخص و گرایش که در چهارچوب نهضت چپ ایران اندیشه و عمل می‌کنند درک شده و حتی به فرهنگ سیاسی در نزد آنان فراروئیده است. یعنی نه فقط یک دانایی و معرفت در آنهاست بلکه چونان عامل تنظیم‌کننده‌ای در روابط سیاسی با دیگران عمل می‌کند. البته نگاه من به نهضت چپ ایران یک نگاه باز و گسترده است. در گستره نگاه من تشکل‌های چپ، دربرگیرنده‌ی بخش کوچکی‌از نیروهای چپ ایران هستند، بخش بزرگتر نیروهای نهضت چپ ایران، در این تشکل‌ها و یا در فاصله با این تشکل‌ها اندیشه و عمل می‌کنند. نگاه به نهضت چپ ایران از این منظر امید بر می‌انگیزد و گویای آنست که این نهضت - که حامل نطفه‌های بارور اندیشه‌های مدنی و دمکراتیک بوده است - نه تنها در برآمد جنبش حقوق مدنی مردم ایران، از جمله‌ی بذرافشانان و اثرگزاران محسوب می‌شود، بلکه استعداد آنرا دارد تا جایگاه بایسته خود را در جنبش حقوق مدنی مردم ایران احراز کند.

آیا مکانیزم‌هایی وجود دارد تا این نیروها را که دور و جدا از یکدیگر اندیشه و کار می‌کنند، همراه و هماهنگ کند و برآمد نوین نهضت چپ ایران را سرعت ببخشد؟ یک چیز برای من روشن است، هیچ یک از سازمانهای چپ ایران - به تنهایی، آنهم با شیوه‌های زنگار گرفته‌ای که در درون این تشکل‌ها رایج است، قادر به انجام اینکار نخواهد بود. بر کسی پوشیده نیست که من خواهان نقد ارانی هستم. اما فکر می‌کنم انتشار یک «دنیای ۲۰۰۰» راهکار مناسبی در تشکل‌بخشی نوین به نهضت چپ ایران باشد. باید هیات کوچکی از اندیشه‌پردازان نقد چپ ایران جمع آیند، وقتی چنین هیاتی جمع آمد، آنگاه می توان «دنیای ۲۰۰۰» را بمثابه تریبون آزاد نقد و نظر در باره نهضت چپ ایران منتشر ساخت و در خدمت تجهیز چپ ایران به تفکر نوین سیاسی و برآمد نوین نهضت ما درآورد.

ضرورت طراحی استراتژی سیاسی اصلاح‌طلبانه

این کنگره شکل و شمایل کنگره برنامه را بخود گرفته است، این یک پدیدار ظاهرفریبی است. در این زمان که در هر زمینه‌ای، دادن برنامه برای تحول، محتاج مطالعات دقیق و نظرات تخصصی و کارشناسی است، عنوان برنامه برای طرح‌های موجود، شوخی می‌نماید. راست اینست آنچه که مطرح است طراحی یکرشته خطوط‌استراتژیک سیاسی است و آنچه که بنظر من ضرورت دارد، طراحی یک استراتژی سیاسی اصلاح‌طلبانه می‌باشد.

ممکن است دراینجا کسانی حضور داشته باشند که با اندیشه اصلاح و اصل اصلاح‌طلبی مخالف و با آن هیچگونه سر سازگاری نداشته باشند، کسانی هم حضور دارند که تلاششان پیش‌راندن یک مشی اصلاح‌طلبانه است. من خود را اصلاح‌طلب می‌دانم، اما اصلاح‌طلب داریم تا اصلاح‌طلب. من از یک خط مستقل اصلاح‌طلبانه برای جنبش چپ ایران دفاع می‌کنم و آشکار است گرایش‌های اصلاح‌طلبانه‌ای هم وجود دارند که از هر نوع انتساب «چپ» به خود گریزان‌اند. این تنوع آرا و عقاید و گرایش‌ها، نه تنها چیز بدی نیست بلکه بسیار هم خوب و پسندیده است زیرا چنین تنوع و تکثری، امکان می‌دهد تا حقیقت که همواره بغرنج و چند سویه است، جامع‌تر شناخته آید. من همیشه از شفافیت دفاع کرده‌ام و براین نظر بوده‌ام که بهتر است اختلاف‌ها و تفاوت‌ها در آرا و نظرات و گرایش‌ها، مرزهای روشنی داشته باشد. در نقطه مقابل، روشی سلطه داشته است که هنرش گردکردن عقاید و پرده‌پوشی اختلاف‌ها و تفاوت‌ها بوده است. این شیوه آسیب‌های اساسی به ما وارد آورده است که مهمترین آن عدم ثبات شخصیت سیاسی و به تاخیر انداختن شکل‌گیری سیمای نوین برای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بوده است. این شیوه ما را از یک موج به موج دیگری کشانده و همواره در تلاطم امواج، سرگشته و بی‌دفاع گذاشته است.

اکنون در نخستین تلاش‌ها برای طراحی یک استراتژی سیاسی اصلاح‌طلبانه، هم و غم ما باید متوجه این باشد که چهره‌ی مستقل و با شخصیتی از اصلاح‌طلبی خود ارائه دهیم. امروز باید درک کنیم که مساله یک بازگشت ساده به تجربه‌ی اول ماه مه ۱۳۵۹ نیست که طی آن التزام خود به قانون اساسی جمهوری اسلامی و اهتمام در راه تحقق اهداف سازمان در کادر یک مبارزه قانونی را اعلام داشته بودیم. مساله امروز طراحی چنان استراتژی سیاسی اصلاح‌طلبانه‌ایست که ما را از این دورماندگی تباهی‌آور از مردم و میهنمان برهاند و به ما مساعدت کند تا موافق روح و ضرباهنگ جنبش حقوق مدنی مردم ایران، سهم و نقش مردمی و مدنی خود را در ژرفش اصلاح‌طلبی در کشور ادا کرده و بمنصه ظهور برسانیم. مساله امروز، ترسیم راستاهای لازم برای مشارکت در گفتمان اصلاحات در کشور است و باز هم تاکید می‌کنم توان مشارکت به درجه‌ی تجهیز ما به فرهنگ اصلاح و قانون‌گرایی و علنیت وابسته است.

طراحی سیاست نه بر پایه برانگیختگی‌ها بلکه بر پایه تعقل

در اینجا بخش بزرگی از بحث و جدل‌ها، بر محور چند و چون بیان سمتگیری سیاسی و صورتبندی شعارها جریان دارد. بنظر من انقلابیگری که شیفته شعارهای تند وتیز است و مصلحت‌اندیشی که همواره در جستجوی قالب‌های گرد برای کندکردن تیزی و برایی سیاست است، به یکسان زیانمندند زیرا نشان می‌دهند که سیاست را با میزان نقش برانگیختگی آن داوری می‌کنند، در حالیکه یکی از بنیان‌های تفکر نوین سیاسی طراحی سیاست نه بر پایه برانگیختگی‌ها، بلکه بر بنیاد تعقل است.

بر کسی پوشیده نمانده است که از پلنوم ۶۳، با شعار و مشی براندازی بطور پیگیر مخالفت داشته‌ام. نظرم این بوده است که سمت اصلی مبارزه ما باید متوجه ساختار سیاسی کشور، متوجه استبداد مذهبی حاکم بر کشور باشد، من می‌گفتم سمت‌گیری درست، مبارزه برای پایان دادن به رژیم ولایت فقیه در میهن ماست و راهکار آن نیز در هم شکستن سلطه ارتجاع در حکومت است.

امروز نمی‌توانم ناگفته بگذرم که چنین صورتبندی برخاسته از استراتژی سیاسی بود که یک دیدگاه ایدئولوژیک راهبر و راهنمای آن بود. دیدگاه ایدئولوژیکی که دمکراسی و جامعه مدنی را مفاهیم و پدیدارهایی غیر اصیل و بی اعتبار معرفی می‌کرد. دلبستگی به شعارهایی نظیر «طرد»، «درهم شکستن»، «پایان دادن»، انعکاس از همین واقعیت و بازتاب‌های رنگ‌پریده‌ای از پدیدار ایدئولوژیک‌کردن سیاست است، چنین شعارهایی زمزمه‌های شرمگینانه‌ی «مرگ بر...» هستند که راه را بر هر گونه گفتمان اصلاح مسدود می‌کنند.

همه چیز در خدمت تامین حق حاکمیت مردم

من هم موافقم که اعلام شود؛

«سازمان به قانونیت و فعالیت قانونی پایبند است و می‌کوشد تا حکومت قانون مستقر شود. این کوشش با مبارزه برای دمکراتیزه‌کردن قوانین کشور به شمول قانون اساسی، با هدف برابری همه شهروندان در برابر قانون همراه است».

ما «حکومت قانون» را بمعنای تامین حق انتخاب مردم در گزینش نظام سیاسی کشور، بمعنای تامین حق حاکمیت مردم می‌فهمیم و درک ما از «برابری همه شهروندان در برابر قانون» نیز عبارت از اینست که در تعمیق حق و حقوق فرد، به مثابه یک شهروند نباید موقعیت اجتماعی، اصل و نسب، دین و مذهب، نژاد و خاک و خون، زبان، رنگ و عقیده را داخل کرد. هم از اینروست که می‌گوئیم هیچ فرد و هیچ گروهی را نمی‌توان صاحب حق ویژه شناخت و بر دیگر قشرهای مردم برتری داد و یا شهروندی را بنا به ملاحظاتی که برشمردم از این حق محروم کرد که بتواند انتخاب کند و انتخاب شود. من همچنین فکر می‌کنم در این نبرد «که بر که» که در جمهوری اسلامی ایران جریان دارد، سازمان باید «انحلال باندهای خشونت‌گرا و خارج‌کردن اهرم‌های قدرت از دست محافظه کاران را در دستور قرار دهد».

این تاکید درست است اما وافی مقصود نیست. می‌بایست آن تجربه‌ای راکه به بهای گران بدست آوردیم، امروز بکار بندیم. منظورم تجربه‌ی بی‌اعتنایی به اهمیت خود ساختار حکومت در استقرار دمکراسی در کشور است. پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات ۲۹ بهمن بدون تردید گام بلند با اهمیتی در بیرون‌آوردن جامعه از بحران اختناق و استبداد دینی است، اما ما می‌دانیم - تجربه انقلاب بهمن ۵۷ و تجربه فروپاشی بلوک شرق به ما آموخته است - ساختارهای حکومت، مستقل از ترکیب و بافت اجتماعی و سرشت اصلاح‌طلبانه یا محافظه کارانه حکومتگران، برای استقرار دمکراسی واجد اهمیت تعیین‌کننده‌ایست.

به این ترتیب می‌بایست دمکراتیزه‌کردن ساختار حکومت نیز، جزء مطالبات طرح اصلاح‌طلبانه‌ی «چپ» باشد. ما خواستار تغییرات دمکراتیک در ساختار حکومت، موافق اصل حاکمیت مردم و اصل برابری همه شهروندان در برابر قانون هستیم و راست اینست که این، عین مطالبه مردم نیز هست.

ما پنهان نمی‌کنیم که چپ لائیک با آرمانخواهی سوسیالیسم دمکراتیک هستیم و بر همین اساس است که بی‌تزویر و ریا می‌گوئیم مخالف هر گونه دخالت حکومت در امور دینی هستیم و از استقلال نهاد دین از نهاد حکومت - که خواست مراجع و بخش بزرگی از دولتمردان اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی است - حمایت می‌کنیم. در عین حال از آنجاکه عمیقا خود را پایبند به آزادی معتقدات، از جمله معتقدات دینی می‌شناسیم و به باور و معتقدات دینی مردم خود - که پدران و مادران و برادران و خواهران ما هستند - احترام می‌گذاریم و بی‌حرمتی به معتقدات آنان را، بی‌حرمتی به خودمان بحساب می‌آوریم، بله، حقیقتا چون اینگونه می‌اندیشیم و اینگونه هستیم نظر دیگری هم داریم که اتفاقا متوجه پاسداری از شان و حرمت و تقدس معتقدات دینی مردم خودمان است. نظر ما اینست؛ ضرورت پاسداری از امر قدسی دین ایجاب می‌کند، حیطه حکومت نیز از دخالت دین محصور و مصون نگه داشته شود، زیرا هر اندازه که دین دخالت و موقعیت خود را در حکومت تحکیم می‌بخشد، بهمان نسبت شان و منزلت و قداست خود را بعنوان دین از دست می‌دهد و بیشتر از دست خواهد داد. تجربه ۲۰ سال حکومت دینی در ایران این را به رای‌العین اثبات کرده است.

ضرورت التزام به قانون اساسی و فعالیت قانونی

خدمت عینی که در حال حاضر در راه ژرفش اصلاح‌طلبی در کشوراز دست ما بر می‌آید تلاش واقعی برای عملی ساختن حضور قانونی و علنی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در داخل کشور است. موضوع حضور قانونی و علنی سازمان در کشور، امروز دیگر یک سمتگیری نیست، یک سیاست در دستور روز است.

نکته با اهمیت اینست که ما نباید شبهه‌ای بوجود آوریم گویا تلاش ما در راه حضور قانونی و علنی در کشور با چیزی ملازمه دارد که مثلا می‌توان بدان دورشدن از موقعیت اپوزیسیون - که البته ما می‌خواهیم یک اپوزیسیون قانونی باشیم - یا فاصله گرفتن از شان و منزلت دگراندیشی ما نام نهاد. چنین شبهاتی نه تنها کمکی به ژرفش اصلاحات در کشور نمی‌کنند بلکه روی آن ترمز می‌گذارند.

طراحی سیاست در این باره دو وجه دارد. یک وجه متوجه بازگشت همه ایرانیان مهاجر، قطع نظر از گرایش سیاسی یا موقعیت اجتماعیشان است. این وجه بطور روشن و بدون هیچگونه ابهامی باید در راستای تحقق شعار «ایران از آن همه ایرانیان» طراحی شود. ما از اظهارات اصلاح‌طلبان دایر بر بازگشت ایرانیان به کشور - هر چند منظور آنها بیشتر سرمایه‌ها و مغزها به ایران می‌باشد - استقبال می‌کنیم و می‌کوشیم پدیدار بازگشت را در خدمت گسترش حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و تامین و تضمین امنیت فردی و اجتماعی در کشور درآوریم. و اما وجه خاص مساله، متوجه مهاجرین سیاسی و احزاب و سازمانهای اپوزیسیون در مهاجرت است. آشکار است هر شخصیت و هر حزب و سازمان و گروه سیاسی در مهاجرت، موافق سمتگیری اندیشگی و سیاسی و بنا به موقعیت خاص و خودویژه‌ای که داراست، متناسب با وضعیت و موقعیت خاص خود، تصمیم می‌گیرد و ما نیز حق داریم آنطور که فکر می‌کنیم و آنطور که موقعیت ما اقتضا می‌کند، تصمیمی راکه صحیح می‌دانیم اتخاذ کنیم و البته خیلی خوب است با شخصیت‌ها و جریان‌هایی که با سیاست ما مخالفند وارد یک گفتمان بشویم.

من اینطور می‌فهمم، تصمیمی که به موقعیت ما، برای سازمان صحیح و در خدمت گشایش یک فضای دمکراتیک در کشور است، ممکن است برای سازمان دیگری، بنا به موقعیت دیگری که دارد، سیاست درستی نباشد. در هر حال تا آنجاکه به ما مربوط می‌شود، اهتمام برای حضور علنی و قانونی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، خدمت عینی به ژرفش اصلاح‌طلبی در راستای استقرار دمکراسی در کشور می‌باشد. پیشبرد چنین سیاستی الزاماتی دارد. نخستین التزام، شناساندن خودمان بعنوان یک «مخالف قانونی» است. شناساندن این واقعیت است که ما یک نیروی برانداز نیستیم بلکه با التزام به قانون اساسی، خواهان پیشبرد یک مبارزه قانونی برای ژرفش اصلاحات و تحقق دگرگونی‌های بنیادینی هستیم که جنبش حقوق مدنی مردم ایران آن را طلب می‌کند.

ما نباید فراموش کنیم، بر عکس باید یادآوری کنیم در حالی که نیرویی در آمیخته با انقلاب بودیم، ملتزم به قانون اساسی بودیم و در این التزام خود پایبند باقی مانده بودیم و در اندیشه و کار تحقق اهداف استقلال‌طلبانه و عدالت‌جویانه و آزادیخواهانه انقلاب مردم حضور و فعالیت قانونی و علنی داشتیم، بنا حق سرکوب و اعدام و زندان و مجبور به ترک وطن شدیم. اشتباه درک نشود، ما با کینه‌جویی و کین‌خواهی مخالف و بیگانه‌ایم. ما نخستین

ادامه در صفحه ۱۱

بازنگری فرهنگ سیاسی، یک ضرورت است

در مقدمه مقاله‌ای به نام «بازنگری فرهنگ سیاسی ما یک ضرورت است» که در نشریه الکترونیکی «ایران امروز»درج شده است، نویسنده مقاله، رفیق جمشید طاهری‌پور نوشته است:

«۲۳ سپتامبر، سخنرانی‌ام را در تالار «کنگره خلق‌ها»(کنگره فرهنگ‌ها) در شهر برلین ایراد کردم و چند روز بعد... شایق شدم آن را برای نشر در اختیار «نشریه کار» و «کیهان لندن» بگذارم و گذاشتم. «نشریه کار» از درج و نشر آن امتناع ورزید و «کیهان لندن» نیز، بی‌آنکه سطری از متن سخنرانی را منتشر کند، هجویه‌ای در باره سخنرانی من نشر داد که اندیشه‌هایم را فاقد اصالت و بی‌اعتبار اعلام می‌داشت. این نحوه برخوردها برایم نامنتظر نبودند زیرا می‌دانستم «چپ» و «راست» در خارج کشور، سخت دلبسته فرهنگ سیاسی سنتی باقی مانده‌اند و از هر نقدی که راهگشای تجهیز به فرهنگ نوین سیاسی باشد رویگردان و هراسانند.»

در این زمینه تذکر و توضیحی ضروری است:

۱ - بر کمتر دلبسته فرهنگ نوین سیاسی پوشیده است که از بنیان‌های تجهیز به فرهنگ نوین سیاسی و از ضروریات فاصله گرفتن از «فرهنگ سیاسی سنتی»، گریز از اتهام‌زنی، اتخاذ زبان و فرهنگ گفتمان حداقل منصفانه و کلام اول و آخر ندانستن یافته‌های ذهنی خود است.

متهم کردن نشریه کار به دلبسته بودن به فرهنگ سیاسی سنتی و رویگردان و هراسان بودن «از هر نقدی که راهگشای تجهیز به فرهنگ نوین سیاسی» است، بیش از آنکه پای‌گذاری خشن بر واقعیات و نفی غیرمنصفانه نقش نشریه کار در خارج از کشور در این زمینه باشد، خود مبین فرهنگی است که نیاز جدی به بازبینی دارد.

۲ - عدم درج مطلب مزبور توسط کار صحت ندارد. از کار خواسته شد که متن آن سخنرانی توسط کار منتشر شود. سردبیر وقت کار ابراز داشت که روال معمول کار انتخاب و چاپ یک سخنرانی از میان سخنرانی‌های متعددی که در خارج از کشور انجام می‌گیرد نیست، مگر اینکه خود نویسنده آن را جهت چاپ در اختیار نشریه قرار دهد. مطلب مزبور جهت چاپ برای نشریه کار ارسال نشد.

نشریه کار

خط مشی‌های اساسی چپ نو در توسعه

دکتر فریبرز رئیس‌دانا

برگرفته از نشریه فرهنگ توسعه شماره ۳۱

قسمت اول

دهه‌های شصت وقتی که موج توسعه‌خواهی ملت‌های بیدارشونده پی‌درپی بس بالا برآمد و نهضت‌های آزادیبخش اوج گرفتند، همان دوره‌ای بود که خط مشی سیاست جهانی اتحاد شوروی با رهبری خروشچف را از سیاست استالینی تا حد قابل توجهی دور می‌گرداند. در آن زمان شوروی ارتباط حراستی و فرمانروایانه با کشورهای کمونیستی و ارتباط فرمانروامحوری با دول امپریالیستی و نمایندگان آن‌ها را به سیاست جدید ترکیبی تبدیل کرد: سیاست فرمانروایی در جهان کمونیستی به اضافه حمایت ضمنی یا قوی از کشورهای جهان موجود اما بجز آن در همان دوره جنبش‌های فکری و سیاسی روشنفکری کارگری چپ جهان پیشرفته نیز می‌خواست که از پوسته‌های دوره استالینی بیرون آید و به مسائل جهانی با دیدگاهی ژرف‌تر و رهاتر نگاه کند. در همان زمان بود که کوشش‌های نظری و سازمانی زیادی برای تطبیق دیدگاه‌های موجود مارکسیستی (اعم از لنینی و استالینی و مائویی و یا جز آن‌ها) با فرآیندهای توسعه اقتصادی و سیاسی و نهضت‌های رهائیبخش به عمل آمد. نادرست نخواهد بود اگر بگوئیم بخش قابل توجهی از ذخایر نومارکسیسم در جریان تبیین و شناخت واقعیت‌های جهان سوم از سوی نظریه‌پردازان چپ و دمکرات گردآمد.

پیش از آغاز بحث اصلی، آشنایی مقدماتی با مبانی اندیشه چپ جدید و نومارکسیستی ضروری است. اگر آغازین سال‌های دهه‌های شصت و اواخر دهه‌های پنجاه را دوره مناسبی بدانیم و سعی نکنیم بحث را با بازگشتن به سال‌های پسین کشدار کنیم، می‌توانیم بگوئیم در این دوره که دوره سراسری بحران‌های جهانی سرمایه‌داری و تحول سیاسی در استالینیزم بود، نومارکسیسم به مثابه نظریه و مخزن علمی و تجربی مدون ظاهر شد و نیروهای چپ و دمکرات به طور جدی و با بحث‌های جمعی و رویکردهای همگانی و گسترده شروع کردند به یافتن چارچوبی آرمان‌شناسانه و ارایه تحلیل برای نقد رادیکال نظریه‌ها و تجربه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی و تحولات و فرآیندهای سیاسی. این دیدگاه و رویکرد البته الهام‌های اساسی خود را از مارکس و لنین می‌گرفت، به تفکر ویژه مائوتسه تونگ، چوئن‌لای، لیو شائوچی، لین پیائو و حتی خروشچف توجه ویژه نشان می‌داد و تحت تاثیر مارکسیست‌های قدیمی‌تری که تا آن زمان در نحله تبلیغاتی استالینی ممنوع اعلام شده بودند، مانند روزا لوکزامبورگ، قرار می‌گرفت (توجه ویژه به اندیشمندان و سیاست‌مردانی چون کائوتسکی و برنشتاین بعدها از جناح ملایم در چپ جدید پدیدار شد). تلاش آنان متوجه بررسی مساله‌ای بود که خود مارکس تنها به اختصار به آن پرداخته بود؛ فرآیند تحولات اقتصادی در کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین.

با توجه به جهان سوم آن زمان و جهان کم‌توسعه به زبان امروز، نومارکسیسم علاقمند به این است که بداند بر سر تولید ملی و توزیع آن چه می‌آید و چرا. در آن سال‌های اولیه، جستجو برای کشف ماهیت ضروری شیوه‌های تولید که در کشورهای پیرامونی وجود دارد، مورد توجه اندکی قرار داشت. در عوض تاکید بر روابط اقتصادی و سیاسی بین مرکز و پیرامون در اقتصاد جهانی و تاثیر این روابط در پیرامون بود. نومارکسیست‌ها در بحث‌های خود از مفاهیم و واژگان مارکسیستی استفاده کردند اما در جریان بحث و نظرهای متفاوت که در برابر یکدیگر می‌گذاشتند، گاه به یکدیگر نشان می‌دادند که از مفاهیم اصلی خود مارکس دور شده‌اند از آن جا که جمع‌بندی و سمت و سوی کلی نظرهای آنان در راستی مفاهیم دیالکتیکی و طبقاتی مارکس و جستجوهای رادیکال قرار داشت، به نظر نمی‌رسد که ایشان از این که راه تنوع آرا و آزادی بحث و اندیشه را برگزیدند در مجموع پشیمان باشند.

* * *

وجه مشخص چپ جدید در استقلال بینش و عمل آن است و در این که ناهمانند چپ سنتی بر مواضع مشخص و از پیش تعریف شده چندان پا نمی‌فشرد. چپ جدید وابستگی ندارد، به همین سبب آن را «چپ مستقل» نیز می‌نامند. واژه چپ مستقل بیشتر در مباحثه‌ها و مبارزه‌های سیاسی داخلی در برابر احزاب سنتی چپ مورد استفاده طرفداران این مشی قرار می‌گیرد، اما اصطلاح چپ جدید بیشتر در فلسفه سیاسی مورد استفاده واقع می‌شود. چپ جدید بر پایه نومارکسیسم، و به بیان برخی از نویسندگان، دیدگاه سبک «مارکس جدید» (موریس کرانستون، چپ جدید لندن ۱۹۷۰ به زبان انگلیسی) قرار دارد تا آن جا که به نگرش مارکس مربوط می‌شود اعضا و رهبران جنبش جدید، از آن مارکس که اقتصاددان بود و نیز مارکس آخر عمر که نویسنده کتاب کاپیتال بود، بیشترین تبعیت را نمی‌کنند. بلکه بیشتر پیرو یک مارکس جامعه‌شناس و همان نویسنده «دست نوشته‌های اولیه فلسفی» هستند. مارکس آنان، همانند خود آنان «هگلین» است و در شکل‌های دیگر، یک متافیزیست است نه یک «ترمینیست اثباتی» و یا علم‌گرا. «مارکس آنان فیلسوف از خودبیگانگی است» (موریس کرانستون، همان‌جا، صفحه ۷).

به این ترتیب تعجبی نیست وقتی می‌بینیم در فهرست اسامی چپ جدید جایگاه‌دار در تاریخ بررسی‌های سیاسی، هم‌اکنون چون هربرت مارکوز و ژان‌پل سارتر و هم کسانی چون ارنستو چه گوارا، هم سازمان‌هایی چون «قدرت سیاه» (جنبش سیاهان در آمریکا و اروپا) و هم روشنفکران عمل‌گرایی چون فرانتس فانون جای می‌گیرند. به هر حال گرچه وجه مشترک آنان اتکاهای مثبت و الهام‌گیری نظری و عملی جدی از راستاهای فکری مارکس (به ویژه مارکس جوان) است، اما در زمینه اتکا به بررسی اقتصادی ـ مارکس (به شیوه کاپیتال و نقد برنامه گوتا) آن‌ها در طیفی از دلبستگی و اعتقاد قرار دارند و به هر حال همگی به گونه‌ای نومارکسیست هستند که از منطق تحلیل کارل مارکس برای تبیین جهان سلطه و سرمایه‌داری امروز به اندازه‌های متفاوت وام می‌گیرند. پرواضح است که فراموش‌کردن پایه‌های نظری و جنبه‌های اساسی دیدگاه مارکس در بررسی‌های اقتصادی مانند ـ ارزش کار، نبرد طبقاتی، تضاد کار و سرمایه، انباشت سرمایه، جهانی شدن سرمایه‌داری، مبارزه طبقه کارگر (و طبقات تحت ستم) ـ قیاس دیکتاتوری بورژوایی و پرولتاریایی تا آن جا تحلیل و تبیین جهان را به وادی پراگماتیسم و یا لیبرالیسم می‌کشاند که دیگر تحلیلگر را نیز از راه نومارکسیسم خارج می‌کند. آندره گرز، پیرو ژان پل سارتر، تقریبا دیگر به هیچ روی نشانی از جنبه‌های نومارکسیستی ندارد و به این ترتیب در نحله چپ جدید نیز جای نمی‌گیرد. هم‌چنین است، هابرمس، پیرو اولیه مکتب فرانکفورت؛ در حالی که بی‌تردید می‌توان آندره گوندر فرانک را متعلق به چپ دانست.

در حیطه اقتصاد سیاسی و مسائل اقتصاد توسعه البته اصطلاح چپ جدید مفهومی عام‌تر و کلی‌تر دارد ولی اصطلاح نومارکسیسم چنان که گفتیم و خواهیم گفت مبتنی است بر باورهایی در زمینه سیطره‌های امپریالیستی، مبارزات طبقاتی در سطح ملی و جهانی، نقش و ارزش جدیدتر طبقه کارگر ـ که جداست از دیدگاه متفاوت و یا دیدگاه سنتی اتحاد شوروی سابق از دیکتاتوری پرولتاریا ـ و باورهایی از همین دست. پیوستگی چپ جدید با دستوربندی دوره مارکسیسم، تا حدی می‌تواند برای پژوهش‌خواهی روشنفکری در برابر مارکسیست ـ لنینیست‌های راست‌آئینی (ارتدکسی) باشد که هیچ فرد تحصیلکرده‌ای نمی‌توانست به سادگی از آن چشم بپوشد: تحلیل‌های اقتصادی مستتر در کاپیتال در تجربه نادرست درآمده‌اند. به هر حال در دیدگاه نومارکسیسم (در اقتصاد، در علوم سیاسی و جز آن) این مقدار کاستن از اعتبار مارکس به وسیله جنبش چپ جدید، وجود ندارد. اما به رغم این اعتبار کاهی اقتصادی، چپ جدید برای مارکس ارزش‌های تازه‌تری در نقش فیلسوف قائل می‌شوند، یعنی در نقشی که کمتر کسی به سادگی به آن دست می‌یابد. چنین است زیرا «اگر مارکس جدید یک هگلین عوامانه است پس می‌باید از طریق منطق دیالکتیکی عوامانه نیز مورد پشتیبانی قرارگیرد (منطقی که می‌گوید) هر تعارضی می‌تواند یک پیوستگی عقلایی را به دست دهد» (موریس کرانستون، همان جا صفحه ۸).

مارکس جدید، گاه، چیزی نیست جز همان مارکس قدیمی که این بار بر روی سرش نگه داشته شده باشد. به عنوان مثال خود مارکس انتظار داشت طبقه کارگر جوامع صنعتی به طرز فزاینده‌ای فقیر شود؛ وی هم‌چنین انتظار داشت که آنان نقش طبقه انقلابی جهان، که نظام سرمایه‌داری را سرنگون می‌کند و سوسیالیزم را جایگزین آن می‌سازد برعهده بگیرند. اما چپ جدید چنین امیدی را در سر نمی‌پرورد. چپ جدید از هر نوع حرکت انقلابی طبقه کارگر در غرب ناامید شده است. هربرت مارکوز با تلخی از آنان یاد می‌کند (موریس کرانستون، هربرت مارکوز، همان‌جا). شماری از اصحاب چپ جدید، طبقه کارگر کشورهای صنعتی را بورژوا می‌خوانند به هر حال اگر در نظر داشته باشیم که در آثار مارکس و انگلس، به ویژه انگلس، در باره امکان مشارکت طبقه کارگر جهان صنعتی در غارت و بهره‌کشی به وسیله سرمایه‌داران به طور جدی صحبت به میان آمده است، درمی‌یابیم که چپ جدید وقتی دچار زیاده‌روی‌های لیبرالی می‌شود، نمی‌تواند جایگاه طبقات را در نظام جهانی و راه‌حل‌ها و بینش‌های نظری واقعی‌تر را برای شناخت واقعیت کارکرد و نقش طبقه کارگر جهان صنعتی در غارت و بهره‌کشی به وسیله سرمایه‌داران به طور جدی صحبت به میان آمده است نمی‌تواند جایگاه طبقات را در نظام جهانی و راه‌حل‌ها و بینش‌های نظری واقعی‌تر را برای شناخت واقعیت کارکرد و نقش طبقه کارگر جهان صنعتی غرب دریابد (البته نمی‌توان مارکوز را به این زیاده‌روی‌ها متهم کرد).

چپ جدید در گذشته، دچار نارسایی بینشی و زیاده‌روی دیگری نیز در زمینه توان انقلابی نادارها و ستمدیدگان جهان کم توسعه با تقویت مواضع مارکسیستی و نومارکسیستی چپ جدید این نارسایی نیز در دهه‌های اخیر، به ویژه در دهه هشتاد و نود، که دور تهاجم راست افراطی، با ابزارهایی همانند برنامه‌هایی همانند برنامه‌های اقتصادی بانک جهانی و سرمایه گذاران بین‌المللی بود، تاحد زیادی کاهش یافته است. تجربه‌های جهان سوم و جهان کم‌توسعه این اصلاح بینشی را برای جنبش پویا و مترقی چپ جدید (و نومارکسیسم) به ارمغان آوردند. داستان به این شکل است که چپ جدید، پرولتاریای جدیدی را یافت که درواقع عملا نخستین بار تا حد زیادی به وسیله مائوتسه تونگ و تا حدی نیز به وسیله فرانتس فانون معرفی شد. این پرولتاریا جدید به زبان عنوان کتاب معروف قانون به فرانسه (damnes de la terre = نفرین‌شدگان زمین) عبارت بودند از دهقانان فقیرشده و کارگران روستایی جهان سوم، ساکنان سیاهپوست گتوها در آمریکا و (آن طور که شماری از نویسندگان باور داشتند) انواع انسان‌های از خود بیگانه طردشده از بورژوازی غربی. انقلاب‌ها در مستعمرات به مثابه نشانه‌ای از زندگی در میان این پرولتاریای جدید تلقی می‌شد، اگرچه، بخش عمده‌ای از ترک‌کنندگان در انقلاب‌ها بسیار با نفرین‌شدگان زمین فاصله داشتند و خود فرزندان طبقه متوسط به شمار می‌آمدند که نمونه‌های آن کاسترو، چه گوارا، رژی دبره و فرانتس فانون بودند. به هر حال اگر پرولتاریای جدید یک افسانه به شمار می‌آمد. افسانه بسیار مهمی بود برای کسانی که باور داشتند که با پشت‌کردن به طبقه کارگر جوامع صنعتی (و نه لزوما همه جنبش‌ها و حرکت‌های سیاسی کارگری) آنان مارکسیست‌هایی بسیار خوب ـ و به قول برخی مفسران خوبتر از خود مارکس بودند.

جنبه دیگر از ماهیت سیاسی چپ جدید به امر خشونت مربوط می‌شود. مارکس خود بر این باور بود که خشونت انقلابی می‌باید امری گریزناپذیر باشد، اما در عین حال از آن متاسف بود و هیچ احساس همدردی با شورشگران و آنارشیست‌هایی که دورنمای آشوب را می‌بلعیدند نداشت. در این مورد گفتن این که چپ جدید خشونت را به هر حال گرامی می‌دارد نادرستی بینش با غرض‌ورزی است. چپ جدید در واقع خشونت پنهان و آشکار و به هر حال نیرنگ‌آمیز سرمایه‌داری و حکومت‌های دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم و میلیتاریست‌ها و نظایر آن‌ها را به دعوی می‌خواند، نه این که خود پیشتاز اتخاذ رویه‌های خشونت‌آمیز با ترور باشد. نمونه آن سال‌ها حکومت فیدل کاسترو در کوبا، جنبش‌های کنگو و آنگولا و رفتار سیاسی نلسون ماندلا است. در واقع چپ جدید توصیه می‌کند که روش کمونیست‌های سنتی و سرراست بین و احزاب قدیمی وابسته به بوروکراسی شوروی که هر نوع سازش و تسلیم و تحقیر را تحمل می‌کردند در حکومت‌های وابسته و خائن شرکت می‌جستند، به این بهانه که خشونت را نفی می‌کنند، در واقع عینا فرصت دادن به حکومت خشونت است. آن‌ها این بینش و این فلسفه را که پرخاشگری می‌تواند داوطلبانه نباشد و نشان از روحیه ستیز ضد انسانی نداشته باشد و به عنوان ابزار ترور به کار نرود ولی کماکان یک واکنش انسانی ناگزیر باشد، می‌پذیرند.

آن خط قرمز که انسان یا سازمان‌های مربوط به توده‌های مردم می‌توانند از آن عبور کنند و خشونت را بپذیرند در واقع تعریف شده نیست و به ویژه چپ جدید در تجربه‌های دوره‌های مسالمت و صلح و پایان جنگ سرد می‌گذارد تا حد آن را توده‌ها، اخلاق اجتماعی و به ویژه ستمگری‌های طبقات و نیروهای حاکم تعیین کنند. چپ جدید نیز مانند همیشه و مانند کمونیست‌های قدیمی می‌داند با آن که در سرنوشت نهایی‌اش جنگ و وحشت و شکنجه قرار دارد اما این تحمیلی است از سوی ارتجاع و خشونت و سلطه و خودکامگی نظام و بهره‌کشی ستمگرانه. آن‌ها نیز کبوتر پیکاسو را به مثابه نماد صلح با خود حمل می‌کنند. حتی ژان پل سارتر که به نوعی افشای خشونت سرمایه‌داری، یعنی وادار کردن پلیس به نشان دادن ماهیت و مقصود واقعی‌اش (هانا آرنت، خشونت ترجمه ع. فولادوند، فصل اول) را مورد تاکید قرار می‌دهد، وقتی در مقدمه‌ای که بر کتاب فانون می‌نویسد، و پیش از پرداختن به او، از خشونت توصیه شده ژان سورل ـ که بواقع در نقطه‌ای مقابل خشونت فاشیستی قرار داشت ـ یاد می‌کند، اصطلاح «بیانات فاشیستی سورل» را به کار می‌برد. (ژان پل سارتر، مقدمه برکتاب نفرین‌شدگان زمین، اثر فرانتس فانون). البته هنوز کسی مانند موریس کرانستون به خود حق می‌دهد که بگوید خشونت توصیه شده به وسیله فانون، مارکوز، الدریج، کلیور، کارمیا کل و کینگ به خشونت موسیلینی نزدیک‌تر است تا خشونت سورل (موریس کرانستون، چپ جدید، صفحه ۹). اما به هر حال تجربه‌های جهانی و تحلیل‌های دهه‌های هشتاد و نود، به ویژه تحلیل‌های چپ به وسیله کسانی چون باتومور، سمیرامین، گوندر فرانک، سوئیزی، دسای، باران، فردیناند مارکوز، و کاسترو نشان داده‌اند که به طور کلی برای چپ جدید وضعیت درست برعکس است.

تمامی نظریه‌پردازان نومارکسیست صراحتا درگیر نوشتارهای سیاسی هستند. آنان ابعاد سیاسی هر قضیه‌ای را در اقتصاد در نظر می‌گیرند و همیشه صمیمانه اعتقاد داشته‌اند که جنبه‌های سیاسی از مقوله‌های اقتصادی جدا نیستند (و در این مورد البته آن‌ها اشتراک نظر با گروه‌های فکری متفاوت دیگری نیز دارند). هدف نومارکسیست‌ها تشریح ماهیت بهره‌کشانه نظام سرمایه‌داری جهانی است تا حمایت‌های لازم را برای تحولات انقلابی فراهم آورند (پی. پرستون، توسعه بازاندیشی، ۱۹۸۷، به زبان انگلیسی) با این وصف آنان همیشه بحث‌های خود را به مناظره‌های آکادمیک پیوند داده (در اقتصاد، گاه به وسیله برخی کسان از روش‌های ریاضی و آماری بسیار پیشرفته و از الگوهای اقتصاد سرمایه‌داری نیز سود برده‌اند) و آماده داوری شدن در زمینه‌های تحلیلی و در توانایی‌شان برای تشریح علت‌های کم توسعگی بوده‌اند. در اقتصاد سیاسی کم‌توسعگی بوده‌اند. در اقتصاد سیاسی کم‌توسعگی همین جنبه از این مکتب است که مطرح می‌شود. پروفسور باران (و به تعبیری سوئیزی)، فرانک، امانوئل، امین، پالوا، والرستاین، پرستون، لاکلائو و شماری از اقتصاددانان جهان کم توسعه مثلا در هند، در مصر، در اندونزی و در ایران نیز در این حیطه به بحث و نظر و بررسی مسائل اقتصاد کشور خود پرداخته‌اند.

عناصر اساسی تفکر نومارکسیستی به شرح زیر قابل ارایه است (دیانا هانت، نظریه‌های اقتصاد توسعه ۱۹۸۹).

۱ ـ کم‌توسعگی اقتصادی عبرت از فرایندی است که جنبه چیره آن همانا جریان دایمی مازاد اقتصادی ایجاد شده در پیرامون به سمت اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری است. مازاد را می‌توان به صورت تفاوت بین توان تولید واقعی و توان تولید بالقوه و یا به صورت تفاوت بین مصرف واقعی و مصرف ضروری تعریف کرد.

۲ ـ در نتیجه فرایند یادشده بالا وجه مشخص کشورهای کم‌توسعه‌ی اقتصادی، عبارت است از سطح درآمد سرانه متوسط پایین و نرخ رشد انباشت پایین.

۳ ـ توسعه‌ی اقتصادی به طور دلالتی عبارت است از بازسرمایه گذاری مازادها و در نتیجه افزایش تولید ملی به گونه‌ای که این آخری با برابری بیشتر و لازم توزیع شود.

۴ ـ پیگیری توسعه اقتصادی در هر کشور مشخص از راه سرمایه‌داری، با وضعیت آن کشور در اقتصاد بین‌المللی مشخص می‌شود.

۵ ـ دو مقوله اساسی در تحلیل نو مارکسیستی عبارتند از ـ یکم: قبول چشم‌انداز تاریخی، دوم: تمرکز بر توزیع طبقاتی و کنترل مازاد در کشورهای کم‌توسعه.

۶ ـ کشورهای صنعتی پیشرفته امروزین در گذشته کشورهای پیرامونی را به وادی نظام رابطه مبادله نابرابر کشانیدند که نتیجه آن انتقال مازاد اقتصادی از پیرامون به مرکز بود.

۷ ـ روابط مبادله نابرابر که در آغاز اساسا بر پایه زور و تجاوز قرار داشت، تا به امروز از راه‌های جدید سلطه سیاسی و نظامی و نیرنگ ادامه یافته است و همین روابط است که عمدتا رشد و توسعه سرمایه‌داری را در این کشورها متوقف می‌سازد.

۸ ـ مبادله‌های بین‌المللی پیرامون با مرکز، تولیه پیشه‌ورانه سرمایه‌داری را در پیرامون نابود کرده و به شدت انگیزه‌های بومی برای تولید صنعتی سرمایه‌دارانه را از بین برده است.

۹ ـ رقابت از سوی کالاهای صنعتی صادر شده از مرکز به از میان بردن انگیزه‌های توسعه صنعتی در پیرامون ادامه می‌دهد.

۱۰ ـ توسعه‌های صنعتی که تاکنون به وقوع پیوسته است: عمدتا مشتمل بر شمار محدودی از صنایع انحصاری هستند که در مالکیت سرمایه‌داران بومی با خارجی قراردارند (و سودها را به خارج صادر می‌کنند).

۱۱ ـ طبقات مسلط در کشورهای پیرامونی (زمین‌داران و مثلا در ایران، زمین داران و زمین‌بازان و بساز و بفروش‌های بزرگ شهرهای بزرگ، سرمایه‌داری تجاری و باز در ایران، احتکارگران و واردکنندگان و بازاریان خاص، صاحبان سرمایه‌ی انحصاری و سرمایه‌داران خارجی که در ایران تقریبا وجود ندارند و بالاخره سرمایه‌داری بوروکراتیک و کلاریکال و اصحاب و نهادهای ایشان) در شرایطی که دارای صنایع مالی داده شده و تضمین شده‌ای هستند، انگیزه‌ای برای توسعه پایدار در روند سرمایه‌داری تولیدی خود ندارند. در میهن ما وجود سرمایه‌های عاطل و سرگردان و بورس باز مبتنی بر منابع نفتی و ارزش‌های ملی که به زیان رشد بادوام و توسعه پایدار و استقلال مکفی تمام شود از همین نوع است.

۱۲ ـ بدینسان اقتصادهای توسعه‌نیافته معاصر نمی‌توانند از همان مرحله‌های توسعه اقتصادی که کشورهای پیشرفته صنعتی جدید عبور کرده‌اند گذر کنند، زیرا شرایط اقتصادی بین‌الملل به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر دگرگون شده است. مرحله توسعه سرمایه‌دارانه رقابتی ملی، در شرایطی که در پویاترین وضعیت خود قرار دارد، در کشورهای پیرامونی از طریق رقابت خارجی با بازدارندگی روبرو شده است، و می‌شود این تجربه بارها در ایران به اثبات رسیده است. تجربه کره و تایوان و حتی ژاپن، که به عنوان نمونه‌های قابلیت گذر از مرحله صنعتی شدن با ادغام در نیروی سرمایه‌داری جهانی مطرح می‌شوند، به هر حال نمی‌توانند یک نمونه رشد سرمایه‌داری کلاسیک (اروپایی) و نه یک نمونه قابل نسخه‌برداری برای کشورهای عقب‌مانده باشند. این کشورها دارای امکانات مشخص و مکان‌های معین برای تمرکز سرمایه جهانی (به اضافه‌ی بومی) هستند که در فرآیند تقسیم کار جهانی زیر فشار سرمایه‌داری بزرگ در کشورهای مرکزی پدید آمده است.

۱۳ ـ به این ترتیب توسعه اقتصادی جدی و بادوام و کامل تنها از طریق تغییرات سیاسی رادیکال (و اجتماعی و فرهنگی و زیرساختی، نیز) می‌تواند شکل بگیرد.

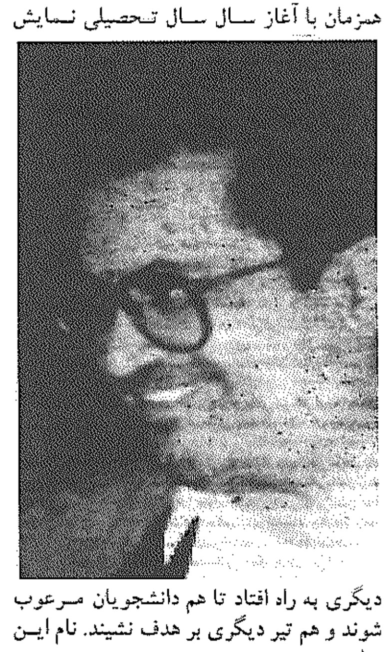
ادامه دارد

کارنامه ۷۸

ادامه از صفحه ۵

که نشان دهند با رفتن سعید امامی روش‌ها تغییری نکرده است، منوچهر محمدی، مریم شمسی و غلامرضا مهاجری‌نژاد سه تن از دانشجویان دستگیر شده را به تلویزیون آوردند و از قول آنان مدعی شدند سرنخ ماجرا به خارج از کشور وصل بوده است.

تابستان به روزهای پایانی خود می‌رسید. هر چند مجلس و دادگاه مطبوعات مرکز منازعات بودند، اما نگاه‌ها به سوی دیگری متوجه بود. روز بازگشایی دانشگاه نزدیک می‌شود. دانشجویان زخم‌خورده چه خواهند کرد؟ هشدارهای راجع به طرح اغتشاش دو از مدت‌ها پیش به روزنامه‌ها راه یافته بود. اصلاح‌طلبان دانشجویان را از حرکات اعتراضی برحذر می‌داشتند. اما این تضمین و اطمینان خاطری برای آنان که یک ماه و نیم پیش دانشجویان را تار و مار کرده بودند نبود. همزمان با آغاز سال سال تحصیلی نمایش



دیگری به راه افتاد تا هم دانشجویان مرعوب شوند و هم تیر دیگری بر هدف نشیند. نام این نمایش جدید «موج» بود.

پاییز ۷۸ نوبت موفقیت‌های نسبی اصلاح‌طلبان بود. تلاش «موج‌سواران» برای غرق ساختن کشتی دولت ناکام ماند. عبدالله نوری در هیبت یک قهرمان اصلاح‌طلب ظاهر شد و دادگاه ویژه روحانیت و کل سیستم استبدادی را رسوا ساخت، هاشمی رفسنجانی تنها امید محافظه‌کاران برای مجلس ششم خود را در طوفانی گرفتار ساخت که تنها نتیجه آن ضمیمه شدن نام او به پرونده «عالیجنابان خاکستری» بود.

کیفرخواست دویست‌صفحه‌ای عبدالله نوری که در بیستم مهر ماه انتشار یافت، بسیار کسان به او مراجعه کردند و از او خواستند که با نگاه داشتن حدود، بر بخت خود پشت نزند، یکی از این کسان همانگونه که خود بعدها اعتراف کرد هاشمی رفسنجانی بود که میدانی خالی برای خودنمایی می‌جست. عبدالله نوری راه دیگری برگزید. او دفاعیاتی که برای جنبش اصلاح‌طلبی در ایران ماندگار شد را با این جملات فراموش‌نشدنی آغاز کرد: «وای بر این نظام، وای بر این ولایت!» پاسخی که عبدالله نوری به مدعیان خویش داد سنگین‌تر از کیفرخواستی بود که آنان برای او تهیه دیده بودند. با این دفاعیات او یک شبه ره صد ساله پیمود و به قهرمان محبوب جوانان تبدیل گردید. دفاعیاتش پلاتفرم سیاسی اصلاح‌طلبانی شد که قصد داشتند راه او را دنبال کنند. دادگاه ویژه روحانیت در جنگ علیه عبدالله نوری مغلوب شد و تتمه مشروعیت خود را هم از دست داد. حتی دفاع صریح «رهبر» جمهوری اسلامی از مشروعیت این دادگاه کمکی به آن نکرد. عبدالله نوری از زندان به «رهبر» پاسخ داد: دادگاه ویژه روحانیت غیرقانونی است و اراده هیچ مقامی نمی‌تواند آن را قانونی سازد. با این محاکمه برچیدن این دادگاه به یکی از اولویت‌های اصلی اصلاح‌طلبان در مجلس ششم تبدیل شد. روز ۶ آذر عبدالله نوری را روانه زندان اوین کردند.

در همان روز مردی که در تاریکی حرکت می‌کرد، چراغ‌ها را روشن کرد. حریف قدر در گوشه زندان بود. رویای شیرین ریاست مجلس اما برای هاشمی رفسنجانی ده روز هم ادامه نیافت.

دانشجویان در یگانه فرصتی که بعد از حوادث تیرماه یافته بودند، ضربه کاری را بر کاندیدای شماره یک محافظه‌کاران وارد ساختند. تظاهرات دانشجویی ۱۶ آذر که به دعوت دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه تهران برگزار شد، دو محور اساسی داشت: اعتراض به «انحراف» در مسیر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و افشای هاشمی رفسنجانی. اما این موضوع دوم بود که در چشم به هم زدنی به خط اول صحنه سیاست ایران آمد. پیش از آن اصلاح‌طلبان هشدارهای لازم را به رفسنجانی داده بودند. اما شعارهای دانشجویان علیه رفسنجانی به مخالفت با او بعد توده‌ای داد و «مساله رفسنجانی» را به موضوع روز تبدیل کرد. واکنش‌های شتاب‌زده و عصبی افراد خانواده وی، بر حدت موضوع افزود و نشانه‌های شکاف در بین کارگزاران و جناح چپ اصلاح‌طلبان را، که دیگر مدت‌ها بود جبهه مشارکت اسلامی نماینده قدرتمند آن به حساب می‌آمد، آشکار کرد. شاید در زمانی که این شکاف آشکار و فراخی می‌شد، محافظه‌کارانی که به همین منظور عبدالله نوری را به زندان انداخته بودند، خود را در آستانه پیروزی می‌دیدند. آن‌ها هنوز گمان نمی‌کردند رادیکال‌ها چنان نیرو بگیرند که نیروی مشترک محافظه‌کاران و کارگزاران نیز نتواند به نجات تنها امید آنان در مجلس ششم کمکی کند.

هاشمی رفسنجانی موضوع اول انتخابات مجلس شده بود و اصلاح‌طلبانی که منتظر فرصت بودند، فرصت را به چنگ آوردند. کارنامه «سردار سازندگی» گشوده شد، هر چند نه به تمامی، اما تنها گوشه‌هایی از آن برای منظور کفایت می‌کرد. نام «عالیجناب سرخپوش» در کنار «عالیجنابان خاکستری» قرار گرفت. اگر چه که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای به مسیری ناصحیح می‌رفت، اما افکار عمومی به حلقه‌ای بالاتر از «شاه کلید» نقب می‌زد.

«پرونده ملی» به دلیل سرعت حوادث از خط مقدم به عقب رانده شده بود. به دلیل فرا رسیدن یکمین سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای فرصت دوباره برای بازگشایی این پرونده فراهم شد. در مراسم بزرگداشت اولین سالگرد قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای معلوم شد که روند تحقیقات نه تنها در بن‌بست است، بلکه به مسیر «دیگری» افتاده است. در بیرون از مدار قدرت اما مجاهدت‌ها ادامه داشت. در مراسم سالگرد مختاری و پوینده کمیته دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای تشکیل شد. در همان زمان‌ها تشکیل کمیته حقیقت‌یابی ملی از سوی روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب پیشنهاد شد. این پیشنهاد قرار است در مجلس ششم به سرانجامی برسد. همزمان با این آیین‌های بزرگداشت، کانون نویسندگان ایران که بسیاری از نویسندگان کشور در راه احیای آن جان باختند، جلسه رسمی مجمع عمومی خود را تشکیل داد و هیات دبیران دایمی خود را انتخاب کرد. مجمع عمومی نویسندگان ایران در اساسنامه خود تاکید کرد: «آزادی بدون هیچ حصر و استثنا». آرمان زنده‌یادان مختاری و پوینده زنده ماند!

در مدار قدرت اما کار در مسیر دیگری پیش می‌رفت. روزنامه‌نگاران در مورد انحراف پرونده از مسیر کشف حقیقت هشدار دادند، جبهه مشارکت اسلامی با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد «شدیدا نگرانیم!». نگرانی‌ها بیمورد نبود. مسئولان پرونده در این مدت نمایشنامه تازه‌ای نوشته بودند. سازمان قضایی نیروهای مسلح، مسوول پیگیری این پرونده، شاید از شدت بیکاری، خود را برای پخش اعترافات تلویزیونی متهمان آماده می‌کرد. قرار بود بار دیگر داستان «سرنخ خارجی» و «جاسوس بیگانه» که آیت‌الله خامنه‌ای در نخستین روزهای این جنایت نسبت به وجود آن‌ها ابراز اطمینان کرده بود، از نو زنده شود. محافظه‌کاران برای پخش نوار اعترافات بی‌تابی می‌کردند، اما رییس‌جمهور مخالف بود. اختلافات باقی ماند و به آن جا کشید که بعدتر در روزهای سرد زمستانی، تیم مسئول این پرونده برکنار شود و کسان دیگری به جای آن‌ها بنشینند. نوار اعترافات روی دست تهیه کنندگان آن باقی ماند.

از روزهای پایانی پاییز با شروع زمان ثبت‌نام کاندیداهای مجلس ششم، سوت مسابقه بزرگ سال به صدا درآمد.

در پایان مسابقه بزرگ سیاه‌بخت‌ترین فرد «سردار سازندگی» بود، کسی که یکشبه رویاهای خود را برباد رفته دید. در حالی که انتظار می‌رفت زمان کوتاه باقی مانده از سال به استراحت و تجدید قوا بگذرد، شلیک گلوله‌ای در صبح یکشنبه ۲۲ اسفند ماه، «استراتژیست» جناح پیروز را از پا انداخت. پیام روشن و آشکار بود. نتیجه مسابقه و داوری مردم پذیرفته نخواهد شد. ایران یک چشم به میدان بهارستان و یک چشم به بیمارستان سینا، قدم به سال نو نهاد!

مجلس شورای اسلامی در جریان اصلاح



قانون مطبوعات، شرکت «هواداران گروه‌های غیرقانونی» در انتخابات را قانونا ممنوع کرد. پیرامون این ماده اعتراض چندانی صورت نگرفت، جنجالی هم برپا نشد. کسانی پیگیر این موضوع شدند که این «گروه‌های غیرقانونی» کدام گروه‌ها هستند؟ اما چون موضوع چندان مورد علاقه اصلاح‌طلبانی که با چشمان باز هر حرکت محافظه‌کاران در جهت انتخابات را دنبال می‌کردند، نبود. و هیچ کدام از طرف‌های عمده علاقه‌ای به این بحث نداشتند، میدان محدود انتخابات بی‌سر و صدا رسمیت قانونی یافت. این میدان همواره محدود بود اما برخی را تصور بر این بود که موج اصلاح‌طلبی توانسته است اندکی مرزهای آن را جابجا کند. اصلاح‌طلبان که خود سخت سرگرم آرایش نیروهای خود بودند، انگار فرصتی نیافتند برای دفاع از حقوق «غیرخودی»‌ها کمی وقت و هزینه صرف کنند.

گروهی از «نیمه خودی‌ها» کوشیدند با نادیده گرفتن این قانون و سایر قوانین نوشته و نانوشته، خود را وارد میدان رقابت کنند، اما یکی بعد از دیگری با کارت قرمز شورای نگهبان از میدان مسابقه اخراج شدند. پیشتر از آن هیات اجرایی وابسته به وزارت کشور «پیشانی سفیدها» را غربال کرده و کار بر فقهای محترم آسان‌تر شده بود. چیزی نزدیک به هفتصد نفر از جرگه رقابت خارج شدند. محافظه‌کاران منت می‌گذاشتند که درصد تسویه‌شدگان که بطور معمول به نیمی از داوطلبین می‌رسید، «رقم قابل‌توجهی» را تشکیل نمی‌دهد و ارزش چانه‌زنی ندارد، اصلاح‌طلبان هم در مجموع راضی بودند و برخی از آن‌ها که تنها پوسته‌ای از اصلاح‌طلبی بر روی خود کشیده‌اند این رضایت را بر زبان هم آوردند. چند روز سر و صدا با سرعت سپری شد و بعد پیام رسید کافی است، کارهای مهمتری پیش روست!

محافظه‌کاران صفوف خود را به سرعت و بدون دردسر مرتب کردند، اما در جبهه مقابل آشفتگی بیشتر بود. رقیب یگانه کسی را که می‌توانست به این صفوف نظم بدهد به گوشه زندان انداخته بودند و می‌کوشیدند به کمک «اسب تروای» خود جبهه اصلاح‌طلبان را از درون فتح کنند. آتشی را که «استراتژیست» پشت پرده اصلاح‌طلبان برافروخته و دانشجویان بر شعله‌های آن دمیده بودند، اکثریت بزرگ جبهه اصلاح‌طلبان تا پایان پاس داشتند. هاشمی رفسنجانی و اطرافیانش اعتماد به نفس و خویشتنداری خود را از دست دادند. «سردار سازندگی» که به اعتدال و میانه‌وری مشهور بود، عنان اختیار از کف داد و با تندترین و بیسابقه‌ترین حملات به رقبای اصلاح‌طلب خویش تاخت و هر بار که دهان باز کرد، بیشتر در امواج طوفان گرفتار شد. برای نجات «مرد شماره دو» غلامحسین کرباسچی را از زندان بیرون آوردند تا شاید با تتمه آبروی او آبرویی برای «سردار» خریده شود.

جبهه مشارکت اسلامی در وضعیت متفاوتی به سر می‌برد. انگار رگ خواب مردم را یافته بود. شعار هوشمندانه «ایران برای همه ایرانیان» در چشم برهم زدنی توده‌ای شد. دانشجویان و جوانان با انرژی بی‌پایان خود ضعف مالی این جبهه در برابر رقبای ثروتمند را جبران می‌کردند. سرمایه‌ای در اختیار این حزب قرار گرفته بود که هرکس به آن غبطه می‌خورد! برادر رییس‌جمهور که در راس فهرست این جبهه قرار داشت و پاره‌ای نیروهای جوان و محبوب جوانان نقاط سیاه لیست آن را جبران می‌کردند. به این ترتیب وقتی تبلیغات یک هفته‌ای انتخابات آغاز شد، بازیگران میدان، آرایش نهایی خود را یافته بودند و با آمادگی به هفته سرنوشت‌ساز وارد شدند.

یک هفته انتخابات تنها هنرنمایی این بازیگران نبود. هفته‌ای بود که انگار ایران دیگر جمهوری اسلامی نبود. مردم همه آن چیزهایی راکه بیست سال از آن محروم مانده بودند تجربه می‌کردند. کاروان‌های شادی، کنسرت‌های بزرگ مختلط، تصاویر زنان زیبایی که حجاب از سر برمی‌گرفتند خشم محافظه‌کاران را برانگیخته بود. اما دردناک‌تر این جا بود که برای پیروزی در انتخابات اکثر احزاب و گروه‌ها ترجیح داده بودند با این فضا هماهنگ شوند. وعده‌های آسمانی از تابلوهای انتخاباتی پاک شده بود و جای آن‌ها را شعارهای زمینی گرفته بودند، روحانیون دیگر بازیگران اول این نمایش نبودند. ایران انگار بعد از بیست سال از خواب برخاسته و نفس می‌کشید.

آخرین تلاش‌ها برای جلوگیری از شکست بازتاب چندانی در جامعه هیجان‌زده ایران نیافت. حتی پشتیبانی و حمایت رییس‌مجلس خبرگان از شورشیانی که در مسجد اعظم قم جمع شده بودند تا درست در آستانه انتخابات، وزیر ارشاد را از صندلی خود به زیر بکشند، به جایی نرسید. آنها با پیام همدردی «رهبر» مجبور شدند بساط خود را جمع کنند و به انتظار آینده هولناک به حجره‌های خود بازگردند. تهدیدات گاه و بیگاه فرماندهان نظامی نیز جدی گرفته نشد.

شکست محافظه‌کاران از پیش معلوم بود، اما نتیجه انتخابات باز غیرمنتظره بود. نمایندگان محافظه‌کار مجلس پنجم که چهار سال بدون اعتنا به خواست‌های موکلان خود هر چه خواسته کرده بودند، مثل برگ خزان بر زمین ریختند. دویست و بیست نماینده با صندلی‌های قرمز رنگ مجلس خداحافظی کردند. در تهران بساط محافظه‌کاران به کلی برچیده شد. در طوفانی که در گرفته بود شاید خوشبخت‌ترین مرد محافظه‌کاران ناطق‌نوری بود که یاد گرفت از شکست دو سال پیش بیاموزد و پیشاپیش وارد رقابتی نشود که توان انجام آن را ندارد. سیاه‌بخت‌ترین فرد «سردار سازندگی» بود، کسی که یکشبه رویاهای خود را برباد رفته دید و تنها به کمک «امدادهای غیبی» توانست صندلی شماره سی تهران را برای خود دست و پاکند. معادله قدرت بر هم خورده بود.

به این ترتیب مسابقه بزرگ سال پایان یافت. در حالی که انتظار این بود زمان کوتاه باقی مانده از سال به استراحت و تجدید قوا از مبارزه نفس‌گیری که پشت‌سر بود بگذرد، شلیک گلوله‌ای در صبح یکشنبه ۲۲ اسفند ماه، «استراتژیست» جناح پیروز را از پا انداخت. پیام روشن و آشکار بود. نتیجه مسابقه و داوری مردم پذیرفته نخواهد شد. ایران یک چشم به میدان بهارستان و یک چشم به بیمارستان سینا، قدم به سال نو نهاد! ▣

ما هم اصلاح‌طلبیم

ادامه از صفحه ۹

سازمان سیاسی اپوزیسیون بودیم که شعار «وفاق ملی» را اعلام داشتیم. من می‌گویم می‌توانیم و باید مطالبه حق بکنیم. سازمان ما در هیچ زمانی و توسط هیچ مرجع قضائی غیر قانونی اعلام نشده بود و نشده است. سرکوب و اعدام و شکنجه و زندان و تحمیل مهاجرت بر ما، از مظاهر و مصادیق بارز خودسری، قانون‌شکنی، خشونت و جنایت‌آفرینی‌ها در کشور ما بوده‌است. به این دلیل است که می‌گویم ما می‌توانیم و باید باب یک گفتمان مدنی و حقوقی را در این باره با آقای خاتمی رئیس جمهور و دولت ایشان و با مجلس که اکنون اصلاح‌طلبان در آن اکثریت دارند و یا با هر مرجع ذیصلاح دیگری در کشور بگشائیم. البته ما در هر گفتمان و اقدامی در این باره، بدون هیچ لغزش و استثنایی با علنیت عام و تام رفتار خواهیم کرد.

کسی نمی‌تواند انکار کند که نهضت چپ ایران دارای سنن درخشان فداکاری و پاکباختگی در نبرد علیه دیکتاتوری و اختناق و استبداد در کشورمان نبوده است. حالا اگر می‌خواهیم مبارزین راستین راه دمکراسی در کشور باشیم باید بر پایه سنن فداکاری نهضت خودمان گام در راه بگذاریم. اصلاح‌طلبی بمعنای عافیت‌خواهی نیست. جنبش حقوق مدنی مردم ایران زنان و مردان، جوانان و پیران بمراتب فداکارتر و شجاع‌تر از نسل ما، به صحنه آورده و به صحنه خواهد آورد. کسی می‌تواند به ژرفش اصلاح‌طلبی در کشور مساعدت برساند که با ضرباهنگ جنبش حقوق مدنی مردم ایران گام در راه بگذارد.

شایسته ماست که دو تصمیم شجاعانه بگیریم:

تصمیم اول: اعلام تشکل خارج از کشور بعنوان تشکل برون‌مرزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت).

تصمیم دوم: انتخاب یک هیات ۳ تا ۵ نفره، بعنوان هیات نمایندگی تام‌الاختیار سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای گفتگو با مقامات جمهوری اسلامی و دارای صلاحیت برای اقدام در زمینه عملی ساختن حضور قانونی و علنی سازمان در داخل کشور.

* * *

«ایران از آن همه‌ی ایرانیان». من این کلمه همه را، حقیقتا همه می‌فهمم و همان اندازه خودم را داخل در آن می بینم که فی‌المثل «عالیجنابان خاکستری» را. من در این همه، همان اندازه خودم را داخل می‌بینم که مثلا آقای رضا پهلوی راکه وطن‌خواه و میهن‌دوست است.

هر ایرانی مهاجری باید سر خود را بالا بگیرد و سر افراشته بخواهد. آری

«ایران از آن همه‌ی ایرانیان»! ▣

اعضای تحریریه نشریه «خواص» ارگان بسیج شهر ری در ترور...

ادامه از صفحه اول

داوود احمدپور، مجتبی توانگر، حسن اجاق، عبدالله عبیری و محسن شجاعی از همکاران این نشریه نام برده که در نشریه داخلی یکی از ارگان‌ها در شهرری فعالیت داشته‌اند.

مخاطبان نشریه «خواص» مردم شهرری هستند و نوشته‌های این نشریه به با نوشته‌های نشریات افراطی جناح راست همخوانی دارد. برخی از مطالب یکی از روزنامه‌های عصر در این نشریه چاپ شده است. از قرار معلوم محمدتقی روغنی مقالاتی را تحت عنوان «آموزش کامپیوتر» در نشریه خواص به چاپ رسانده است و سعید عسگر که ادعا می‌شود ضارب اصلی در ترور حجاریان بوده است برای نشریه خواص اخبار را تهیه و تنظیم می‌کرد و در شماره دی ماه نشریه خواص با محمد ابوفاضلی جانشین فرماندهی بسیج حوزه ۴ نیز مصاحبه کرده است.

در همین شماره به خوانندگان وعده داده شده است که به زودی ویژه‌نامه‌ای در نقد افکار عبدالله نوری منتشر خواهد شد. ▣

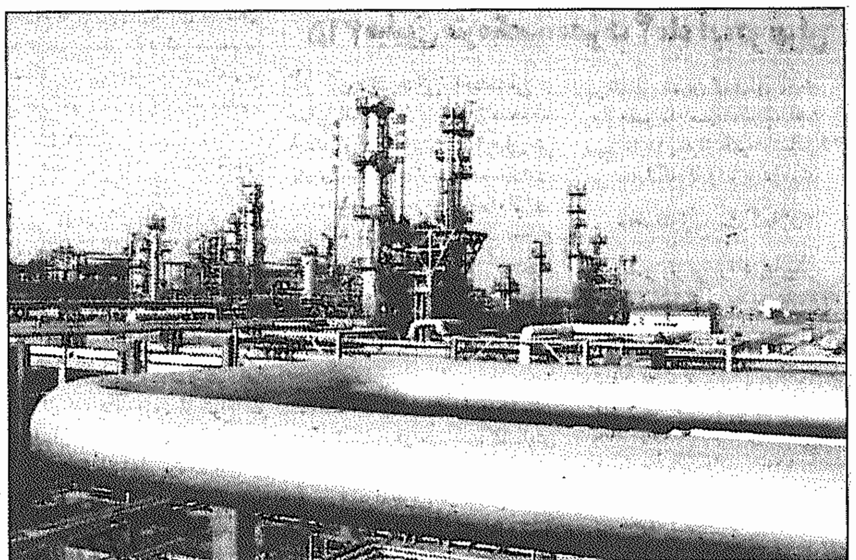
فرم درخواست اشتراک کار
اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:
مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:
Name:.. نام:
Address:.. نشانی:
....
....
فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)
به آدرس کار پست کنید!

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136
آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at
تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک: یک ساله ۱۰۲ مارک
سایرکشورها: شش ماهه ۶۲ مارک: یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v
آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany
دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln

کار
چهارشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۷۹ - ۵ آوریل ۲۰۰۰ دوره سوم - شماره ۲۲۹
KAR. No. 229 Wednesday 5. Avr . 2000
G 21170 D
«کار» ارگان مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

بحران جهانی نفت
بحران بعدی در راه است



در طی یک سال قیمت نفت تقریباً سه برابر شده و از مرز ۳۰ دلار گذشته است. این انفجار قیمت ناشی از نیاز روزافزون به انرژی و محدودیت استخراج نفت در کشورهای تولیدکننده نفت است. در اول آوریل ۱۹۹۹ اوپک تصمیم گرفت که تولید نفت را به ۲۲/۸ میلیون بشکه در روز محدود کند.

کلینتون کشورهای اوپک را تهدید کرد که از منابع ذخایر استراتژیک استفاده می‌کند تا بدین ترتیب کشورهای اوپک را وادار کند که در جلسه ۲۷ مارس ۲۰۰۰ خود سقف تولید را افزایش دهند.

***

از سال ۱۹۷۳ بازار جهانی نفت با دو تکانه شدید صدور قیمت نفت و دو بار سقوط شدید قیمت نفت و یکسری بحران‌های جدی روبرو بود.

بعد از جنگ اکتبر در سال ۱۹۷۳ قیمت نفت ۴ برابر شد. از ۲/۶۷ دلار در بشکه در سال ۱۹۷۲ به ۹/۸۲ در سال ۱۹۷۴ رسید. قیمت نفت به بالاترین حد خود یعنی ۱۷/۱۳ (در مقایسه با ارزش دلار در سال ۱۹۷۳) پس از انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۸۲ رسید. در سال ۸۶ - ۸۵ قیمت نفت شدیداً سقوط کرد و به یک‌سوم قیمت رسید. سقوط شدید دیگر در سال ۱۹۹۸ رخ داد که قیمت نفت ۳۴/۴ درصد پایین آمد. و در سال ۱۹۹۹ مجدداً تا ۴۲/۲ درصد بالا رفت. ولی هیچگاه قیمت نفت به نصف سطح آن در سال ۱۹۷۴ دست نیافت.

این نوسان قیمت نفت باعث برداشت‌های گاه متضادی شد، در دوره‌هایی که قیمت بطور شدیدی افزایش می‌یافت، کشورهای مصرف‌کننده این ترس را داشتند که نیاز جهانی به انرژی قابل تامین نباشد، و این عکس‌العمل‌ها که شروع آن در ۷۴ - ۱۹۷۳ بود، گاه چنان هیستریک بود که از نابودی اقتصاد غرب و سقوط (فرهنگ مسیحی - یهودی) صحبت به میان می‌آمد و در دوره‌های نزول قیمت صحبت از شکوفایی اقتصادی به میان می‌آید و با وجود بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۹۹۹ این احساس هم‌چنان تسلط دارد. دیگر از وحشت کشورهای صنعتی که اوایل دهه ۷۰ و پس از ملی شدن دارایی شرکت های‌نفتی در شرق و شمال آفریقا بوجود آمده بود، خبری نیست. وحشتی که با تحریم ۱۹۷۳ و انقلاب ۱۹۷۹ ایران و حمله عراق به کویت در آگوست ۹۰ تکرار شده بود.

و همچنین از مشکل معروف مصرف صدها میلیارد دلار نفتی مازاد دیگر صحبتی در میان نیست، زیرا دیگر مازادی وجود ندارد که صحبت از مصرف آن باشد.

اکنون کشورهای تولیدکننده نگران آن هستند که بازار فروش خود را تثبیت کنند. به دلیل سقوط قیمت نفت و پایین آمدن درآمد این کشورها و بالا رفتن مالیاتی که کشورهای صنعتی بر تولیدات نفت وضع کرده‌اند، برای اکثر این کشورها این سوال مطرح نیست که چگونه مازاد درآمد را به نحو بهتری سرمایه گذاری کنند، بلکه چگونه وام‌های خود را بپردازند و بر بحران اقتصادی غلبه کنند. دیگر هیچ کشور تولیدکننده به آن فکر نمی‌کند که نفت را به عنوان «اسلحه سیاسی» بکار گیرد، با وجود آنکه بر سه کشور تولیدکننده بزرگ اوپک یعنی ایران، عراق و لیبی تحریم امریکا و تحریم جهانی تحمیل می‌شود.

تا کی این وضعیت می‌تواند ادامه یابد؟ با توجه به خونسردی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و همچنین جنگ خلیج بر سیاست انرژی کشورهای غربی حاکم است، شاید این سوال بی ربط باشد. بطور کلی می‌شود گفت که پیشرفت تکنیکی در بهره‌برداری از ذخایر نفتی، و سقوط قیمت نفت و تسلط روزافزون امریکا در جهان و بیش از همه در خاورمیانه، تضمین کافی برای تامین طولانی‌مدت انرژی و تثبیت قیمت نفت در سطح نسبتاً پایین بوجود می‌آورد. انتظار نمی‌رود که این وضعیت در ۵ یا ۶ سال آینده تغییر کند با توجه به اینکه هیچ حادثه سیاسی غیر مترقبه‌ای مانند سقوط حکومت سلطنتی در لیبی سال ۱۹۴۹، سقوط شاه در ۱۹۷۹ و یا مانند حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ پیش نیاید.

ولی آنچه که به سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ و دیرتر مرتبط می‌شود و با توجه به نیاز روزافزون جهان به انرژی، پیش بینی‌های مربوط به عرضه و تقاضا و میزان استخراج آرامش دهنده نیستند. نیاز به انرژی بطور پیوسته افزایش می‌یابد، نفت در دهه‌های آینده نیز مهم‌ترین منبع انرژی می‌باشد، در مورد اینکه وضعیت عرضه به چه صورتی است و چگونه و با چه قیمتی این عرضه تامین می‌شود، نظرات مختلفی وجود دارد. در مقدمه آخرین گزارش که بنام (چشم‌انداز انرژی در جهان) که آژانس جهانی IEA ارائه داده است، خاطرنشان می‌شود که در مورد تامین انرژی در طولانی‌مدت دو علامت سوال بزرگ وجود دارد. اول در مورد نقش خاورمیانه در تامین نیاز جهانی و مسئله دوم توسعه در زمینه ذخایر نفتی هنوز کشف نشده و تولید نفت از طریق غیر متعارف در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰.

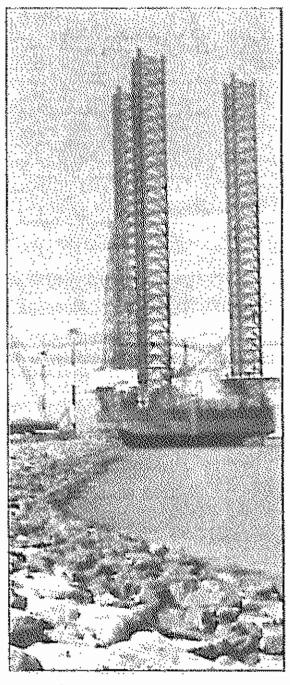
برای اینکه کشورهای خاور میانه عضو اوپک بتوانند سهمی راکه از آنها در تامین نیاز جهانی انتظار میرود، برآورده کنند و این نیاز که در سال ۱۹۹۶، ۱۷ میلیون بشکه در روز بود به ۹۴/۸ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ می‌رسد، باید بتوانند که تولید خود را دوبرابر کنند یعنی از ۱۸/۵ میلیون بشکه در روز به ۴۳/۷ در سال ۲۰۱۰ برسانند و تا سال ۲۰۲۰ بایستی که تولید در خاورمیانه به ۴۹ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. یعنی ۱۶۴/۲ درصد نسبت به سال ۱۹۹۶. در ضمن تولید گاز این کشورها بنابه محاسبه IEA بایستی دوبرابر شود یعنی از ۱۱۰ به ۲۱۴ میلیون تن و تا سال ۲۰۲۰ بایستی این حجم به ۳۷۶ برسد

شکارچی مجهزتر می‌شود
دام کمیاب‌تر

به شکلی که گفته شد، پیش‌بینی افزایش تولید کاملاً غیرواقعی به نظر می‌رسد. در صورتی می‌تواند این امر به حقیقت بپیوندد که قیمت نفت به سرعت بالا رود، و هر چه زودتر به تحریم ایران و عراق که یک‌سوم نفت منطقه را ذخیره دارند، پایان داده شود. این فرض نیز محال نیست که از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ از ۱۹/۱ میلیون تن گاز از منابع کشف نشده بهره گیرد. در اینجا نیز مسئله قیمت نفت تعیین‌کننده است.

IEA قیمت ۱۷ دلار بر بشکه را برای سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ و ۲۵ دلار را برای سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ محاسبه می‌کند. (ارزش دلار بر اساس قیمت آن در سال ۱۹۹۰ محاسبه شده است). IEA در توضیح این مسئله می‌گوید: افزایش نیاز به انرژی به میزان ۶۵ درصد بحران انرژی و کمبود را دامن خواهد زد، از این رو باید در عرصه سیاست مصرفی و کاهش گاز کربنیک و تولید، استراتژی‌های نوینی یافت.

دیدگاه خوش‌بینانه‌تر تخمین می‌زند که پیشرفت فنی این امر را امکان‌پذیر می‌کند که هزینه استخراج نفت را کاهش داد و همواره منابع جدید کشف و بهره‌برداری شود. بدین ترتیب عرضه نفت تا سال ۲۰۲۰ کافی می‌باشد. ولی متخصصین واقع‌بین می‌گویند: نفت به منابع غیرقابل تجدید تعلق دارد و ذخایر جدید نیز بندرت یافت می‌شود، و از آنجا که مواد خام محدود است، هر چقدر که از این



مواد استفاده شود، جایگزین نمی‌شود. یعنی هر چقدر شکار موثرتر باشد ذخیره کمتر می‌شود. این متخصصین می‌گویند که کشف منابع نفتی در جهان به نقطه اوج خود در اوایل دهه ۶۰ رسیده است و از آن پس مقدار منابع بتدریج پایین آمده است و شکاف در سال‌های آتی بین ذخایر نفتی و تقاضا بیشتر می‌شود، تا آن زمان نقطه ثقل تولید نفت در جهان بر پنج کشور عربستان سعودی، ایران، کویت، عراق و امارات متحده عربی با تمام ریسک سیاسی قرار خواهد داشت. در مورد مسئله تمام شدن ذخایر نفتی شرکت‌های نفتی سکوت می‌کنند زیرا می‌خواهند که در کوتاه‌مدت بیشترین سود را داشته باشند و از طرفی می‌خواهند به بورس‌داران و سرمایه گذاران این اطمینان را بدهند که همه چیز بخوبی جریان دارد و هیچ هشداری در مورد تمام شدن ذخایر نفتی داده نمی‌شود. البته این امر دلایل دیگری هم دارد. از اواسط دهه هشتاد بدلیل پایین آمدن قیمت نفت، نفت به عنوان یک فاکتور اقتصادی تا حد زیادی اهمیت خود را از دست داده است. گرچه بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۹۹۹ ترس قدیمی از بحران نفت سال‌های ۷۴ - ۱۹۷۳ و ۸۰ - ۷۹ را یکبار دیگر زنده کرد.

ولی این ترس و وحشت واقعیت ندارد زیرا در این ارزیابی نه تغییرات قیمت بر اساس قیمت ثابت دلار در نظر گرفته می‌شود و نه تغییرات ریشه‌ای در اقتصاد جهانی درسی سال گذشته که در آن سهم نفت در مبادلات جهانی بطرز مشخصی پایین آمده است.

از جنگ اکتبر در سال ۱۹۷۳ تاکنون، ارزش صادرات جهانی بیش از ۷ برابر شده است، از ۸۲۹/۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به ۵۵۶/۸ میلیارد دلار (بر اساس قیمت کنونی دلار) رسیده است. در این مدت ارزش صادرات نفت در کل جهان دوبرابر شده است یعنی از ۱۶۳/۴ میلیارد دلار به ۳۴۱/۶ میلیارد دلار رسیده است و سهم آن در صادرات جهانی از ۱۹/۶ درصد در سال ۱۹۷۴ به ۲۲/۳ در سال ۱۹۸۱ و ۶/۱ در سال ۱۹۹۷ و ۵ درصد در سال ۱۹۹۹ رسیده است و سهم اوپک از ۱۴/۴ درصد در سال ۱۹۷۴ به ۲/۹ در سال ۱۹۹۷ رسیده است.

در سال ۱۹۹۹ اوپک توانست صادرات نفت خود را به ارزش ۱۳۰ میلیارد دلار افزایش دهد، اما این عدد را بایستی در رابطه با دیگر چیزها دید. قبل از سقوط قیمت نفت در سال ۱۹۹۸ ارزش کل صادرات کشورهای اوپک (با ساکنین در حدود ۴۸۹/۹ میلیون) ۱۶۱/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۷ بود. یعنی ۲۳/۴ درصد صادرات امریکا، ۳۱/۵ درصد صادرات آلمان و ۳۸/۴ درصد صادرات ژاپن. حتی کشورهایی مانند بلژیک با ۱۰/۲ میلیون نفر جمعیت و هلند با ۱۵/۶ میلیون نفر جمعیت صادرات بیشتری از تمامی کشورهای اوپک داشتند. این مثال روشن می‌کند که چه اطلاعات غلطی گاهاً بطور هدفمند از طریق رسانه‌های عمومی پخش می‌شوند. در کشورهای اوپک تولید ناخالص ملی سرانه در سال ۱۹۹۷، ۱۹۳۰ دلار بود در کشورهای غربی بین ۱۹۸۵۰ و ۲۴۷۳۰ دلار، صادرات جهانی نفت از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۷ به ۲۷/۴ درصد افزایش یافت یعنی از ۳۹/۴۳ به ۱۹/۵۰ میلیارد، اما ارزش آن به دلار کاهش داشته است. بطور متوسط ارزش بشکه نفت از ۹/۸ دلار در سال ۱۹۷۴ به ۵/۶۱ دلار در سال ۱۹۹۷ و سرانجام ۴/۸۲ در سال ۱۹۹۹ سقوط کرده است.

بر اساس اطلاعات جدید صندوق جهانی قیمت متوسط نفت به اینداکس، اگر قیمت نفت در سال ۱۹۹۰ را صد فرض کنیم، این قیمت در سال ۹۹ به ۸۳/۸ رسیده است در حالی که قیمت مواد خام در سطح جهانی به ۱۱۲/۹ افزایش یافته است.

عامل دیگر پایین آمدن اهمیت نفت به عنوان فاکتور اقتصادی را می‌توان در بالا رفتن اهمیت شاخه خدمات در کشورهای صنعتی به ضرر تولید صنعتی نام برد. در امریکا سهم شاخه تولید در تولید خالص ملی از ۲۲ درصد در سال ۱۹۷۷ به ۱۷ درصد در سال ۱۹۹۷ رسید. در سال ۹۷ و ۹۸ انرژی مصرف شده برای تولید یک دلار تولید ناخالص ملی ۴ درصد کاهش یافت. این رقم در سال‌های قبلی ۱ درصد بود. وزارت انرژی امریکا می‌گوید هزینه انرژی در سال ۱۹۹۸، ۳ درصد تولید ناخالص ملی بوده است در حالی که این رقم در سال ۱۹۸۱، ۸/۱ بوده است. در کشورهای اروپای غربی افزایش مالیات بر محصولات نفتی بیش از بالا رفتن قیمت واردات نفتی تورم را افزایش می‌دهد. قیمت طلای سیاه علیرغم بالا رفتن آن در سال ۱۹۹۹ فقط تاثیر محدودی بر قیمت آن برای مصرف‌کننده داشت. نفت به عنوان مهم‌ترین منبع انرژی اهمیت خود را در دهه آتی همچنان حفظ می‌کند و در این مورد دو مشکل وجود دارد: تثبیت قیمت بر اساس سطح بالاتر تا تناسب مقدار تولید را امکان‌پذیر کند که بایستی سالانه ۲ درصد رشد مصرف را برطرف کند و همچنین تقسیم سود آن بین کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده.

ایالات متحده امریکا در جهان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده و واردکننده نفت و دارای عظیم‌ترین شرکت‌های نفتی می‌باشد. کمااینکه آمریکانسبت به کشورهای غربی این امتیاز را دارد که از امکان ذخایر نفتی داخلی نیز بهره‌مند است که در مواقع لزوم به آن پشت‌گرمی دارد. بین ۱۹۸۶ و ۱۹۹۹ منابع نفتی امریکا ۴۰ درصد کم شده است و از ۳۵/۱ میلیارد بشکه به ۲۱/۱ میلیارد بشکه رسیده است. از این رو وابستگی ایالات متحده به واردات نفت از ۳۲/۲ درصد درسال ۱۹۸۶ به ۵۰/۹ درصد در سال ۱۹۹۹ رسیده است. تامین نفت در آینده بیش از آنکه بوسیله مسائل سیاسی مورد تهدید قرار گیرد، محدودیت ژئوپلتیک مانع جدی آن است.

دو مسئله کلیدی بایستی در امر نفت مورد توجه قرار گیرد: نفت ماده خام معمولی نیست بلکه به مواد غیر قابل تجدید طبیعی، معدنی است. برای توسعه صنعت در سال‌های آتی باید دو فاکتور مهم مورد توجه قرار گیرد، ابتدا مقدار منابع زیرزمینی و مقدار استخراج در سال‌های اخیر، و دیگری رشد نیاز به این ماده طبیعی.

مسئله کلیدی دوم این است که سه طرف درگیر یعنی کشورهای تولیدکننده، کشورهای مصرف‌کننده و شرکت‌های نفتی در سال‌های گذشته عاجز از آن بودند که مسائل پیش رو در این زمینه را حل کنند و این که در آینده نیز تغییری پدیدار شود، تقریبا غیر ممکن به نظر می‌رسد. از آن جایی که همه طرفهای درگیر صرفا در محاسبه‌هایشان آینده کوتاه مدت را در نظر میگیرند، در آینده نیز مانند گذشته، نوسانات شدید، مشخصه قیمت نفت خواهد بود وبه تبع این نوسانات، تغییرات سیاسی غیر قابل پیش بینی را رقم خواهند زد. واز سوی دیگر ما شاهد ناتوانی در هماهنگ کردن نیاز دم افزون به نفت و استفاده از ذخایر و استخراج نفت خواهیم بود.

این چنین به نظر می‌رسد که صنعت نفت و مجموع نظام اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۵ با تکانه‌های جدی مواجه خواهد شد. ▫

برگردان: شهلا فرید
برگرفته از لوموند دیپلماتیک

این مطلب کوتاه شده است